

ان البيان ميزان من عند الله

الى يوم

من نظيره والله

من اتبعه نور

ومن يخرف عنه نار

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لاین که لم یزل ولا یزال بوجود کینونیت ذات
خود بوده و هست و لم یزل ولا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کلثینی بوده و هست
خلق فرموده آیه عرفان خود را در هیچ شئی الا بعجز کلثینی از عرفان او و تجلی فرموده شئی انبغض
اذ لم یزل متعالی بوده از اقران شئی و خلق فرموده کل شئی را بشانی که کل بکینونیت فطرت
اقرار کنند نزد او در یوم قیامت بانیکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه
مثالی بل تفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و متعزز بوده و هست بسلطان ربوبیت خود
تساخته است او را هیچ شئی حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شئی بحق شناختن زیرا
که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شئییت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلی فرمود
با انبغض او در علو مقعد او و خلق فرموده آیه معرفت او را در کله کلثینی تا آنکه یقین کنند بانیکه او است
اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است
سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقدر و ممتنع و او است متعالی

و مرتفع و اواست که دلالت کرده و نیکند الابر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و
 ارتفاع کتیر او و نبوده از برای او اولی الابا ولایت خود نیست از برای او آخری الابا فریت
 خود و کلشی بما قد ترفیه او یقدر تشریحی بشینیه و حقیق بانیه و با و بد فرموده خداوند خلق کلشی را و
 عود میفرماید خلق کل شی را و اواست که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که
 ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور سازج او از هر بجهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد
 او از هر اتعافی و ارتعافی و اواست اول و لا یعرف به و اواست آخر و لا یوصف به و اواست
 ظاهر و لا ینعت به و اواست باطن و لا یدرک به و اواست اول من یومن بمن یظن غیره الله و
 اواست اول من آمن بمن ظمهر و اواست شنی واحد که خلق کل شی بخلق او میشود و رزق کلشی بر او
 اوداده میشود و موت کلشی بموت او ظاهر میشود و حیات کلشی بحیات او ظاهر میشود و بعث کلشی
 بعث او ظاهر میشود لم یرعین الوجود بشکله لامن قبل و لامن بعد ذلک اسم الهویه و طلعه الربوبه
 المستقره فی ظل وجهه الالهویه المستقره علی سلطان الوجدانیه و لو علت ان ینذوق کلشی حبه ما
 ذکر ت ذکر نار اذ انما لم تسجد لها خلقت کینونیتها بما هی فیها و علیها و الاکل لما ینذوق من
 حبه نور من نور فی نور الی نور علی نور یحیدی الله بنوره من یشاء و یرفعن الله لنوره من یرید الله
 مبدء و معید و اواست که خداوند واحد از برای او بظهور نفس او پیچده نفس که خلق شده اند
 قبل کلشی از نفس او خلق فرموده آیه معرفت ایشان را در کینونیت کلشی مستقر فرموده تا آنکه کل کنند
 ذات خود شهادت دهند بر اینکه اواست واحد اول و حی لم یزل و حکم نفرموده احدی از
 ممکنات را الابر فان نفس خود و توحید کند کینونیت خود اذ کل ما سویه خلق عنده قد خلق بامر
 الاله اخلق و الامر من قبل من بعد ذلک رب العالمین و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات
 که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرمود کلشی

مراد عاگان کلشی چینه قد خلق زیرا که هر شئی که خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که
 ادانت مانتع الیه کلشی و مانتی الیه کلشی و بعد که ظاهر شد ظهور آیات قدرت خود شهید
 نیست که کل شئی بکمال مایکن ان یوصل بقاء الله رسیدند و در مرتبه خلق فرمود خداوند عزوجل
 مشیت اولیه را و خلق فرمود با کلشی را و چونکه آن خلق کلشی در خلق بدیع ذکر شد دلیل است
 که خلق اولم یزل و لایزال بوده اذ لم یکن شأن کان الله الهما ولم یکن خلق یعبده و ان الله لم
 یزل کان فی علوقه و مادونه فی دنوده و اول خلق کلشی در این آن که آن یوم جمعه است
 بمایذکره الله شده و حضرت رب العزة این خلق بدیع را با مر خود خلق دستقر در ظل او فرموده
 الی ان یعبده زیرا که شبه نیست که الله میدد ذلک ان خلق ثم یعبده و ان الله کان علی کلشی قدیرا
 و منظم فرموده خلق کلشی را بعد کل شئی با و امریکه نازل فرموده از ساحت قدس خود و مشرق
 ساخته از شمس جو خود تا آنکه کلشی بذر کلشی در کلشی متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت
 اخری تا آنکه جزا و پهرشی را جزای کل شئی ان کان من نفسی بعد له و ان کان من اثبات بفضل
 اذ علم او کلشی قبل کلشی مثل علم ادانت بکلشی بعد کلشی و قدرت او قبل خلق کل شئی بر کل شئی
 بمثل قدرت ادانت بعد خلق کل شئی بر کلشی لم یزل الله کان عالما بکل شئی و قادر علی کلشی
 له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات و من فی الارض و ما بینهما لا اله الا هو
 العزیز المحبوب و بعین یسین نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کلشی و در ظل مهربانی
 عالمه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله سبحانه و مکبر و مقدمند و مجدد و عالمند و معظمت کل
 در یوم ظهور الله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع باو خواهند شد و هر گاه بعد کلشی
 از نفوس متمنه راجع باو شوند ثمره کلشی نزد او ظاهر گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمه من یدی الله
 و یقبلنه الله عن باب من ابواب کلشی اذ ان ذات نفس قد رجع الیها کل من قد وان بالبیان

بما قد عمل في ذلك الباب فلتسرعن في ذلك ثم وتسرعن ثم وتسرعن ثم وتسرعن
 زیرا که خداوند اسرع کل حاسین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کلشی و حکم فرماید
 بعد و خلق بیان و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود مثل آنکه در قرآن
 بالا عدا ابواب منگشده در نزد مومنین با و منگشده و در صحنی که خداوند عود خلق قرآن فرموده بود نزد
 او الا یک نفس واحد که یک باب از ابواب حکم ذکر میشود نزد او و کذلت بفعل الله ما يشاء و
 بحکم و یرید لایل عما یفعل و کل عن کلشی یسلون و در آنوقت که عود کل خلق قرآن شد و بد خلق
 کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن مرتفع
 شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله من عنده مع انکما تل
 فرموده بود در قرآن امری اہم از امر قیامت و عرض بر او خداوند محسی است عدد کل نفوسی که
 متدین شده بودند بدین قرآن و در صحن رجع از کل این نفوس یک نفس پین یدی اسد بوده که
 عود کلشی شده و خلق کلشی در نشاء اخری با مر الله تعالی کشته فلتر اقبن انفسکم ان یا اولی البیان
 ان لا تحجن عن الله ربکم و اتم باللیل و النهار تحجون ان تقدسون و در باب اول از عدد کلشی امری
 که خداوند عزوجل فرض نموده کلمه لا اله الا الله صحاحاً اذ کل بیان راجع باین کلمه خواهد شد و شرح
 اخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان الذی قد جعله الله
 ذات صروف السبع و من یوقن اننا نقطه القرآن فی اخریها و نقطه البیان فی اولیها و انها هی
 مشیة الاولیة التي انصاهی قائمہ بنفسها و کلشی خلق با مرنا و قائم بها فاذا قد شهدت کینونیه علی
 توحید ربہ اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و امی نار ابعده من لم یؤمن بها و من یؤمن بها
 یدخل فی الاثبات و امی جنۃ اعلی من یؤمن بها ملک کلمة قد سمجت و عظمت و کبرت و قدرت
 و مجدیت ربها بالعدو و الاصل و نظر کن در این کلمه الابل ایکنه نظر میکنی در شمس سما و نظر کن یؤمن

بما الا بئس ايكة نظر ميكني در مرآت اذ كل من يؤمن بذات حروف السج كينونية يتد باسم من اسما
 الله عز وجل و ظاهره در قه من در قه شجرة الاثبات كليشي راجع باين شي واحد ميگردد و كليشي باين
 شي واحد خلق ميشود و اين شي واحد در قيامت بعديست الانفس من نظيره الله الذي ينطق
 في كل شان اني انا الله لا اله الا انا رب كليشي و ان مادوني خلقتي ان يا خلقتي اياي فاجدون و
 بدانكه او است مرآت الله كه متجلى ميشود از او مرآت ملك كه حروف حتى باشند و دیده نمیشود در او
 الا الله و هر كس در بيان كلمه لا اله الا الله ميگويد با و متوجه الی الله ميشود چنانكه با و بد خلق او شده و با و
 عود خلق او ميشود ثمرة اين علم اين است كه در وقت ظهور من نظيره الله نگويد كه ما لا اله الا الله ميگويم
 و اصل دين اين است زيرا كه آنچه ميگويد شحي است از شمس او كه در ظهور اولاي او متجلى شده
 و او است احق باين كلمه از كينونيات كل خلق بنفس خود زيرا كه اگر مرآت بگويد در من شمس است
 در نزد شمس ظاهر است كه شبح او است كه او ميگويد قد عرفناكم ان يا خلق البيان علو وجودكم في
 كلمة ربكم ان لا تتجسبن من نظيره الله يوم القيامة باحق فان ما اتم به تظنون مثال ظهوره في افئتم
 و ما ينطق به ذلك ما قد شهد الله على نفسه على انه لا اله الا هو المهيمن العيوم و امروز هر نفسى كه در
 قرآن اين كلمه كه جوهر كل دين است ميگويد شبهه نيست كه بقول محمد رسول الله من قبل ميگويد و
 شمس اين كلمه در فوآد او بوده كه شبح آن در قائلين امروز متجلى است و لذا راجع ميشود با و در ظهور
 اضراى او كه ظهور نقطه بيان است نه اولاي او زيرا كه در ظهور اولاي او شجره توحيد در كينونيات
 خلق مرتفع شده بود و حال كه هزار و دو سست و هفتاد سال گذشت اين شجره بمقام ثمر رسیده
 بر كس در او هست شحي از آن شمس نقطه فرقان كه عين نقطه بيان است در نزد او لا بد ظاهر خواهد
 كرد مثل زدم با على كلمه كه دين كل قائم بان است و بقول آن اول دين ثابت ميشود و
 كل در وقت موت همين را ميگويند و با و راجع ميشوند از اشباح المرآيا لا يرجع الا الی ما قد بدعوه

اذا ارتفعت المرات ما فيها من شال الشمس يرجع اليها اذ قد بدت منها ولم يكن رجها ولا عودها
 الا في صدر آيتها جانبا علو كلفرقان من قبل وعلو كلفرقان من بعد نزد شمس حقيقت اين قسم باشد
 چگونه است شونى كه متفرع بر اين كلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبى و معرفت ائمه پي
 و ابواب پي و مسائل فرديعه كه لا يبعد ولا يجهى هست هر نفسى يكلى از آنها محجب شده از كينونتي
 كه بده وجود او از او بوده و راجع شود با و در صورتى كه از شجره اشبات بوده و آيه توحيد او بدل بر
 شمس بوده و اگر العياذ بالله كه مل بر او نبوده كه لائق ذكر نيت زيرا كه نفوسى كه خود را منسوب
 بقرآن كرده چقدر حكم بغير ما انزل الله در ايدى ايشان هست و اين در ذكر كينونتي آنها بوده
 نه در ذكر ما يتفرع على الكينونيات اذ ما يتفرع الى مادون الحق يرجع الى كينونته و كينونته لا لم يزل
 على الله لا يذكر عند الله و آنچه ما يتفرع بكينونيات حقه است راجع ميشود با آنها و آنها اگر آيات
 مستقره باشند در مرايائى افنده خود نه مستودعه در بده و عود راجع ميشوند بمقاد خود و لما كان
 الشمس لم تزل مشرقة تلك المرات الا تزال مستقره و نبوده است از برامى فيض خداوند در چرخشان
 تعطيل و نقادى من قبل الله الله ربى و لا اشرك برى احد و ان ذات حروف اسج باب الله
 لن ادعوه با با و يؤمن بمن نظميسره الله فاذا قد فاز بذلك الباب الاول من الواحد الاول
 و طوبى للفاضلين من حسن يوم عظيم ذلك يوم كل على الله بحسب يعرضون

الباب الثانى من الواحد الاول

لمنص اين باب انكه رجوع محمد و منظره نفس او بد نيابد و ايشان اول عبادى بودند كه
 بين پي الله در يوم قيامت حاضر شدند و اقرار بوجدانيت او نموده آيات باب او را
 كل رسانيدند و خداوند بوعده كه فرموده بود در قرآن و نريد ان ممن على الذين استضعفوا
 فى الارض و جعلهم ائمة و جعلهم الوارثين ايشان را ائمه گردانيد و بهمان دليل كه نبوت محمد

از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدینا عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات
 اله است که ماعلی الارض از ایشان مثل آنها عاجز میباشند و شبه نیست که شرف عبد توحید خداوند
 و معرفت او است و اقرار بعدل و طاعت و رضای او و شبه نیست که این نفوس مقدسه
 قبل از هر نفسی با آنچه جوهر کل علو و عزت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
 عزیزی مشاهده میکند الا برضای خداوند و شبه نیست که ایشان اول انواری بودند که پندیدند ^{الله}
 سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علو
 در امکان اعلی تر از این نیست که فواد عبد مل علی الله باشد و بقدر تع تع عشر تا سه از
 محبوب خود محبت نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله را
 زیرا که این است تمحای مقصد کل و شبه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود الا برضای انگسی که
 خداوند با و محبت خود را عطا فرموده باشد و شبه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند
 قبل کلیشی مسترضی شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سمو اعلی فوق هر سموی و شبه
 نیست که رجوع ایشان در ظهور آفرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بداء ایشان در قبل و
 آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت میشود اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور
 محم است در رجوع آن و لکن چون ظاهر شد ظهور الله کل اسماء در ظل او متدل علی الله شدند
 زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حسنی مخصوص گردانید خداوند
 اسماء ایشان را در این کور بحر و فحی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون
 که با اسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور میشوند که
 کلاً عددی میشوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ما سوای آنها مستدی هستند بهدای
 ایشان زیرا که بدو فرموده خداوند خلق بیان را با ایشان و رجوع خواهد فرمود خلق بیان را با ایشان

وایشان انواری بوده اند که لم یزل ولا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و میستند در بر ظهوری
 با سمنی مذکور نزد خلق بوده و در بر ظهوری تغییر اسماء جسمیه از برای ایشان بوده و لکن اسماء
 کینونیت که مثل علی الله بوده و در افتاده ایشان ظاهراً بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نتوانستند
 چمن یدی الله حاضر شوند لم یزل ولا یزال بوده و جهت و از برای خداوند اسماء مالانهایه بالانهایه
 بوده و هست و لکن کل باین اسماء تجلی گشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افتاده این اسماء
 دیده نمیشود الا الله بل در فواید هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه دیده نمیشود الا آن اسمی که فواد آن مستند با او
 از خداوند و در او دیده نمیشود الا الله و صده الاله الخلق و لا الامر من قبل من بعد لاله الا هو الحق القیوم
 و هر نفسی که مؤمن محمد بوده با دون آن حج نموده در ظل او دان کلا بجزئی با کسوا و الله علی کل شیء
 شہید

الباب الثالث من الواحد الاول

در اینکه علی راجع شد دنیا با آنچه مؤمن با او بودند و دون آن او ثانی من آمن بالنقطه است بعد از حسین

الباب الرابع من الواحد الاول

در اینکه فاطمه راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دنیا

الباب الخامس من الواحد الاول

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دون آن

الباب السادس من الواحد الاول

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دون آن

الباب السابع من الواحد الاول

در اینکه علی بن الحسین علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن با او بودند و دون آن

الباب الثامن من الواحد الاول

در اینکه محمد بن علی علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاول

در اینکه جعفر بن محمد علیه السلام راجع شد بحیات دنیا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب العاشر من الواحد الاول

در اینکه موسی بن جعفر رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الحادي والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی بن موسی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثاني والعشرون من الواحد الاول

در اینکه محمد بن علی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الثالث والعشرون من الواحد الاول

در اینکه علی بن محمد علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الرابع والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حسن بن علی علیه السلام رجوع فرمود بدینا با هر کس که مؤمن بآن بود و دون آن

الباب الخامس والعشرون من الواحد الاول

در اینکه حضرت جده ظاهر شد بایات و بیانات بطور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است
اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر آن
اینکه نقطه در مقام تجرد که صرف ظهور است با اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد
و در مقام تعیین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیت بر کل نفس که
مخصوص ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیت لم تزل و التزال بود

هست و اداست احق بذكر كل اسماء از نفس اسماء بنفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیت
اسم ربوبیت هم هست و کل اسماء هم هست مع آنکه ظاهر با اسم الوهیت لم یزل ولا یزال در مقام
نقطه مذکور است و امثله کل اسماء در علو آنکه خود ظاهر از هو الاوّل فی صین الذی هو الآخر و هو لطن
فی صین الذی هو الظاهر و هو الذی یدکر باسم کل اسم فی صین الذی لم یدکر باسم لا اله الا هو القائم المقوم

الباب السادس والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب اول رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب السابع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الثامن والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب التاسع والعشرون الواحد الاول

در اینکه باب رابع رجوع فرمود بدینا با هر کس که با و مؤمن بود من حق و دونه

الباب الاول من الواحد الثاني

فی بیان معرفه الحجّه و الدلیل

لمخص این باب آنکه خداوند عالم عزّ شأنه در هر کور با آنچه اعلیٰ علو اهل آن کور تعاخر نمایند حجت را
نازل میفرماید چنانچه در زمان نزول قرآن اشخاص کل بفصاحت کلام بود از این جهت خداوند
قرآن را با اعلیٰ علو فصاحت نازل فرمود و او را مجزه رسول الله قرار داد و در قرآن خداوند
اثبات حقیقت رسول الله و دین اسلام را فرموده الایات که اعظم بنیات است و دلیل بر
اعلیت آن آنکه کل مجرد بجانیه تکلم میکنند و خداوند عالم کلمات قرآنی را بشانی نازل فرموده که

اگر ماعلی الارض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز شوند
 و سر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره شیت که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت
 و آن شجره ممتد پنج حرفی نازل میفرماید الا و اخذ روح آن میکند در صین نزول مثلاً اگر نازل فرماید
 انا قد بدنا ذلک المخلق امر من لدنا انا کما علی کلینی قانین فاذا ذکر ابده یعلق بکل ما یدکر به
 اسم کلینی زیرا که غیر خداوند محیط بکلینی نیست که کلام آن مهین باشد بر کلینی و نزد قول او
 کل خلق بدو شوند و لذک ان نزل الله و انما لنیدن ذلک المخلق و عدا علینا انا کما علی
 کلینی قانین زیرا که صین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کلینی در مظهر این آیه میشود که در یوم
 قیامت من یدی الله حاضر شود که عود کلینی صدق نماید و غیر الله مقدر بر این نیست زیرا
 که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفسا کینونیت شی خلق میشود اگر در دون علیین است
 از صرف نفسی میشود و اگر از صرف علیین است از صرف اثبات میشود زیرا که قول الله
 حق است و در هر شیئی که نازل شود شینیت تعلق میگیرد که ذکر حق شود و دلالت کند بر
 اینکه او حق است و علیها قد نزل من قبل ان النار حق و ابجته حق و بیان خلق روح کلمه
 حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در او نماید یقین مشاهده میکند که ارواح حقیقه نظیر نقطه
 اولیه آیات الله در کینونیات نفس و آفاق متذوت میگردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در
 آیه سترهیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یبین لهم ان الحق ذکر فرموده و ما انک کسی ناظر
 بکینونیت کلینی نشود که روح فوآدش باشد ادراک تحقق علی آن قول الله حق نمیکند بر اینکه
 بذکر قول تحقق حق میشود در کینونیت شی و این معنی مخصوص است بخداوند عزوجل اذ فیواد
 خالق شیئی هو رازق شیئی و میت شیئی و محیی شیئی نیست و هر کلمه که در ملک او با و نفسی نشود
 یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر میشود بلکه نیست آن کلمات

بعینه الا آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر میگردد زیرا که صنی که خداوند ذکر نمون میفرماید
 خلق او بان میشود و صنی که دون هر دو علمین نازل میفرماید خلق ارواح آن باون میشود این است
 سزا که آیات الله حجت است بر کل خلق و اعظم بنیات و اکبر ظورات است بر اثبات قدرت
 و علم او و شبه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب بعلم توحید و دقائق معرفت و
 شئون متمنه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا
 در نفس آیات قرار داده و در علو توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذارح
 توحیدی نزد او شاخ شده الا کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شون حکمیه
 و علمیه مالا نهاییه از نزد او ظاهر فرموده که غیر الله قدر آنرا ندانسته و عارف گشته اگر چه ظهور
 شمس حقیقت بنفسها سد کل کمالات است از علو عرفان او و لیکن بجزئی که خداوند در او گذاشته
 از آیات و کلمات خود مجذب کل موجودات است بفضاء آثار خود اهل کین له من عدل غیر
 اومن کفولینت به اومن شبه لیشبه به اومن قرین یقرین به اومن مثال یمثل به فبجان الله عن
 ذلک تسبیحاً عظیماً اذ لایری فیہ الا الله و انما کل له عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان
 آیات و بنیات خود را عطا فرموده و او را حجت متمنه بر کل شی قرار داده و اگر کل ماعلی الارض
 حج شوند نمیتوانند آیه مثل آیاتیکه خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر
 ذی روحی که تصور کند یقین مشاهده میکند که این آیات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند
 واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود
 الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب و هر گاه این امری بود
 که از قوه بشر ظاهر میشد از همین نزول قرآن تا همین نزول بیان که هزار دو دست و هشتاد سال
 گذشته باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کل با علو قدرت خود خواستند که اطهار

کلمه الله را نمایند ولی کل عاجز شده و توانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اول نزول بیان تا
 امروز بمیقن مشاهده میکند که آنهایی که اعتراف بحجیت آیات نموده و تبلیغ آنها را بکل فرموده
 حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان و لکن علو عرفان ایشان نزد بچکس پوشیده نیست
 زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علو علما و حکمای روی ارض را پشت پازده و در اشخاصی که
 تصدیق بحجیت آیات نموده اند چه از این طایفه چه غیر آنها نزد بچکس شبهه در علو تقوای ایشان
 نبوده و نیست اگر چه ذکر این از جهت ضعف مردم است و الا آنچه خداوند شهادت دهد
 معادل نمیشود با شهادت کل ماعلی الارض و شبه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت
 کسیکه حجیت قرار داده است او را و کافی است شهادت نفس آیات بجز ماعلی الارض از گشایی زیرا
 که این حجی است باقیه من عند الله الی یوم القیمه و هر گاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب
 تصدیق در علو امر الله نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کل
 با آنها متعلم میگشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت آیات نماید بدون فکر و تامل و در
 عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و دشون علیه
 در علوم مقامات معرفت و توحید ظاهر نماید که کل علما و حکما در آن موارد اعتراف بجز از آنکه
 آنها نموده شبه نیست که کل ذلک من عند الله است علمانی که از اول عمر تا آخر عمر اجتهاد
 نموده چگونه در وقت نوشتن بطری عربی وقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لاین ذکر نیست
 کل اینها از جهت حجیت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان او را شکست
 بغیر او بل غیر او شناخته میشود با و قسم بذات خداوندی که وحده و حده بوده و هست که
 آثار ان مضنی تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار آنها نیکه ممتدی شده اند بعلو هدایت
 او اگر با علی علو درجه علم و عرفان و اصل گردند مثل آثار آنها مثل نور کوکب است دلیل

و استغفر الله عن ذلک کیف یدرک بجر الازل بجر الحدوث و کیف یعرف ذکر الاول بذکر محمد
 سبحان الله و تعالی عن کل ما ینکر به الاشارات فی ملکوت الارض و السموات کل اینها نظر
 بمقامات حدودیه خلق بود که ذکر شد و الا آنچه احتجاج میشود یوم قیامت این است چنانکه
 بهین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود بلسان لسان خود که ای قرآن
 کتاب کی است کل مؤمنین با و کشفند که کتاب الله هست بعد سؤال کرده شد که آیا فرقی در
 میان فرقان و پیمان دیده میشود اولوا لافئده کشفند لا والله کل من عند ربنا و ما ینذکر الا
 اولوا البصائر بعد خداوند عالم نازل فرمود که او ن بود کلام من بلسان محمد رسول الله
 و این است کلام من بلسان ذات حروف السبع باب الله و هر کس با دن ایمان آورده هرگز
 از برای او نیست اگر بخوابد در ایمان خود ثابت باشد الا انکه ایمان آورد باین آیات و الا
 باطل خواهد شد کفویت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئاً عند الله مذکور و بعد نازل فرمود که
 خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر بختهای جد و جهد عمل میکنند از برای رضای من اگر امری از
 امور فرعی را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خود نازل کرده و اگر بائمه هدی
 ایمان آورده اید یا انکه زیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید بواسطه آنست که در
 قرآن بر مرزاسمای آنها نازل شده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله میکنند بواسطه آنست
 که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنند بواسطه آنست که من اورا پست خود
 خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی اگر چه
 از نفس امت آدم باشد لابد آنچه میکند بواسطه نسبت او است بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده
 و حال انکه محجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محجب شده زیرا که
 یا هیچ شئی نیست مگر انکه راجع میشود حکم او باین مایل انسانی که خلق شده است با من و

آن بکل راجع میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و ان نبی ثابت نمیشود نبوت او الا بحجتی
که نازل شده بر او و حجتی که باو عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که بنفخ ظاهر شده و
این ذکر بنفخ مثل ذکر کعبه است که پست خود خوانده و الا از برای ذات من نه اولی است
و نه اخری و نه ظهور است و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع باین نفسی که از قبل من آیات مرا تلاوت
نمایند راجع بمن میشود و آنچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود این است ظهور من بنفخ و بطون
من بذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلامی از این تصور در بیان نمیشود چقدر
محجب هستید ای خلق که کل نسبت بمن در مقاعد خود چنان تصور میکنید که در رضای من
بستید و ابی که دلالت بر من میکند و آیات قدرت مرا که خزائن او ن فطرت او است باذن
من تلاوت نمایند بغیر حق او را در جلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست
و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حرف حق کتاب من است نیست و من پند
او که من یدی من است در لیل یک مصباح مضیی نیست و حال آنکه بمقاعدی که بتعدد درجات
باو میرسد مصباح متعدده مشرق و ماطلی الارض که از برای او خلق شده بآلاء او تسلیذ و از او
بعقد یک مصباح محجب این است که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و دون
شهادت من نزد من لاشی بوده و هست و هیچ جنتی از برای خلق من اعلامی از حضور من یدی
نفس من و ایمان با آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من و ایمان
نیادردن با آیات من نبوده و نیست اگر میگویند از قبل من چگونه تکلم نماید نمی بینید آیات
مرا با آنچه قبل در کتاب من کشفید حال هم حیا نمیکنید و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من
و امروز کل باو مؤمن بمن بستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما بایمان باین آیات است
و لیکن امروز که نفع میدهد انفس شما را اظهار ایمان بمالایفکم و لیضرم محجب شده اید و هیچ ضرر

فرسیده و نخواهد رسید بر نظر نفس من و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد
 ترجم برانفس خود نموده و در هوای که گمان رضای من میکند عروج نموده و در جانید محقق است
 رضای من کجاست که دین کل با وثابت است از منوین بقران محجب شده اید قسم بذات
 مقدس خود که هیچ جنی از برای این خلق اعلی از ظهور من آیات من نیست و هیچ ناری اشد
 از احتجاب بمن و آیات من نیست و هرگاه بیکوید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق
 ارض و غرب ارض اگر چه این کلمه است بلا معنی زیرا که امروز حق با اعلی الارض راجع میشود قطع
 اسلام و هرگاه فصاحتی این قطع عاجز بستند دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها بیکوید ما عاجز
 هستیم چرا ایتان بنمایند بآیه مثل آیات ما از فطرت نه بخوکتب و سرت اگر چه در نزد هر حق
 لابد است که بقدر سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را
 که از زمان ظهور تا امروز از علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده بزعم خود در علم رضای حق
 سیر نمایند و از محقق حق بآیات قدرت خود محجب هستند و همین ذل علمای اسلام را بس که
 نسبت اسلام اظهار علم اسلام را بنمایند از کسب کلام او محقق اسلام بوده و هست محجب میشوند
 و اگر با احتجاب خود راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل شده بود
 نمیکردند خود را بنا را اذاحتی بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته
 بلکه هر کس از ظهور الله محبت گشته میشود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان
 نظر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده مینموده و آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه
 در ظل او بودند راضی با احتجاب از حق نمیشدند زیرا که اشخاص کل با تبع حق است و هرگاه مشبه
 کاری هم نزد آنها ننموده امر با پنجاه منتهی گشته چنانچه شده نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر
 خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم بخوابد کسی که خود را منسوب با اسلام میداند چه از صاحبان

حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار
 دارد کل علماء را حاضر نماید و میگوید بانها بشاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محجب
 نموده حال امر از دوشق بیرون نیست یا آنکه شما ایتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر
 و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان
 السلاطین لتؤمن السلطنة من تشاء و لتقرعنا عن تشاء و لتعز من تشاء و لتذل من تشاء
 و لتضربن من تشاء و لتخدن من تشاء و لتعین من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء
 علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کلشی تخلق ما تشاء با مرک انک کنت علاما مقدر اقدیرا حکم
 نمائید مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسد مثل آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه
 نمائید دلیل است بر آنچه کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عزه لبت
 و شبه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او مثل آنکه بر رسول خدا مازل
 فرموده چنانچه حال مثل این آیات بقدر صد هزار پت در میان خلق منتشر است بغیر صحف
 و مناجات او و صور علیّه و حکیمه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر میگردد
 یا با سرعت طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرأت نماید میتوان میزان گرفت
 که هرگاه از اول ظهور تا امروز میگذراند چند هزار آثار از نزد او منتشر شده بود و هرگاه میگوید
 که این آیات بنفسها حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول
 خدا بصیر آیات احتجاج فرموده شما هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده
 ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یفرک تقلبهم فی البلاد کذبت قلوبهم قوم نوح و
 همت کل امته بر سلیم یا خذوه و جادلوا بالباطل لیدحضروا به الحق فاخذتم فکیف کان عقاب
 الذین کفروا حق کلمه ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب

نازل فرموده اولم یفیم انما انزلنا علیک الکتاب تبلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکر می لقوم
 یؤمنون و جایگزین خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی میتواند بگوید
 کفایت میکند حجیت کتاب بنفسه و اگر گفته میشود در آیات آنچه اولین گفته از دوشق بیرون
 نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ درستی
 چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یرد اکل آیه لن یؤمنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده
 ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون ولو جاہتم کل آیه حتی یرد العذاب الالیم و اگر
 غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است بقای حدیث بعد از آیات یؤمنون یا
 خود حاضر میشود و از آنچه میخواهد از مطالب پنج آیات سؤال مینماید تا آنکه خود بشنود که در نزد
 تاملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را میفرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت
 میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم
 نمیشود و اگر میشد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز
 کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود اگر نکته گیری در اعراب و قرانت یا قواعد عربیه شود
 مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته میشود نه آیات بر آنها جاری میشود و
 شبه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد
 اولوالالباب از عدم علم بآنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره
 این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم لازم نبوده و
 بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرمود ثابت است و چه بسا از اشخاصی که صاحب
 کل علوم هستند و لیکن ایمان ایشان بایمان آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم با و
 الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر نبیند این علوم شمر بود صاحبان آن در

عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و
علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند باطن
خود و ادقصد نمیکند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر کسیکه برضا
حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او
و اگر چه دون آنها بحسب انتم هستند و لیکن آنچه خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و
آنچه غیر متعین امر الله میکنند مضمحل میگردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تذبذب قرآنی
در صدر اسلام نموده اند هست از رهبران نصاری و فصیحای عرب ذکری هم از مجتبین امروز
خواهد ماند و امروز هیچ علی النفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده
که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که تقامی او لقاء الله است و رضاء
او رضاء الله است محجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل
فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمدت و نهان ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر
کل یجری لاجل مسمی ید برالا مر فیصل آیات لعلم بقاء ربکم توقون و شبهه نیست که هرگز
که مقبل شمس شود خود مستشرق میشود و الا ادبفنه طالع میشود و غارب میگردد و غیر کل این
است که نبره وجود خود که فوز بقاء الله و ایمان بآیات او است برسد و الا خود شی باطل
میگردد و بنفنه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افنده مردم نمود از برای امروز
و امروز کل خود را بنسبت باد معزز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا
حول و لا قوه الا بالله در تشریح و الا اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند
بقدر ذبابه قوت ندارند و همین ذل بس است مجتبین را که بنسبت باد میکنند آنچه میکنند
و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت او است نصرت نخورده بلکه بعدم نصرت هم راضی

نمیشوند و اگر راضی میشدند مقراین شجره در این جبل نمیشد و خداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقسط و حکم او همین حکم است که آآن در این کلمات ظاهر میشود که تا یوم قیامت فصل نیاید ما بین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثاني من الواحد الثاني

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه با آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نیاید الا من نظیره آید او من علمه و مثل ذلک شجره که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع ابجر سموات و ارض داد شوند و کل اشیاء قلم و کل نفس محسی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیہ تفسیر کنند اذ ما جعل الله بحرف منه اول و آخر و اذن نیست از برای احدی که تفسیر کند با آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن نظیره الله و حروف حی او و کل حروف دون علیین را با ابواب بار او زیرا که کل حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه قبل قبل مثل بعد بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هشتاد و سه سوره در علو شان هر حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم و کل حروف علیین راجع باین مظاهر هجده عشر میشود و کل حروف دون علیین راجع بمظاهر هجده عشر ابواب نامر میشود و کل ابواب نامر راجع میشوند بباب اول چنانچه کل ابواب حجت راجع میشوند بباب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع میشود آنچه از دون حروف علیین است در نفی و آنچه از حروف علیین است در اثبات و کل حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نامر فانی شده و کل

حروف عظیم قرآن در ظل کلمه اثبات باقی ماندند لکن بعضی آنکه من یشاء و بعضی من یرید الله
 قوی معتقد رقیب و جایز نیست تفسیر بیان الایمانچه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسماء خیر
 او در انوار افندة مؤمنین با دلایق و کل حروف دون عظیم او در حقایق دون مؤمنین با او
 جاری و لم تزل ولا تزال مثل بیان مثل نفس انسانی است که حی است و کل حروف نورو
 نار آن در آفاق و نفس مبتین چنانچه امروز هر کس بخوابد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است معتقد
 ولی بعد از ارتفاع شجره لایق در احسان میسر بحقیقه الواقع الاعلی حکم الظاهر من لم یجد حدود
 الله فی فهو من حروف العظیمین و من یجد فمن دونه الی ان یفرح بن الله عن ذلک الخلق
 بظهور نفسه یوم القيمة فاذا ما یکلم نقطه البیان فی اخرها من احکام الواقیة الاولیة من یؤمن
 بها فمن حروف العظیمین و من لم یؤمن بها فمن دونها والله یفضل منهما باحق انه هو خیر الفاعلین
 و امر سبحانی میرسد که از حروف غیر عظیمین دیگر ذکر نماید الا در کتاب دهان شجره نفس خود را
 از حروف عظیمین میداند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند تا آنکه طالع شود آفات
 که آنوقت بروز میکند عدم ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را
 بعین یقین ملاحظه نمود چنانچه کل میگوید امروز که ما من بالله و آیات قرآن استیم و حال آنکه شجره
 حقیقت که منزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس و صده این قسم در ظهور
 شمس حقیقت حقایقها منکشف میگردد و حجب با مرقع نفوسیکه خطوط برایشان نمیکرد و دون
 رضاء الله شوی با آنچه قلم جیا میکند از ذکر آن بمعدن رضا که رضاء الله ظاهر نمیشود الا
 برضای او میدهند فلتعتبرن یا ادلی الالبصار ثم من امر الله تقون

الباب الثالث من الواحد الثانی
 فی بیان باقی البیان بان فیہ حکم کلشی

لخص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیة الله و نفسی که این آیات
 بر او نازل شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القيمة است و ثانی حجت ظاهره است تا
 وقت ظهور و صین بطون حجت است بر کل شی من حیث لا یعلم احد و از برای ادا زمین غروب
 شدائی هست که اولاً مستند بر حجت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الان نازل میکند
 حجت میشوند تا یوم ظهور او و دل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محجب شوند از کسیکه ایشان را
 حجت کرده بشل آنکه علمای امروز بقول یکی از ائمه عظیم السلام که فرموده انظر و الی من روی
 حدیثنا خود را از قبل امام حکم میدانند و اما نیکه لایق نیست ایشان را بخود نسبت میدهند و اگر
 صادق میبودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت و نبوت میشود محجب نمیانند بلکه
 چون لایق کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده
 فتوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل فرموده شیئی اشد عن ذکر بآیة الله
 فاعرض عنها و شبهه نیست که آیة الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل
 لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و آیات شان ابداع است که مشیت اولیه باشد
 که در او دیده نمیشود الا الله و حده اگر چه امروز نظر در آیات خداوند نمیکند ولی عنقریب همین
 آیات را با علی علو ذکر نموده و بیانهای هزار مقال ذہبی تمام نموده و بان افتخار کرده خود
 را منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیت و سه سال نازل شده کسی بهم نزدیک
 اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر شان گویند و الواح مکنه دیگر
 ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداوند مذکور است و امروز دیده میشود که بالاعمال قرآن نوشته شده
 از بقاء الف الف گرفته تا بهتر از دنیا ختم میشود چنانچه چالی آن باین بهار در عضد اکثر خلق هست
 این است صه خلق عند الله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کلشی را با علی عا تفصیل در حجت باقیه

نازل فرموده و هر کس بگوید که شیء است که حکم آن با هو فیه و علیہ در بیان نباشد ایمان یابد
 نیامده بیقین قطع زیرا که کلیشی خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در
 باب اثبات و آنچه بالا یحبه الله است راجع بان و آنچه ما یحبه الله است راجع باین میشود
 و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی ذکر این است مدار عرفان کل شیء در
 بیان و من شهید علی ذلک لیشهدن بانا ما فرطنا فیه من شیئی و کان الله بكل شیء محیطا و بیچ
 شانی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطق خداوند مقدر فرموده لم یکن هذا
 الا بهذا ولا بهذا الا بهذا و من لم یصدق عن کتاب الصامت فاذا انه هو کتاب الناطق و ان
 کتاب الناطق من نظیره الله فان کل یرجع الیه ان لم یجدوا احد من حدود البیان
 فذلک عبه قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره و لکن اذا نظر نقطع الایمان عن کل
 ذالایمان الا من یؤمن به فاذا نقطع الایمان کیف یقینی الشهادة للذین هم شهداء و ان
 بذالفرع الایمان فلتستن الله یا ایها الشهداء ان لا تحکمن علی الله ربکم مثل ما قد حکموا الذین
 هم شهداء من عند القرآن علی فان من حکم علی فانما حکم علی الله ربهم و ما لهؤلاء من تسبیح
 عشر عشر خردل من ذکر خیر عند الله و اولک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العلیین و دونهما

مخص این باب آنکه بیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا آنکه از برای او روحی بوده است
 که مخلوق با او است و از این جهت است که مؤمن بذكر جنات و رضاء الله فرخاک میگردد
 و بذكر نار و دون رضاء الله متاثر میگردد بشانی که گویا اول تلذذ و ثانی متذنب میگردد
 و کل کلماتیکه خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع پرودن نیست یا کلمات علیین است

دون آنها آنچه کلمات عیسی است ارواح آنها در جنت است و آنچه دون آنها بوده ارواح
 آنها در نار است و کل حروف دون عیسی راجع میشود بلا آن و کل حروف عیسی با آله
 چنانچه بدء کل حروف دون عیسی از این کلمه شد و بدء کل حروف عیسی از آن کلمه لم تر
 آن در اعلی عیسی جنت مرتفع میشود و آن در تحت الشری مضحل میگردد چنانچه اگر امروز کسی
 نظر در بدء شجره قرآن کند یقین مشاهده میکند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الشری مضحل شده
 که اول ذمائی و ثالث و رابع و خامس باشد و پنج حرفی که دلالت بر اثبات میکند چگونه در اعلی
 عیسی مرتفع شده که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او مشب
 نوزده میشود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذکک این حروف اسماء خمس که
 مشب شود عدد واحد میشود چنانچه دون حروف عیسی راجع باین کلمه میشود کل حروف عیسی
 هم راجع بکلمه اثبات میشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حکم کرده از برای او بنار و اثبات
 را خلق فرموده و حکم فرموده از برای او جنت زیرا که نفی دلالت بر او نمیکند و اثبات دلالت
 بر او میکند این ذکر تکیه بر نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکیه بر این است و آنچه کلمه نفی
 مشب شده در یوم قیامت راجع بکلمه نفی شد و کل حروف دون عیسی با ارواح متعلقه بآن
 در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه مشب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع بکلمه
 اثبات گشته و کل حروف عیسی و ارواح متعلقه بآن در ظل آن حشر شده هر کس در نفی رفت
 در نار آهی است الی یوم من نظیره آنکه و هر کس در ظل اثبات مستقر شد در جنت الهی است
 الی یوم من نظیره آنکه و علو عبد این است که نظر در انشعاب کلمتین نماید که چگونه بالا نهادن
 او معدوم میشود و بالا نهادن او مرتفع میگردد و حجت خداوند بر هر دو سواست زیرا که آیات
 خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده

در ظل اثبات مستقر شدند پیچ ناری اشد از نظر کلمه نفی نیست و پیچ جنتی اعظم از نظر اثبات
 نه بان علی الاول بدو در حرف دون لعین و علی الاخرید در حرف علیین تا آنکه کل
 راجع میشود در یوم من تطیب الله باو اگر مقبل شد از علیین میشود و الا از دون آن
 فطوبی لمن یعتم بحبل الله و یتوکل علی ربه ان لایه یخلن النار و یدخلن فی النجته باذن ربه
 فان ذلک لهو الفضل العظیم و از این جهت است که عبد صبی که حرف علیین را تلاوت
 نماید ساکن میگردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد و این است اعلی حجت مجتبن و
 مقدسین و مهملین و مکبرین و عظیمین و هر وقت ذکر دون علیین نماید دوست میدارد
 عدل خداوند بر آنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق باو میگردد باید پناه برد در آن
 وقت بخداوند عز ذکرة تا آنکه از ارواح آنها نامون گردد زیرا که هر کس را که خداوند در قرآن
 وعده جنت داده بود در یوم قامت راجع بشجره حجت خود فرمود و این است اعلی علو
 درجات جنت که برضاء الله فائز گردند و باقرار توحید او تسلطند و آنها نیکه خداوند وعده
 نادر فرموده بود راجع بکلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم
 از احتجاب عن الله و ایمان با دنیست و هیچ جنتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست
 هر گاه ذانظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنت بخت بدخول جنت گرفته اند اگر چه
 اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده برضای خود بشنونی که از
 نزد کلمه نفی منتفع شدند که بان افتخار میکنند و بهمان در نار معذبند و مشغولند چنانچه خداوند
 نازل فرموده و یا کلون فی بطونهم ناراً این قسم حرف دون علیین راجع بارواح
 خود میشوند و حرف علیین راجع بارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حرف علیین را که ذکر
 میکند در آنوقت ارواح ملائکه متعلقه بان ناظر باد میشوند و صلوات بر او میفرستند

من قبل الله ودرصین ذکر دون حرف عین اگر حجب آنها باشد ارواح شیاطین نازل
 با میشوند و اگر استعاذه بخوید از خداوند از شئون خود با و میرسانند اگر چه بخلو قلبی باشد
 و اگر پناه برد بخداوند و طلب نعمت کند بر آنها سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقدر قسوع
 عشر عشر خردلی ضرر دینی با و توانند رسانید اگر چه گویا می بینم که حرف نفی در ظهور منظر
 پناه میبرد از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند آنوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود
 الا من نظمیره الله زیرا که عبد درصین نفس اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد پناه داده
 نمیشود از نار بلکه این کلمه را نمیگوید مگر بواسطه دخول در دین چنانچه اشخاصی که داخل در
 ایمان بقرآن شده نمیگویند زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت او است هر کس ایمان بقرآن
 آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگر چه خود حرف نار همین کلمه را میگویند و حال
 آنکه نفع نمبخشد زیرا که پناه بحجت نمبرند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده و من لم یؤمن
 بالله و معتز فرموده بکلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش بخواند و ملنفت نمیشود
 چنانچه در صدر اسلام تفسیر باین کلمه در ثمانی شده و حال آنکه کل قرآن را بخواند آنوقت
 منظر آیه الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه با و می برد نجات می یافت از کلمه
 بعد او و این است که کل الی یوم من نظمیره الله پناه می برند بخداوند و نقطه بیان
 ولی آن روز نمر نمیدهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه با و است و پناه بنقطه
 بیان پناه با و است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال آنکه در بار
 ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند منظر این اسم را که پناه با و کرده اند از نار
 محض محفوظ مانده و الا این کلمه را بجا لاهلها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه نجاتی از برای
 او نیست زیرا که خداوند معتز فرموده پناه بخود را پناه بر رسول خود و پناه بر رسول را پناه

باوصیای او و پناه باوصیای او را پناه باب اوصیای او و نفع نمیدهد اول الالباق
 و نه ظاهراً الباطن زیرا که پناه بر رسول عین پناه بخداست و پناه بانند عین پناه بر رسول است
 و پناه باب اوصیای او پناه بانند است و هر کس امرزد داخل در بیان شود پناه داده میشود از
 چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از انوار الابد و تکیه داخل حروف قرآن شده و حروف
 بیان الی یوم من نظیره الله علیین آن در جنت است و دون علیین در مقاعد خود و آن
 هر کس داخل در کتاب او شد از انوار نجات یافته و الاثر می نماند او را بقای در بیان
 چنانچه ثمر نماند حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول
 بیان و الی ما شاء الله یسترقی العلیون فی اعلی علویا و فی ذی الدنیا فی حد النعمان فی
 لمن یرزق نواده بحروف العلیین و ان ینکر دونه یستجیر بانکه ربّه فانه لیصمنه و لا ید
 ینکر ما الذاکرون و لا یضرم ذکر ما مثل الذین آمنوا بالقرآن ذکر الذین ادتوا الا
 من قبل کذلک فیصل الله الایات لعلکم بایات الله توتمون
 الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزل الله فی البیان کان مراده من نظیره الله باحقیقه الا و
 کل اسم شر قد نزل الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ حرف النفی عنده باح
 لمخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من نظیره الله است
 اولیه ثم فی الحقیقه الثانیه اول من یومن به الی ان منی الی آخره الوجود مثل آنکه
 ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که
 باو است و معتر او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله همین قسم هر
 چیزی که در او نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او نفی شود و اگر

شده در دون علیین مراد ارض نفس اوست و کم کم منزل یکند تا میرسد بارض ترابی که مقرر است
 که تمامی اشهای نار است در ارض نار اگر چه فوق او سر بر عزت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در
 قرآن نازل فرموده خداوند بجهت اولیه مراد رسول الله است و هر ذکر دون خیر مراد نفس
 اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس اوست
 تا مفتی شود بارض ترابی که مقرر جسد او بوده که کل راجع میشود بقائم آل محمد علیه السلام که آنچه
 ذکر خیر در قرآن است مراد اوست بجهت اولیه چنانچه در بیان منظمیسه الله
 تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگر چه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس
 اول من لم یقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عند الله ثابت است
 و آنچه اسم خیر در علم الله است بجهت اولیه نقطه مثبت است و دون آن من لم یقبل الیه
 چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع میشود امر در نقطه بیان تا آنکه از ارض نواد بارض
 روح میرسد و از ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد و از ارض جسد بکلشنی
 الاقرب فالاقرب الی ان یتقی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثه شبر فی اربعة اذنا
 جوهر کل ارضی الترابیه حینئذ و ان تغیر المقعد تغیر الاموالی ان سیتقر الی مالای تغیر و کذلک
 فی ظل العلیین احرف باحرف و النقطه بالنقطه هذا علی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض
 النار اعوذ بالله عما لا یحب الله و لا سئلن الله عن کل ما یحب الله فاضال کریم و کم کم اسما خیر
 قرآنی از رسول الله بدرجاتها تجلی شده بیک یک از او صیای او و مثل ذلک در دون علیین
 تا آنکه رسید علی علو ارض حنبت بمقر شهادت سید الشهداء و ادنی ارض نار بمقر سلطنت
 نفس مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است
 و امر و ذلک اسما خیریه بجهت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد و

ثانویه در حرف سین است الی ان منتهی الی افرالوجود فلتقن الله ان یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من نظیره الله من اتبعه نور و من یخرف عنه نار
 ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من نظیره الله باشد
 هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در حجت است و در ظل اثبات و حرف طین
 عند الله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگر چه بقدر سرجوی باشد در نار و در ظل نضی
 محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل
 فرموده که هر کس بغیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمه
 من شئوننا و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه تعدی
 بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت ابن و الانس الا لبعثون
 و بشه نیست که اطاعت مقبول نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا علمهای آنها نیکه با اهل
 بیت دشمنی نموده عند الله ذکر میشد و حال آنکه امروز کل حکم میکنند که از برای آنها عبادتی
 نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز حکم قرآن عامل است بمنقدر
 که منحرف از ولایت گشته عند الله باطل شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید
 بلکه دیده نمیشود الا من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد و حق
 او را چنانچه ثمر بخشد تقوای رهبران الف را و قوف بر میزانیت او در نزد ظهور
 رسول الله و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند در باره شجره حقیقت این نوع حکم مانعند
 تکا و السموات ان تیظرن و تنشق الارض و تخرب الجبال و ا و قلوب آنها از این جبال
 سخت تر است که متاثر نمیشوند هیچ جنتی نزد خداوند اعلامی از بودن در رضای او نیست

و حمد مراد را که امروز این فضل منحصر بابل بیان است و من بعد هر کس از حد و آن تجاوز نکند
 باین فضل باقی است الی یوم من نظیره آنکه و اگر نغوذ بآنکه منحرف شود ظلم نموده الابر
 نفس خود و آنکه غنی عن العالمین و در اول ظهور او کل بیان اطاعت اوست نه غیر او
 چنانچه کل دین یوم الف صین ظهور رسول الله ص اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا
 که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن میشود من هتدی فلفسه و من تحب فلیها والله
 غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثاني

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمیشود که احد
 از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موبو ما امری را توهم نموده که عند الله حقیقت
 ندارد و آنچه عند الله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است اینست که از وقت
 ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم الی صین غروب آن یوم قیامت است مثلاً از یوم بعثت
 عیسی تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور آنکه در آن زمان ظاهر بود بطور آن حقیقت
 که جز ادا هر کس مؤمن موسی بود بقول خود و هر کس مؤمن نبود جز ادا بقول خود زیرا که ما
 شهد الله در آن زمان ما شهد الله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله ص تا یوم
 عروج آن قیامت عیسی آ بود که شجره حقیقت ظاهر شده در بیکل محمدیه و جز ادا هر کس
 که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس که مؤمن بآن نبود و از صین ظهور شجره بیان
 الی ما یغرب قیامت رسول الله ص است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن
 بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب چشم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که
 سنه هزار و دویست و هشتاد و بیست و نهم اول یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت

قرآن است زیرا که شبی تا بتمام کمال نرسد قیامت او نرسمشود و کمال دین اسلام الی اول
ظهور منی شد و از اول ظهور تا صبح غروب آثار شجره اسلام آنچه هست ظاهر میشود و قیامت
بیان در ظهور من نظیر آنکه است زیرا که امر در بیان در مقام نطق است و در اول
ظهور من نظیر آنکه آخر کمال بیان است ظاهر میشود که ثمرات اشجار که غرس کرده بچسبید
چنانچه ظهور قائم آل محمد ع بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر میشود الا آنکه اخذ ثمرات
اسلام را از آیات قرآنی که در افنده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا
ایمان باد و تصدیق باد و حال که ثمره بر عکس بخشیده در بجهت اسلام ظاهر شده و کل
جهت باد اظهار اسلام میکنند و او را بغیر حق در جبل ناکوساکن میکنند و حال آنکه در قرآن
خداوند کل را وعده بیوم قیامت داده زیرا که آن بیومی است که کل عرض بر خدا میشوند که
عرض بر شجره حقیقت باشد و کل بقاء الله فانه میگردد که تقاضا باشد زیرا که عرض بذات
اندرس ممکن نیست و تقاضای او متصور است و آنچه در عرض و تقاضا ممکن است راجع بشجره اولیا
و خداوند بطن رایت خود قرار داده که کسی که بیوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از اقرار
بعرض او و ارتقای او بقای او مستبعد گشت و تسع عشر آئی از بیوم قیامت بهتر است
از آنچه نین ما بین القیامتین میکند زیرا که ثمره این کسین در بیوم قیامت ظاهر میشود
چنانچه ثمره هزار و دویست و هفتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول
غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من نظیر آنکه راجع میشود
ثمره آن قیامت اخیری که ظهور او است ای اهل بیان چشم بر خود نموده و طول
لیل خود را در بیوم قیامت باطل نکرده چنانچه مجتنبین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد
سال افتخار باسلام کنند و در بیوم اخذ ثمره که بیوم قیامت است حکم بر غیر اسلام

برایشان شود که ایشان بهین حکم باطل می شود الی قیمة الاخری چه با نفسی که از اول عمر
 ریاضت کشیده و مجاهده ناموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب
 میدید بخواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شده بطور الله که انظر از هر طور سی است
 آیات و بیناتی که دین اسلام بان ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود ثمره
 ایمان خود را که ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای
 خود فتوی میدهد بر کسی که شب در روز باد توجه بخداوند میکنند و ایام نعبه میگوید و اگر باین
 هم راضی شود باز در جای خود باین هم راضی نمی شود بلکه بر او یاری حق نخواهد فرزند دارد
 آورد ای اهل بیان نخورده آنچه اهل قران کردند که ثمرات بیل خود را باطل کنید اگر آنچه که
 مؤمن بیان بستید در حین ظهور آیات او کشید انکه ربنا ولا نشرك به احد و ان هذا وعدنا
 الله من منظر نفضه لن ندعوه من شینا و با آنچه بر او مستیة اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر
 کرده اید و الا لایت ذکر نیتید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید منظر ربوبیت
 را محزون نخورده که ظاهر میشود مثل انکه من ظاهر شدم دعودی فرماید خلق بیان را و حال انکه
 در قلوب شما ظهور نخورده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق آیات
 او که او است اجابت من نطمیسه الله و تصدیق کلمات او و هیچ شیئی از محبوب خود
 محجب گنشت که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و بهمان اهل جنت در
 جنت متغم و اهل نار در نار معذب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضاء
 در این جبل است و کل بجان رضای او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه بر نفس خود
 راضی نمی شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الا آنچه از برای
 نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اخری اگر بقاء الله فائز نمیکردید آیه الله و هم محرومان

نموده باشید از نفع کل زمین بیان میگردد هرگاه شما از ضرر باد بگذرید اگر چه میدانم این
 سخا بید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع زمین بقرآن گذشتم و لیکن شما با از ضرر رسیا
 خود نگذشتید هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب در روز توجیه کنید من بوی
 خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمیشدید و حکیم الله منی و منکم با حق انه بوحسب احکامین

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقه الموت بانه حق

مخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات مالا نهایته بمالا نهایته عند الله هست که غیر او
 کسی محیی نیست و یکی لذآن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک مینمایند که
 آن صین قبض روح نفس انسانی است و بهر اطلاقاتی که عند الله موت اطلاق شود حق است آنچه
 کل مکلف هستند بر اقرار باینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه
 آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادون آن و آن ثابت نمیشود الا در پنج رتبه
 یا بکلله لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا بلا اله الا الله یا بلا اله الا انت یا بلا اله الا الهی
 کل به موشون و حقیقت موت آن است که در صین ظهور شجره توحید که این مراتب خمس
 مراتب او است کل میت شوند باینکه نفسی نفسی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این مرتب
 را بجز سموات و ارض و ما بینها اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر مطلب آنکه هر که مشیت
 او نباشد الا مشیت من طمیسره الله و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و قضاء او الا
 قضاء او و اذن او الا اذن او و اجل او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او و انوقت
 ادراک موت نموده زیرا که مشیت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله
 قدر او ذات قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او ذات

اهل الله و کتاب ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر کس میت شد اقرار کرد بانیکه
 موت حق است و الا از آنچه در قرآن و دعا خوانده شمری با و تجشید چه بسا اشخاصی که می گفتند
 موت حق است و میت ایشان غیر میت او شد و باطل شدند و کذب قول ایشان نزد
 خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه بر تبه کتاب مشی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود
 بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان میدانستند نازل شد و قلم جیا میکند از آنچه کردند ذکر شود
 و حال آنکه شب و روز می گفتند که ان الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکردند و اظهار دین
 اسلام نموده و علم خود را بخرج میدادند و نسبت نقطه که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای
 او در تقدیر فرموده بود میگرفتند و حال آنکه نفسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از
 روی ایمان بجا نمیگشتند اینست شمره علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار
 خود تخلف نمی درزیده بانیکه اقرار کند که او حق است و از شئون محقق حق محجب شود و این
 موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کل را بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقه
 و انما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان
 یزادون ما یکلف به الناس لان بعد موتهم لا یعلم ما یقضى علیه الا الله و ان ما هم به یؤمنون
 لا بدان بعلیون و هر گاه کسی در بجز موت سیر نماید عجائب ما لا نهایه بما لا نهایه ملاحظه می نماید
 مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شنونی که بمن لم یؤمن بجهده ۳ راجع
 میشود از عالم تجرد گرفته تا عالم متحد و نفی محض و ناصحت است و کل شنونی که بمن یؤمن
 بجهده راجع میشود از عالم تجرد الی منتهی التحدد از شنون شجره اثبات و حجت بنوت بوده
 و اول میت بنوده و ثانی میت بوده و اول چون که میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه
 میت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است شمره میت شدن مؤمنین که

چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مومن او بکلام از تکثر آنها است کل مومنین
 امروز و نمره میت نشدن دون مومنین باینکه ذکر می از ایشان نیست و اگر تکثری از ایشان
 شده خود ایشان راضی نمیشوند باین نسبت بکلام بتری میجویند از نسبت خود بایشان زیرا که
 امروز اگر بر تجربه اول دون حق بگویند آنچه در ادن گفته میشد بنفسه بتری میجوید و طلب
 نعمت از خداوند میکنند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و هشتاد و هین قسم که شجر
 حقیقت ترقی نموده آن هم تزل نموده داشته تر شده ولی چون نظائر مختلف شده تیر
 نمی دهد الاهی که من عند الله ظاهر است که اومی شناسد کل شیئی را در آنکه خود و اگر بخوابد
 ذره ناری از ذره جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است
 بر فقط بیان حین خطور حکم میت بر او نمی شود و امر اینقدر اذق است بل اذق از این
 ولایت که الا اولو الابصار و از جوهر علو توحید اطلاق موت صحیح است الی منشی مقام التجدد
 بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلک من شئون ملک الموت
 حیث قد ظهر عند هذا وان یجلب علی شانه لم یزل الباء یدعو الله ربّه ان یقبضنی و یخمسنی
 فاذا اراد الله ان یحبیب دعائه فاذا یملم احد من اولیاء ان یقبض عن روح البانیه و یوتب
 روح الالفیه فاذا یمکن ان یقرء لان قبل ذلک یتبدل معنی الكلمه لان بعد الله عظیم
 لا بد الالف وان یکتب الباء لم یظفر ما یراد به وان یقبل ذلک فی کل کلمی و جزئی
 حیث یدر که اهل النظر حتی لو تجدد فوق ذلک القرطاس علی ما یحیی ذکر دون البیض
 ان تحو عنده فاذا موت فی حیات ذلک اللوح وان بذانی مقامه بمنزل ما یرفع عن نفس
 الانسانیه ما یضر عن ایمانها وان یکن عند من لم یومن بالله لوح فمن یقبل انی میت
 لا بد ان یمیت عنه ولا ینظر الیه لانه من شئون النار و فیها وان یری لوحا عند من یؤمن بالله

لا بدان بخت مثل ما بخت نفع اذانه من شئون النور وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل ظهور
 ابطر فوق كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل ميتا عند الله بان لا يشاء الا ما شاء الله
 وذلك موده عند نقطة البيان اذا ما شاء الله لا يظن الا بمشيئتها هذا حق الموت لمن اراد ان
 يميت في الله وما خلق الله في الابداع شيئا اعز من الموت عنده كل تمنون ان يكون مشيئتم
 مشيئة من نطيسه الله ولكن اذا نظر لا يوفون بحجيم وقولهم مثل كل من قد دان بالقرآن قد
 جعلوا انفسهم على شان لورج محمد ص الى الحياة الاولى ان لا يقولن في قوله لم يوج وقد رجح
 باعلى ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشأة الآخرة عند نشأة الاولى وان الذين يقولون
 ان محمد رسول الله كل قد اجتجوا ولم يصدقه بل لا يرضوا له مثل ما يرضون لانفسهم من نسبة
 الاسلام وان يرضوا به ما كتبوا في حق ما كتبوا لان هذا مما لم يرض المسلم للمسلم هذا شان
 ان خلق عند الله وان بما ثبت نبوته من قبل حينه مثبت ولكن كل محتجون لا يحصى عدد
 من نسب نفعه الى دينه وما آمن به في رجه الامن شاء الله حتى ظهر ما قد ظهر وما للذين لا يعرفوه
 تمارشده عن احتجاجهم عن جعل الاسلام لهم دنيا وجعل القرآن لهم كتابا وليس له عز في ارضيه
 الا وقد فاز ببقاء رب وبلغ رسالته وانقطع اليه بما يقدر عليه هذا عز كل به يتخرون واگر
 نفسى گوید که ما نشناختیم ادر در ادل ظهور جواب گفته میشود که در نزد کل محقق است
 که اداست ادل من اجاب فی الذر حين ما قال الله له الست برکبت قال بلی
 سبحانک ان لا اله الا انت انک انت رب العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم
 قرآن که کتاب الله بود وکل میگویند امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و بمنقدر
 که شنیدند یا دیدند که آية الله از نفسی ظاهر شده شبهه درسی از برای ارباب افنده نمی ماند
 که ان نفس نفس الله ظاهر بوده و آیات قبل از اد بوده چنانچه آیات بعد از اد است

دین اجاب اول اول خلق است چنانچه قبل می کشند که من اجاب اول محمد بوده و
 خلق بوده چنانچه کل امر در معترفند اگر میگویند اجابت در ذر اول بوده این است ذر
 زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقرر ظهور است و خداوند لم یزل ولا یزال قرب و با
 بکل اشیا بر حد سواء بوده هیچ شیئی بالنسبه با اقرب از شیئی نیست یا بعد چه عرش در
 سموات باشد بزعم متوهمین یا مقرر شجره که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض
 و خیال است بلکه در عرف سگان ملاحظه حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کل
 زیارت سید الشهداء میگویند بانچه در حدیث مطور است من زار الحسین عارفاً بحقیقه که
 زار الله فوق عرشه و نزد اولوالافنده ظاهر است که همان مقرر عرش الله بوده و او را
 عرش محمد رسول الله گویند دیده نمی شود که کسی از عالم قدرتی کرده باشد آنچه شنیده
 از کل عوالم در این عالم متذوق میگردد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین علیه السلام
 آمن بجهت شد دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده آوکل عوالم در ظل همین عالم متحقق
 و در همین عالم ظاهر است نزد اولوالافنده فیاطوبی لمن یری کل شیئی بحقیقه و خیال
 امر میبومی را که عند الله و عند اولی الافنده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل ولا
 ظهور آن عین بطون اوست و بطون او عین ظهور اوست و آنچه از ظهور است ذکر
 مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و او ن شجره است که مرسل کل
 منزل کل کتب بوده و هست و او لم یزل ولا یزال عرش ظهور و بطون او در میان
 بوده که در هر زمان بانچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حسین نزول قرآن بطور
 اظهار قدرت خود فرموده و حسین نزول بیان نقطه بیان اظهار قدرت خود فرمود
 ظهور من بظهور الله با اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء

که مع کلتی بوده پنج ششی با او بوده داد است که در ششی نیست و در فوق ششی نیست
 و با ششی نیست و آنچه ذکر میشود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این
 عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل
 و لایزال بوده است و کسی در انشا الله دینی شناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند
 با مراد و مخلوق میشوند با مراد و او است متعالی از هر ذکر و ثانی و مقدس از هر نعمت و شالی
 لایدر که من ششی و آنه بویدر که کلتی حتی آنچه گفته میشود لایدر که من ششی بر آت ظهور او راجع
 میشود که من نظمی سره الله باشد و او است اجل و اعلی از اینکه ذال اشاره بتواند اشاره کند بوی
 او و من نظمی سره الله اول خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بفرود او میگردد و او و فرود او
 هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربا و لا مر بوب لم یزل الله کان الهما و لا مالوه لم یزل
 الله کان قادر و لا مقدر لم یزل الله کان عالما و لا معلوم لم یزل الله کان واحدا و لا
 معدود و آنچه ذکر میشود لم یزل الله کان واحدا و لا معدود در وقتی است که در ظهور
 من نظمی سره الله عدد واحد با ایمان آورده باشد که افنده ایشان دلالت میکند بر وحدت
 ۱. و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظر بجد و مکن که لم یزل الله
 کان واحدا اگر در این ظهور موقن مینی در ظهور اول الان مقربی و از برای رسول خدا شایه
 مکنی کل اسماء و صفات را اگر بخواهی بگویی آن سلطان می مینی که در است او هست که خود
 را علی از عبید او میداند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقربن شود بذكر
 این سلطان و اگر بخواهی بگویی آن مقدر مشابه مکنی اولو الامر در ظل طاعت او که بذكر
 اینکه با آن است او ستم مشغول هستید و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه مقربن
 میشود با این اقتدار و اگر بخواهی بگویی آن عالم می مینی اولو العلم که نسبت بسوی او افتخار میکنند

و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر نخواهی بگوئی آنکه
 می بینی اولوا حکم بسیار که در غل حکم او مشتمل است بر حکومت و حال آنکه متعالی است حکومت که
 او از اقتران بظواهر این حکام از قبل او و مثل این کل اسماء و صفات را بعین خود مشاهده که
 که بعد در حینی که عالم است نیست عالم الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا
 زیرا که در هر ظهوری آنچه متمدی بان ظهور میشود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از نظر
 اول که آدم اول باشد الی ما لانهایه ذاتی نمی بینی الا بآنکه و غیرتوانی عارف شوی بمبدأ
 اولویت الا از شجره ظهور او که مشیت اولیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست
 این است معنی قول سید الشهداء علیه السلام الی علمت با اختلاف الآثار و تفرقات الا
 ان مراد کنتی ان تعرف الی فی کل شیئی حتی لا اجعلک فی شیئی زیرا که این است ثمره وجود
 کل شیئی که کل شیئی را قائم بشیت اولیه بدانند و در هیچ شیئی ملاحظه نکنند الا ظهور آنرا بقدر شیب
 آن شیئی که متحمل ظهور شده و الا نسبت ظهور کل اشیاء سواء است زیرا که یک نوع با
 آیات الله است و از همان مبدا که آیات الله صادر میشود در نبوت نبی در دون
 هم با آنچه لایق است نازل میشود و نسبت این ظهور با این دوشینی مساوی است الا آنکه
 از اعلی علو اثبات است و آن از ادنی دنونفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلامی
 در ظهور کنونی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئی ذات الله را مشاهده که
 زیرا که این متمتع است و او عز ذکره متعالی است از اینکه در شیئی باشد یا با شیئی باشد
 شیئی یا بعد شیئی یا فوق شیئی باشد یا دون شیئی باشد و آنچه شینیت با و متحقق است همیشه
 او است و او بجهت قائم است و لم یزل و نایزال کل اسماء در ظل او بوده و او در
 مستقر است و مقام شینیت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئی ظاهر نیست الا

از شئون ظهوری نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئی ذات شئیت دیده میشود که ذات
 رسول الله باشد بل در هر شیئی دیده میشود که شئیت او با متحقق است مثلاً اگر هزار مثقال ذرهبین
 نفس در سبیل بیت الله صرف کند در این دیده نمیشود الا آن امریکه رسول الله ۳ فرموده از قبل الله
 در همین قسم اگر گوی کینونیت ذرهبین چگونه به رسید لا بد راجع میشود بامریکه آن امر راجع میشود بحقیقت
 اگر چه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئی نیست که اطلاق شئیت شود بر او الا الله
 متحقق الشئیه است بمشیت واداست قائم بنفس خود بانه عزوجل واداست کاف مستدیره که
 لم یزل ولا یزال حول نفس خود طائف است واداست که دلالت بخورده و میخند الاعلی الله عزوجل
 الذی له الاسماء الحسنی فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و از برای
 هر اسمی مسمائی است مثلاً اگر گفته میشود خداوند عزوجل لا بد و مظهر هست که در نزد شئیت او لید ذکر
 و لم یزل ولا یزال مستقر باشد که دلالت بخنده الابرا و فطوبی لمن لایری من شیئی الا ویری فی ظهور
 و لایکن شیئی الا بالله و لایری من شیئی الا بایه و لایعتقد فی الله ما یعتقد خلقه لان الله سبحانه لم
 یکن فی شیئی و لا من شیئی و لا علی شیئی و لا الی شیئی و لایذکر شیئی و کل شیئی دونه خلق له لن یعرفه بجهنم
 احد دونه و لایوصده بذاته احد سواه و کلما قد عرفت المشیه ما عرفت الا نفسها و کلما قد عرفت
 الموجودات ما عرفت الا ما قد تجلت المشیه فیها و ان الله عزوجل بذاته لن یعرف و لایدرك و
 لن یسج و لن یقدس و لاسبیل لاحد الیه الا بالعز من عرفانه و الاستقرار فی ظل وحدانیه و استقلاله
 لم یزل کل شیئی له بکینونیه و ذاتیه و جوهریه و مجردیه و ادلیته و آخریه و ظاهریه و باطنیه و
 کافریه و ساذجیه و انه هو فی اعلی علو سلطان قیومیه و ابهی سمو ملک قدوسیته متعال عن
 کل ذکر و ثناء و مقدس عن کل لغت و عطاء لم یزل الله کان الیها واحد احد احداً فرداً حیاً
 قیوماً دائماً ابداً معتمداً لم یتخذ لنفسه صاحبه و لا اولاداً و ان مادونه خسلت له قد خلقه بامر و انه

لم یزل دلائزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لایکون غنیاً عن دونه و مستغنیاً عن ذاته یذانه و کیف
 لایکون مستغنیاً عن غیره سبحانه و تعالی بما یبغی لعلو قدره و سمو ذکره انه کان علیاً علیاً

الباب التاسع من الواحد الثاني

فی بیان حقیقه القبر

مخلص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد امکانه خود مقدر و کل منتهی میگردد درین
 ظهور من نظیره الله بنفسی که بعثت او بعثت کل میشود و حشر او حشر کل و خلق او خلق کل و
 خروج او از قبر او خروج کل از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حسنی که منظر الوهیت بعثت رسول الله
 را از نفس او فرمود بعثت آنچه در ظل او محشور میشود نزد بعثت او میشود چنانچه در فوق ارض
 آنچه حکم کرده میشود امر و زبردین اسلام میشود و همینکه حکم بعثت بر رسول الله شد بمبدین بدن
 او بطریق اولی خواهد شد و کل ارواح حقه که مهتدی بپان میشوند راجع میشود بنفس اولیه که در یوم
 قیامت در ذر اهل اجابت امر الله میکند و اقرار بوجه انیت او و کل ارواح دون حقه راجع
 میشود بشجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد
 کل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع شد کل در ظل او مرتفع نه این است
 که روح ذار روحی بروج دیگر متصل گردد بلکه کل در امکانه مقامات خود هستند مثلاً هر دوی حقی
 در امکانه افنده خود هستند بعثت اول آنها مبعوث میشوند نه آنست که ارواح آنها از امکانه خود
 تجاوز نمایند همچنین آنچه از مؤمنین در ظل این صرف هستند و قبریکه کل در ادسؤال کرده میشوند
 در جوهر امکانیه در ذکر اول سؤال کرده میشود تا آنکه بشؤونات مالا نهایت مفصل میگردد و
 همین قسم در ظل آنچه دون خیر علم الله با داحاطه فرموده از شجره نفی سؤال میشود این است
 معنی ان حدیث ظاهر که در یوم قیامت امیر المؤمنین ۴ بر صراط پن یدی الله اقرار میفرماید

که آنچه خیر بوده از من است و ثانی حرف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده از من است **شئون**
 خیریه الی ما لانهایه در ملک متکثر و کذ لک در **شئون** انکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزن
 وارد آورد بواسطه حزن است که حرف ثانی نفی در اول ظهور دارد آورده و کل **شئون** متکثره منفیه
 راجع باد میشود و کل **شئون** مثبت خیریه راجع باول من آسن میشود و اراج الی الله میشود چنانچه اگر
 خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمیکرد و از نفس خود و شجره نفسی هم در حد خود راجع الی الله
 میشود زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجره اول نه خود میداند و نه دیگری
 این است بقره کلیه **شئون** کل نفس متکثر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان با
 آیات او در بیان داد اجابت نماید قبر او مملو از نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل میشوند
 و هرگاه اجابت نکند قبر او مملو از نار میگردد و مظالم هر نعمت بر او نازل میشوند در نفس جزئی
 زیرا که این ثانی است از **شئون** آن نفس کلیه ناریه چنانچه مجیب حق ثانی است از **شئون**
 نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و بشر ذکر میشود و از برای او دون ذلک این است که شمر
 میدهد از برای هر نفسی از اقرار باینکه قبر حق است زیرا که اگر از **شئون** نفس علیین است
 راجع باد و بعد در نشاء اخروی از او منفضل میگردد نه اینکه نفس او نفس او میشود چنانچه هر کس
 مؤمن بکتاب الف بود راجع شد بایمان بکتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین
 اسلام مری شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم ادیوم نزول بیان راجع شد باد و از او منتشر شد در
 خلق آخر الی ماشاء الله در این جهت نشو و نما مینماید تا یوم من نظیمه الله آنوقت
 راجع بکتاب او میشود و بعد از او منتشر میگردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لا احد لفضل الله
 وجوده و همچنین در ظل اگر نفسی از حرف القیه مؤمن نبوده راجع شده باول من لم یؤمن بر بول
 الله ۳ و از او منفضل گشته در دون علیین فرقان و تحت الثری بوده تا آنکه راجع شده باول

حرف نفی از بیان و بعد از او متصل شده و میر میکند در قای خود تا آنکه راجع میشود با دل
 من لم یؤمن بن نظیره آنکه و بعد متصل میگردد و در کل این عوامل پس اذنا میشود اگر چه صریح باشد
 و مقر اذنا میشود اگر چه اعلی آنکه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و برعکس لباس دون آن
 از آنچه در جنت خلق شده میشود و مقعد او اعلی عرف رضوان میگردد و اکل او اعلی ثمرات جنت میشود
 اگر چه پوشیده الا قطن و منشته الا بر تر آب و تناول کرده الا برک کاهو و بیج نفس مؤمنی نیست که
 روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه میشود از ریاض جنت خلد و آنچه دوست دارد در او خداوند
 خلق فرموده و نزد او میآید و همچنین بیج نفسی نیست که مؤمن بیان نباشد الا آنکه قلم طاقت
 نوشتن ندارد آنچه بر او میرسد از نعمت الهی عزوجل و هر گاه بخوابد نفسی که در این عالم مشاهده
 کند با آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون مکتوبه از این شجره هم هر نفسی بپای علیها
 با آنچه خداوند عطا فرموده متلذذ و همچنین اگر بخوابد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند با آنچه
 در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون مکتوبه از او بمنزل او معذب خواهند بود چنانچه شئون
 از عین بمنزل او منعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمیشود که اعتقاد بر حوز
 واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان آنکه در ذکر حق نصیب
 تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند در روح بیج شیئی از حد خود تجاوز نمیکند مثلاً روحی که تعلق بخدا
 میگیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی که مد علی الله بود
 لم یزل مد است و از برای او آنکه وحد و نیست و بیج نفسی نیست که در وقت موت او شوا
 الا آنکه خداوند عالم عز سلطان امر مفیر ماید ملائکه همچین و مقدرین و موجدین و کبرین را که او را بر نفس
 ساخته تا آنکه محل اعلای از جنت و افاق امخ از رضوان جاد دهند و بعد از کثرتی نخواهد دید حزن
 از موت اگر مؤمن بوده با آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این

نخواهد بود بمثل نفوسی که از ازل ظهور این امر بدون ایمان بیان قبض روح شده که رایحه از حنبت
 برایشان میوزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من نظمیسره الله بقدر اینکه بگوید علی یا الله
 اشاره کند بر اینکه او حق است و فاصله شود ثمری بجهد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که
 بدون ایمان بیان قبض روح شود الا آنکه بعد از موت نمی چند بقدر ذکر شنی از چیز حسن و قلم
 خائف میشود که ذکر کند از آنچه از برای او میباشد طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن
 بمن نظمیسره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن بیان و آنچه در بیان است و از برای
 فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و شمانی نیست لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شایسته
 بمثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در صحن ظهور بیان ظاهر زیر که مشیت
 نقطه بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نار در نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور
 من نظمیسره الله نزد او لو العلم ثابت میگردد مثلا حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله ص
 در جنت بوده اگر با آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و صحن بعثت حکم نازل میشود بر آنها
 و اگر در این من نفسی از ایشان متمدی شود من شاء الله در حق او صدق میکند که از نار نجات
 یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن و آنچه نازل در او است در جنت بوده الا
 من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن بیان نشود که داخل در نار میشود و از
 جنت خارج میشود و لم یزل منظر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل که بگو
 بر رخ ذکر میشود مشیت الله باطنه بدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء عن جنته کسی را علم
 نیست باو الا آنکه کسی که از حد و بیان تجس و زن کند که آنوقت لاین است که مشیت او
 مستثنی از مشیت قبل او باشد و الا او در هر سر یوم در شانی است چه با همان منظر
 مشیت کلیه در بر رخ بشدء از قبل خود بایی از معرفت را مفرغ نماید که نتواند تحمل شد

چنانچه از اول ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از زمین عروج عیسی
 این امر قطبن بود چنانچه از زمین قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی اول نزول بیان شدت تبطنه درین
 خلق بود و کسی نمیشناخت او را زیرا که او لم یزل دلائزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده است
 و در حرف حی در آنکه خود و سایر حرف از عیسی و دونهها در آنکه خود کل ستمدارا هستند و او
 می شناسد کل را و لکن کسی او را نمیشناسد ولی هر کس منقطع شود بسوی او لابد مدیدهد او را
 من حیث لا یعرفه اذانه هو القادر سبحان و المقدر العلام

الباب العاشر من الواحد الثانی فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

مخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین بمن نطقی سره الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما
 بچه چیز ثابت است جواب میگویند بحجت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بایات الله
 جواب ملائکه را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تسلیم ایشان نموده میدهند و الا حجت الله بر
 ایشان بالغ میشود و چون ایمان نیا درده کلمه نعمت در حق ایشان ثابت میگردد بعد ملائکه رجوع
 نموده بحضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داد از ایمان باو
 آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نعمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن
 روز در حق او جاری میشود بمثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القيمة
 ثابت میماند مظهر نفی دنار و مظهر نور در اثبات و اول در دون حرف عیسی معذب
 و ثانی در رحمت خداوند که در حرف عیسی نازل فرمود و محمد و این است فضلی که از بر کمال
 او شریف است الی یوم القيمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر حسبی راجع باو میگردد اگر
 مؤمن است روضه است از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد

چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوالعلم حکمات است اگر مومنی بر ارض تراب نشیند آن قطره از
 طبع رفوان میگردد در یوم قیامت باذن الله عزوجل والا از ارض نماند میگردد با مر خداوند عزوجل
 و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع ادلاء بر من تطهیر است بوسی او و
 مسیلی از برای احدی بوسی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان الله عن کل
 ما ذکر به اسم شیئی من قبل و من بعد له الخلق و الامر فی ملکوت الارض و السموات و ما بینهما لا اله الا هو

المتکبر المتعال

الباب الحادى والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان البعث حق

مختص این باب آنکه کل را خداوند خلق فرموده چنانچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح
 علیین که متعلق بچرف آنهاست و درون آنها که متعلق بچرف آنهاست و هر شیئی که
 اطلاق بشیئت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میگردد و بعثت هر شیئی بذکر من تطهیر است
 است در آن روز زیرا که خلق ان شیئی هم در اول بذکر او بوده اگر چه در ظهور قبل او بوده مثلاً
 این فغان و فعلیکه بطور که الان بنیدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث میشود بکیفیت
 و ذاتیت و نفسانیت و انیت در وقتی که شجره حقیقت تعلق فرماید که این فغان و فعلیکه بعینه
 اداست در هر فغان و فعلیکه حکم شود او ن میشود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بیان بوده
 مثل در حد جماد زده شد تا در کل عوالم کل در کن نمایند مثلاً در این کور حرف حی قرار داده
 بقول خود در آن قیامت هم از هر نفسی که بخوابد این حرف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا که
 غیر قول او خلق شیئی نمیکند بکیفیت و چونکه قول او قول الله است در حین قول کینونیت شیئی
 متکون میشود اگر در علیین است بذکر حق و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که آنچه در

قرآن رسول خدا قرار داده کل بایات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعثت قرآن است
کل بامر الله مبعوث و قائم میشود و کل ما علی الارض من یدی الله هست و بعثت کل بر وجه کل
میشود چنانچه خلق کل بنفس واحد میشود بعثت کل هم بنفس واحد میشود در صحنی که نفس
واحد بعث میشود بعثت کلشی فرداً فرداً در ائمه خود میشود اگر چه بکر الله باشد که خداوند نازل
فرماید بعثت شیئی را و کسی غیر از او نداند و بعد بشهادة الله کل شهادت دهنده مثل آنکه این بعینه
بساطی است که مشیت اولیه بر روی آن نشسته و حال آنکه اولی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور
بنفسه در حق او میشود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا و
این است ترا آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد زمین بوده در نزد قائم آل محمد هست
در آنکه که حکم فرماید زیرا که آنچه کل دارند از او است و آنچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان
شیئی بوده اگر چه در صدر اسلام محمد بن عبد الله ۳ بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و
امروز بر این وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر بقطعه حقیقت نشود ادراک بعثت
کلشی را در نفس واحد نتواند کرد اگر چه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است
از اعتقاد بعثت اخذ کند تا یوم ظهور من نظمی سره الله که هر کس بسوی او راجع شد بعثت
او در علیین و در ظل شجره اثبات میگردد و الا بعثت آن در دون علیین و داخل شجره نفی
میگردد و اگر شیئی با اسم ذکر بعثت او نشود همچنین که میفرماید مبعوث کردیم کلشی را
کل مبعوث میگردد در ائمه خود در ظل نقطه واحد اگر در علیین است شجره اثبات و اگر
در دون آنست شجره نفی و لایعرب من علم الله من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما
بینهما بعثت کل شیئی بامر الله که کان علی کل شیئی قدیرا و بعثت بیج نفسی از نفس میت نمیشود که از
قبر ترابی بسیرون آید بلکه بعثت کل از نفس اجیاء آن زمان میگردد اگر از علیین است

از زمین و اگر از دون عین است از دون آن و مردی نیست از برای بعث هر شی
در یوم قیامت نزد خداوند عزوجل اذان الله یبده ذلك المخلق ثم یعبده و قدر خلق

کل شی ثم یعبثه والله علی کل شی قدير

الباب الثانی والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق

ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقیم بوده بر
صراط حق بوده و الا بردون صراط و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی
که ایمان با او آورده از سموات و ارض اوسع بل از سما مقبولات و ارض قابلیات اجلی تر
و مری بر این صراط که آیات بیان باشد بدرجات بوده بعضی در نزد استماع گشتند بلی در دنیا
بها هو الحق من عند الله لاریب فیه تتزل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته
اقرب از وصل نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات بنظر بر او ایمان آورده و ایشان از
صراط گذشته اقرب از کاف کن بنون آن بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه
اسم الهی تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دو سیت زد و هزار سال بگذراند از
جهت ذکر صدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیت واقف شده و الا ایام و سنین و شهور
منقطع است از واقف زیرا که اولی از برای ظهور الله نبوده که محدود بحد شود و کل مظاهر
ظهور راجع میشود امروز نقطه بیان اینست که در عالم لاهد شامل تامل نموده و سیر از عالم
لاهد اقرب از ملح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه بر کس زیاده تامل نموده بر صراط
دقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حرف
کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشته

و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند
 و از برای دوزخ مؤمنین ادق از شعر و احد از صیفاست صراط زیرا که نه می تواند از حجت
 آیات قبل پروردگار روند و نه اتیان مثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند این است
 که از برای ایشان احد از صیفا و ادق از شعر میگردد و از برای مؤمنین ادق از حجت میگرد
 زیرا که میگویند دین ما بقرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کل عاجز از اتیان بآیه
 از آیات مثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را تکلم نمود تکلم بهمان میفرماید کل بر
 عند الله لا یریب فیه تنزیل من رب العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده شجره
 و از برای ما قدر وصل کاف بنون ثانی نیست در ایمان بنده اوند آیات او و اقرار بحقیقت
 باب او و کلمات او چه با نفس که از صراط گذشته و داخل حجت میشوند و چه با از انحراف
 که در حین گذشتن بنام میافتند و چه با اشخاص که واقف میشوند و نمیتوانند بگذرند و مخرج
 ناجی هستند و مخرجین یا دافین هر دو در ظل نار ذکر میشود ای شجره النبی لا دونه و چه با
 نفسی که از اول عمرالی آخر عمر عبادت خدا میکند و چینی که آیات خدا را میشود تصدیق نمیکند
 و اگر تامل کند بر صراط واقف میشود و در ظل نار حشر میشود و اگر چه کند داخل نار میشود و امروز
 محصی میخواهد که احصا کند که از صراط خالص نگه داشته اند الا من شاء الله و کل بوقوف
 یا دون ایمان در ظلال نار حشر شده و خود خبر نشده و خداوند حکم ایشانرا نازل فرمود
 و تا یوم قیامت ثابت میماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز بر عزم خود در علو
 تقوای خود متقی هستند و خبر ندارند که حکم نار در حق آنها از قبل الله شد و بهمان حکم الی
 یوم القيمة در مقاعد خود مغذب خواهند شد اگر چه وقتی که خداوند صراط را بر پامیدارد کل
 می فهمند ولی هر کس بچیزی محجب میگردد که نزد خداوند بلا شکیست بوده و هست

چنانچه امروز صراط الله ایات است و کل می تواند محبت آزا بفضند و محبت مینماید خود را بچیزیکه
 نفع نمی بخشد ایشان را بجانک اللهم لناخذن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم الیمه
 بفضلک علی ان تمغم علی الصراط اقرب من کل شیء انک کنت علی کل شیء رقیبا
 الباب الثالث والعشرون الواحد الثانی

فی حقیقه المیزان وانه حق

لمض این باب آنکه از نقطه مثبت اولیه الی مالانهایه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت
 است و او امر مشرقه از شمس جوداد و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است
 هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هر کس داخل میزان اثبات شد داخل
 میزان جنت دخول نفی متحقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و دخول در جنت متحقق نمیشود
 الا بولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی مشی میشود بیک شجره و کل اثبات منتهی میشود بیک شجره
 چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله ص از صینی که بخت
 آنحضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او بار رفته و الی مالانهایه در کف فضل
 او بخت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف از اذونیت در جنت و در میزان فضل
 و الا در کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار در جنت هر دو از نقطه حقیقت متحقق میگردد حکم بر
 مقل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقل که میکند خلق نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است
 بشیت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است بعد از فضلی که از این شجره ظاهر میگردد
 زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین ۴ نشده بود خلق جنت متحقق نمیشد و همین
 در ظل اگر نازل فرموده بود که کسی که قبح من نیست بر حق نیست خلق نار متحقق نمی شد حال
 آنچه شون خیر است بقول او راجع شجره اثبات میگردد و آنچه شون دون خیر است راجع

شجره نغمی میگردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی الامتدایه اطلاعات در
 نقل آن در علم الله که نشسته مثلا اگر امر در نفسی بحکم رسول الله ص من قبل عمل نماید شامی
 از نشئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از
 ظهور بیان کلتی در نقل نقطه اولیه مبعوث شدند هر کس متبل شد در کف فضل و اثبات ثابت
 میگردد و هر کس قدر سر جوی خرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم من نطیحه الله که
 اداست میزان و امر اداست میزان و احوال اداست میزان و کلمات اداست میزان
 و دلالات اداست میزان مایب الی میزان میزان اذ احقق النسبه فی الکتاب و الا علی
 تعد ما یطلع النسبه یطلع حکم الی صین یرفع کل النسبه و یسقی النفسی فی النار و اهل النسبه

بالحمد الواحد التوار عن ذکر کل نار و لا امر الا

من عند الله الوحد العطار

الباب الرابع والعشرون الواحد الثانی

فی بیان الحساب

مفص این باب آنکه حساب کل بید الله هست و غیر الله معتد بر حساب کل نیست و خداوند
 عالم حساب میفرماید کلتی را با آنچه حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان بطور او در
 بطون او حساب میفرماید کل را ولی حکم ظاهر میگردد الا در صین ظهور و حساب میفرماید کل را
 در یوم قیامت بیک که واحد چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کل
 و آن این است اننی ان الله تالاه الا انار ب کلتی هر کس نامل نمود در نار نفسی بعد حساب
 کرده شد و هر کس تصدیق کرد بوزن اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ماعلی این
 نفوس مستدر که از ایشان راجع میشود بنفوس مؤمنه بقرآن زیرا که غیر آنها در قیامت

رسول خدا ص حساب کرده شده و فانی گشتند فمای ایمانی ز جسدی و الاکل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس مؤمنه بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی از کلمات نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود بآن حجت که دین این نفوس مؤمنه بآن ثابت بود و این کلمه که حساب کل بآن شد و الی یوم القیمة میشود بهمان لسان آیات قرآنی که لسان عربی است و اوضح از کل السن است نازل فرمود و اکثر بعدل حساب کرده شده در نار نفسی لاشی گشته و نفوسی که اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب کرده شده و جزا داده شدند با حسن جزا بایاتی که الی یوم القیمة باقی است و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمة با ایشان میرسد زیرا که هیچ آیه خداوند نازل نفرموده الا ارواح متعلقه بآن در ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده میگرددند در طول لیل الیل که ما بین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خداست جواب گفته میشود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل شده و قبل از شجره طور مثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده بآنچه از قول رسول الله که این کلمه را تلاوت فرموده و یقین نمودید که از قبل الله هست بهمان حجت اینجا اثبات یقین میشود زیرا که اگر در آنجا میکشند که با علی الارض از اتیان باو عاجز هستند در اینجا هم اولو العلم مشاهده این امر را نموده و نمایند بچ حجت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر بایان نفسی کوتایان او و از شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف می نویسد و الا بقدریکه تواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولو الافئده نیست که من قبل است زیرا که بعینها شهادت میدهد که کلام الله است و بشر مثل او نتواند نمود و او کلام نفس مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر حالت

واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در شیت دیده نمیشود
 الا الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله میگردد زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او
 نیست و کسی که باین شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است
 و نزد او اسهل تر و اقرب است همین تکلم از شئون مناجات و خطب و علم و شئون فارسیه
 زیرا که این است کلام کینونیت او که دلالت نمیکند الا بر خداوند و حده از این جهت است
 که آیات الله گفته میشود و کلام الله ذکر میشود زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت
 واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیت اولیه است
 و خداوند اجل و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منوت باین بندند و بهر
 جحی که در مثل این کلمه کل در قرآن مجید میشوند در بیان هم معجز میشوند اینست که مردم از حساب
 پاک نداشته که از اول عمر تا آخر عمر قلم لایشی گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خائف است نه
 این محاسبات دنیوی که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جانی که مقدار در
 دین است و توحید و اعمال او مقبول نمیکرد و راجع بفضای ابدی میگردد متذکر نمیشود و
 حال آنکه او لواافذه کل ماعلی الارض را میسده بند که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره
 ایشان کلمه بی بفرایه لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده میشود و حمد مر خدا را که امروز
 نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس متعجب از محاسبات دنیوی
 و رسیدن که راجع میشود باینکه خداوند دوست نمیدارد که کسی در ذمه او حق کسی باشد و آنچه
 اهتمام کلی مینمایند در اینکه شغل الذمه نفسی نگردد ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای
 او خلق شده اند که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا حساب
 قلم لایشی بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر

شورایمانی بود ماعلی الارض را میدادند که حساب ایشان بفضل کرده شود نه عدل زیرا که بعد از
 درنارالی یوم القيمة معذب میگردند و بفضل الی یوم القيمة در جنت تنعم میگردند و منبرج از خلوص
 من نظیره الله سینه حساب است اگر چه خواهد شریح قرار میدهد والا اسبوع سج والا ایام سج
 یفعل ما یشاء و حکیم ما یرید لایسل علی یفعل و کل بما کتبت ایدیم یستلون

الباب الخامس والعشرون الواحد الثانی

فی بیان کتاب و آنه حق ملخص این باب آنکه مراد از کتاب آنچه نیست که از قبل نقطه حقیقت
 ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب تقدیر
 کتابی است که عدل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن از یک
 حرف گرفته الامالنایه ذکر میشود چه آنچه از نقطه حقیقت تشریح کرده ذکر کتاب میشود و آنچه
 کتاب بخط خود نویسد کتابی است که بخط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده است
 زیرا که کتاب ادحق است ای ارواح معنیه بلکه حق در کلماتی که نازل میفرماید از هر شان
 که باشد سواد آنکه آیات باشد که ما غیر آن رضوان است و مناجات که بن لم تغیر و تقا
 آیات که ضمیر و اجوبه و تفسیر مناجات که عمل مصفی است در کتاب الله است و شون
 فارسیه یعنی مثل شون آیات است زیرا که کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات
 فارسی بعین نوآد نظر کند فصاحت آیات را بعینا مشاهده نماید و بعین میکند که غیر الله قادر
 بر این نوع کلام نبوده است ولی چه با اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است
 ولی از محقق حق محتجب مانده و چه با که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله است بل اعتراف
 کتاب او از کلماتی بل یک حرف از کتاب او اعتراف از کلماتی از اسلبار مردم خدا
 از ایشان بشود که کتاب خود را بر ایشان نازل نسیماید و از نارنجات یابند و داخل

جنت شوند چه با از ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل میفرماید ولی بر آن کسی که نازل میشود
ملفت نمیشود بلکه قلم جیا میکند که ذکر کند و حال آنکه شب در روز بخواند اللهم اعطنی کتاب
بیمینی حال که خداوند عطا فرمود نمیگیرد بلکه معطی را که رسولی است از رسولان او اگر بتواند
از آنچه قلم جیا میکند در حق او مرتکب میشود و حال آنکه کتاب کتاب خدای او بوده و رسول
رسول او و از علو فضل وجود بر او نازل فرموده بشأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله
و غیر اوست و در بر مثل او نیست چنانچه دین کل امر در آیات قرآن محقق است و هیچ آیت
او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده و کسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و میکنند بر اینکه کتاب
حق است و در نزد هر ظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین باد و کتاب او از قبل ظهور او
کتاب او از بعد ممتحن میشوند بحیثیتی که نیماند الا مومن خالص و او اعزاز کبریت احمد است
چنانچه نفوسی که بعیسی بن مریم و کتاب او ایمان آوردند اگر شناخته بودند که ظهور محمد
بعینه همان ظهور بوده بخواشرف در آخرت و کتاب او همان انجیل بوده بخواشرف
احمدی از رضاری از دین خود برگشته و کل بر رسول الله ایمان آورده و کتاب او
تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین بر رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم
بیان همان ظهور رسول الله است بخواشرف در آخرت و این کتاب بعینه همان
قرآن است که بخواشرف نازل شده در آخرت احمدی از مؤمنین بقرآن خارج از
دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده و حال آنکه عدم
یقین ایشان عند الله مردود است بلکه آنچه ما محقق به یقین است از برای ایشان
پسندیده زیرا که اگر تفکر نمایند در محبتی که با دین اسلام ثابت شده مشاهده نمایند بعینه
همان محبت را بخواشرف و همیقدر که تصدیق و یقین نمیکند علامت این است که

کیمونیات ایشان از شجره نعی بوده در ارجع باو میشود و ایما نعی ای ایشان و اعمالی که کرده
 در دین اسلام مستودع بوده نه مستتر و بقدر فردی نفع با ایشان نمی بخشد اگر اعمال هر فرد
 کتاب الف امروز نفع با ایشان می بخشد اعمال آنها هم نفع می بخشد اگر چه آنچه نازل شده
 بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثر مجتهدین و مفتیین راجع بانفس خود نموده
 و عمل بقول میت را بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حق واقع عند الله ظاهر است و
 راجع میشود بشجره بیان و همان حکم که از ان مطلع ظاهر گشته جاری است در کل مدارک
 مجتهدین و مفتیین و هر کس در حکم غیر الله نمی بیند مصاب بوده و هست اگر چه مختلفین باشد چون
 راجع الی الله میگردد مقبول میشود اگر چه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده
 من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد
 خاص شود اگر چه آنوقت هم بعد از آنکه ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود
 مختلف میگردد و لم یزل الله فی شان بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر چه آنچه از نقطه حقیقه
 الی امروز ظاهر شده کل من عند الله بوده و هست و حال آنکه بظاهر در هر شرعی اختلافاتی
 مالا نهایه در بین اهل آن ذکر میشود و محقق است که آنچه من عند الله است در اد اختلافی
 نیست بانساط بصر تر این نکته ظاهر است زیرا که مثل احکامات مثل خلق کیمونیات است
 لم یزل در تجد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شان حدیث
 ظاهر میگردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع میشود با آنچه در ظهور
 ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه مدامت کلینی را در صین بطون خود ولی با آنچه در صین ظهور
 مد فرموده زیرا که فی آن از برای نفسی یقین حاصل نمیکرد و الا من شاء الله انه
 علام قدیر

الباب السادس والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان الجنة حق

مخلص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاہر یک خداوند مخصوص بخود فرموده کسی بخت را
 فهمیده و نه تار را و آنچه منطلق بجز جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم دشمنی الیک کل عوالم
 است که کل در مقام عرش حقیقت باشد که اول تجلی بجلی او است چنانچه در دعا عارفان
 مطلب ذکر شده یا من استو بر حانیة علی العرش نصار العرش غیبانی ذاته کما صارت العوالم
 غیبانی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر حانیة بحقیقت اولیة منحصر است بامیر المؤمنین
 زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده و رجح او بسوی او میشود مثلاً از یوم آدم تا امروز
 نزد هر ظهور حقیقی با دل من امن باو فتح ابواب بحق و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق
 غنی میشود باین ظهور و دون آن متحقق میشود باین ظهور چنانچه اگر کسی بجز هر نظر کند می بیند
 که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او مشیت موجود میگردد و او بنفسها و او است
 محیط بر کل عوالم با حاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این پان صاحب رتبه باشد
 اقرار ببلور رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس لمین عالم آفاق است مثلاً در آفاق
 که ظاهر شد ظهور محمد ص باینکه اول خلق است در انفس کل مؤمنین با و مؤمن میشوند
 که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته بشد از برای هیچ نفسی
 نباشد که در علم آنکه هیچ جنسی از ظهور آنکه در نقطه مشیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از
 هر ظهوری بظهور می جنت او در ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات مشی شده
 بنقطه قرآن از زمین بعثت هیچ جنسی در علم خدا از آن نفس متمنعه اعظم تر نبوده در آن ظهور
 زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی با این خود و او اعظم از رسول

خدا میداند و تحقق این آیه در انفس ظاهر شد الا بطور آن نفس اولیه و بعد پنج جنتی در علم خدا اعظم تر
 از امیر المؤمنین ۴ بوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمیکند الا با دو همین قسم درجه
 بدرجه مراتب ابواب جنت متعدد میگردد تا بحرف واحد مشمی شود مثلاً در طور جنت خاص پنج
 جنتی بعد از جنات سابقه بر آن درصین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در
 ارض طاف و مکان جنت آنوقت علی بن الحسین ۴ و اسیر بوده درصین قسم مشاهده کن کل جنات را
 تا بحرف بیستم مشمی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و از صین ظهور این امر متع تا سعه دقیقه آن و آنچه
 احصا توان نمود اول ظهور جنت نقطه فرغان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد در اول
 او آن صین در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من نظیره آنکه جنتی از او
 اعظم تر نیست و صین ظهور او مبدل میشود جنت ادلای نقطه بیان بحسب اضرای او و بعد از
 آن جنت جنات حروف می که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنات است و مشمی میشود
 آخر ظهور بحسب صین نه این است که درصین هر ظهوری جنت قبل در مقرر خود نباشد مثلاً در
 صین ظهور جنت صین جنت باد بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند
 از برای هر صفتی که ظهور شیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که آن
 حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور شیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع میشود
 با بواب و ابواب با اهل بیت و اهل بیت بر رسول خدا در سوخته انجذ و نذ عزوجل اینست که اسم رابع است
 من الله باسم ثالث و اسم ثالث باسم ثانی و اسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسی که
 اذل داخل این جنت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح بقاء الله فائز گردیده و اقرار
 بوحده انیت او نمود چنانچه پنج جوهر خطی در امکان تصور نیست که اعز و الذاذ توحید خدا
 بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان نفسی که در این عالم بمبتهی مایول خود فائز گردد

و در سبیل حق شمای لذت او ادای شکر خداست او را بر نعمتی که با وعظا فرموده شد
 عبادی را خداوند بدرجه باپت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذت
 ادای شکر خداست که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فائز گردانیده و همین قسم
 شتون ظاهریه هر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جادیه شمای لذت او در وقتی است
 نظر خجده ای خود میکند و میگوید حمد مرا و را که مرا باین عطیه مشفق فرموده و این است که
 لذات راجع میشود بر کن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینو نیات راجع بآن محل اقدس
 میگردد الفاظ هم بپای علیها راجع میگردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر در آن
 ظاهر زیرا که آن حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بآن نوع حمد
 مصدر عزت از برای عابد شده این است که روح آدل در صحن دخول در جنت آن
 با آنچه ممکن است در امکان از بهر فیضی رسیده چنانچه ثمره کل را پان نموده که راجع
 حمد میگردد که آن نفس حامل همان روح باشد و آنچه مشعب گردد از او مشعب میگردد
 ظهورات جنیه از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر حمد منشی شود حتی لباس حسیر با و
 و آنچه مایله ذر جنت با و تله ذمیشود و او بنفسه متله ذمیشود الا بجلی خود که محل نقطه باشد
 کاف مستدیره است که لم یزل و لایزال بر حول نفس خود حرکت مینماید و نیست از برای
 نه اولی و نه آخری و نه شمائی و نه غایتی چنانچه بر کس داخل در جنت فرغان شد آنچه
 نعمت کند می بیند که از سما وجود رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موردی دانند یا قوتی
 برد نیست الا بطیه آن حقیقت اولیه که حکم فرموده بآن و اگر حکم بر غیر آن کرده بود
 غیر آن نفس که الآن ارث میرد برد کی میتوانست که بگوید لم ادبم این است که کل وجه
 نقطه وجود خود الی قهای صود خود آنچه دارند از عطیه اوست که عطیه الله هست

نیست ندارد الا بفضل وجود او مثلاً اگر در این جنبت کسی لباس حریر پوشد که معنی
 عطای او چنانچه قبل مقدر بر پوشیدن بود و نمیتوانست اینست گمراهی چشم فراد خود را
 باز نماید نمی مبد کل وجود را الا معنی از وجود او و آنچه که در جنبت فرغان داخل شدند کل در ظل پاد
 اولیه که رسول الله باشد مستظللند و ابواب دیگر جنبت در قبضه این باب است بلکه او اینها را
 فتح فرموده بجز خود مشنا هر کس در حق حرف آخر عروج نماید بنهای عروج و ظاهر شود از برای
 جسد او آنچه که فوق آن متصور نیست در این عالم نیست الا لذن ان آن که فرموده این است
 یکی از ابواب جنبت و هدایت من چنانچه آنچه بظاهر در جنبت تربیت امام ثامن ظاهر شده
 نیست الا با آنچه رسول خدا فرموده که او است وصی ثامن من اگر چه الان نزد تربت اولین
 نوع ظهورات نیست ولی کل این ظهورات نبوده نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت او
 در ظل هر بابی از ابواب جنبت ابواب مالا نهایت بوده و هست چنانچه هر نفسی که در ولایت
 یکی از ابواب جنبت آمده بفضله صفتی است از برای او در رتبه خود و الا مالا نهایت این سر
 ظاهر بوده و جاری است و آنچه امروز لذت تصور است در این جنبت است و از جنبت
 قبل کل لذت قطع شده چنانچه صین ظهور رسول الله کل لذت از جنبت انجلیه قطع شد زیرا
 که کل جنبت در توحید خدا و عرفان در رضای او و طاعت مظاهراست بعد از آنکه
 منقطع باشد نفسی از آن چه صفتی است اگر چه در عمر خود بنهای لذت ممکنه متمم کرد که
 اخراج بنا بر فنا میگردد و اگر در کنونیات صرف انجلیه آتی از حق باشد که معنی لیه
 لذت است اگر چه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و ادبجان بقا
 است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل صرف انجلیه یقین بدانند که ظهور رسول است
 همان ظهور عیسی بوده بخوانشرف احدی از صرف انجلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند

در آن جنت شکر و نخل خواهد شد و همین قسم بعد از فرغان که اگر امروز گمان لذتی میکنند حقیقت
 ندارد زیرا که اگر ما این خود و خدا علی بکنیم لکن در گمان لذتی میبرد عیند الله از برای دون
 آن گروه و بهمان گمانیکه حرف الفیه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شود در
 جنت دیگر این است که کل لذت منقطع است الا لمن عرف الله وحده و آمن به و عرف حقیقت
 دامن به و عرف کتابه و آمن به و عرف ما نزل فی کتابه و آمن به و همین قسم اهل این جنت در
 این جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من تطهیر الله قسم بذات الهی که از برای ایشان در همین
 ظهور ایشان هیچ جننی انظوم تر از ایمان با او و طاعت او نیست و کل لذت از اهل بیان
 منقطع میگردد و طوبی لمن یدخل فی ظله و یتلذذ به ذکره فانه یبقی بقیاته الی کرة الاخری و اولوکن
 به و یتلذذ بذكره یدرک کرة اخری بعد الاخری و لا غایت له و لا غمی و ان بقی فی ظهور منقطع
 از بیان و الله عن همین ظهوره و صیفت میگویم کل اهل بیان را که اگر در صحن ظهور من تطهیر الله
 کل مؤمنان این جنت اعظم و تقامی اکبر گردید طوبی لکم ثم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الا اگر شنیدید
 ظهوری ظاهر شده بآیات قبل از نود اسم الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعد
 اسم الله التبارک منقطع شده و شنیده آید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده آید جسم بر نفس
 خود نکرده و کل بجای در ظل او نرفته ظاهر که کل داخل نشده آید منقطع گردید و اگر بشنید
 ظاهر شده صاحب نفس بآیات و اولو العلم آن زمان تصدیق او نموده نه معرفتین از اولو العلم
 بلکه یقین نظر مثل این زمان که آنها محجب مانده و یقین نظر و صاحبان منظر اگر چه بر لباس
 فقر و کسفت بوده بخت بدخول جنت گزشت و لباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم
 قبل بانی مانده نامل نکرده و کل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اول و اخر و او است
 ظاهر و باطن و اگر شنیدید در تضرع و ابتهال بر آید که فضل خدا الی مستاث از شما

مقطوع گشته و اگر شنیدید الی مستقات که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم و یکی و یکی و یکم فاذا لا تقربن
قدر ما تفيض نفس و لا تغلبن کلمه اجمون فی ظل الله و لا تقولن لم و عم فان هذا من اعظم امری
آیا کم لا خلعنکم عن نار بعد کم بما قد اذنت کم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی
بعد نفسی صبر بعد از دو سزار و کمال نماید بلا شبهه در دین پان نیست و داخل نار است
الا انک ظهورات الله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف با بهتال و تضرع هستید نه این است که مثل بیرون
مانده که عیبی بیاید و نه مثل نصاری که محمد باید و یاد نه مثل امت محمد ص که قائم آل محمد ص ظاهر شود
و بمانید و ان یرضی فوادی بان یقی من البیان من احد لا توکن جائت نقطه البیان فی امر یا
دانم علی ما اثم علیه لبا تون قسم بمن نظیره الله که هیچ قسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و
نیست که اگر ظاهر شود واحدی در بیان باقی ماند کل نفقت بیان از برای اوست بضعف
زیرا که امر در نفقت فرقیه از برای اشخاصی که داخل در بیان شده مضاعف است چنانچه
نفقت انجلیه از برای اشخاصیکه داخل در قرآن شده بودند بوده و نفقت قرآنی هم در حق اینان
مضاعف شده و اگر چنین نفسی باشد ابد داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات حروف صحیح
داخل شده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن ماند که در ظل بیان داخل نشود داخل قرآن گشته
و در ظل شجره محمدیه مستظل شده و الا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نمیکرد و همین قسم در
انجیل گفته میشود که اگر نفسی مؤمن بعضی بود لابد ایمان محمد ص میآورد و همینقدر که نیاید در دلیل
است که ایمان با انجیل و عیبی نداشته چنانچه اگر امر در کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر
نماید مشاهده مینماید که چه قدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور اهتمام فرمود
چنانچه مدققین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور حضرت ۴ ظهور حقیقت مسؤل عنهما است
که در حدیث کبیر مذکور است ولی هبک الله من یشاء و یدخل الجنة من یرید انیت حقیقت

در عالم حیات بعد از موت لا یعلم الا الله بنا ملک مالا من رات ولا اذن سمعت
 خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنه من فضل سالمون و اگر ابره سموات
 گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب هر آینه شیئی از اشیاء جنت بعد از موت
 درک نمود و مدار آن در همین جنتی است که در حیات عباد ذکر شد اگر در این حیات
 در جنت ظهور آنکه گشته داخل در جنت آخرت هم بعد از موت خواهد شد و الا داخل نام
 همین ما قبض اعوذ بالله عن ذلك ما رأیت فی کتاب الله الا الله و لا فیها الا ایه و
 الا ایه و لا من بعد الا ایه و لا من فوقها الا ایه و لا من دونها الا ایه و لا خلق و
 قبل من بعد الا اله الا هو الحق المبین القیوم و چه با نفسی در ظهوری از اعلی علو اهل
 و همین ظهور بعد از ادنی دنو اهل نار میگردد پناه برده بجداد اعتصام در زید به کل نقطه
 اولی و اخرای او که او است غنی از اینکه کسی ایمان با او آورد یا داخل در جنت او شود
 اگر فتون در نار میردند و الا خود در جنت فائز میگردد این است که اگر نفسی را با
 بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ماعلی الارض کلارا زیرا که اگر هدایت نمود
 تا آنکه ان نفس در ظل شجره توحید است رحمت خداوند بهر دو میرسد و الا تملک ما
 در جین موت از او منقطع میگردد ولی سبیل هدایت از روی حب و رافت بوده نذر
 سطوت هدایت الله من قبل من بعد بدخل من یشاء فی رحمة انه دلی کریم و هیچ
 از برای هیچ نفسی نیست که در جین ظهور آنکه او را ک نماید او را آیات او را بشنود
 آورد و بقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بجز محیط بر رضوان او
 میر نماید و بالا جنت فردانیت تلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این ج
 و با آنچه قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار میکند تلذذ و از برای آنچه خلز

اود شده محجب و کاش محجب بوده و مضاد بنوده و کاش مضاد بوده و آنچه که لایق بر شجره حقیقت
 بنوده بالنسبه باو در حق او ظاهر نگردد کل باد نمومن و او را در جبل نموده و کل باد مغز را دور
 تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عالمین از نفس عمل اشد تر بنوده و نیت چنانچه از برای مؤمنین
 هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر بنوده و نیت و ما من آله الا الله ذلک الله
 البخته در بهاد ما لکها و میکها و سلطانها ما فیما یستی بامره و انه لفضی عما فیها و علیها و لکن ما فیها
 یتلذذون بلعانه حین ظهوره ثم بلعانه حین بطونه من حیث هم لایعلمون کل من فیها لیسجون بجمه فی
 کل حین و قبل حین و بعد حین و یوحدهون الله بحسب مذکره فی کل شأن و قبل شأن و بعد شأن
 لن یدخل فیها من نفس الا و انما لقول من عند ربها انی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب
 و انی انا الله لا اله الا انا المبین القیوم و انی انا الله لا اله الا انا رب ملک و انی انا الله لا
 اله الا انا الحق یضیع و انی انا الله لا اله الا انا رب کل شیئی رب الکرسی المنیع و کل شیئی راجع میشود
 بیکل آنکه سوا او کان من ذکر او انی و اگر ان نفس در جنت است کل آنچه در ملک او است
 در جنت اگر چه شیئی باشد که لیس کشه شیئی در صقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیت متجلی میگردد
 بر صورت نفس خود است در حد خود که اگر معری شود باقی نماند در صورت فوادی او
 الا بیکل انسانی و از این است که کل شیئی طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمنین یا
 نه دونه زیرا که جنت شیئی نیست که منسوب الی الله گردد و ما ینسب الی المؤمنین منسب الی الله
 و اگر راجع بنفس دون مومنه گردد کل در نما راست و از شئون آن اگر چه کل در صقع خود لیس کشه
 شیئی باشد چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است
 که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندهای ذکر انی انا الله لا اله الا انا رب کل شیئی
 میخوانند بر کل حجات اگر چه متقاعد مرآتیه مطرزه نبهیب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن

حرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات مریا میخوانند چنانچه ذرات مریای اعلی مقعد عمارا
 صدری که در ایام ارض صادر در آنجا ساکن بوده میخوانند و میخوانند و حکم از برای پیچ شکر
 الا انکه راجع بان نفس میگردد و اینست که هر مقعدی که ابل حبت بر او مستقر شوند با علی
 میکن و صف در امکان آنها بوده که ناظرین بطرف حقیقت مشاهده مینمایند چنانچه پیچ مریا
 از محل شهادت کلمه خامس ادنی تر در آنروز نبوده ولی چون از حبت بوده با علی یا میکن در
 ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بوده که جذران او از یا قور
 مرتفع شود نه ذنب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که
 قابل بوده و همچنین ارضی که آنروز شجره مقابل مستقر بوده اعلای از آن آنروز نبوده که اولوالاد
 آن روز میدیدند فمای او را که گویا همان روز لاشی میدیدند چنانچه امر و اثری و تشا
 نه از مستقر بران ارض است و نه از او که لایق یعنی الله الفی و یرفع الله الاثبات بامر
 علی کلشی قدیر و اگر بر عکس مورد ظاهر شود که مقعد شجره حقیقت اعلی علو ارض گردد
 نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع میگردد و در ظل اگر چه مشی ارض ادنی باشد در
 منزل مینماید اذ کلشی یرجع الی النفس الانسانیة و انهای ترجع الی الله فی الجنة ان کانت
 بمن نظیره الله و ترجع الی دون الحق فی النار اذ کانت محتبه و من ترجع الی فی ام الم
 یدل بجهت لا مرد له من عند الله انه کان علی کلشی قدیرا

الباب السابع والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان النار حق

ملخص این باب آنکه از برای نار ششون ما لانهایه بما لانهایه بوده است جوهر جوهر
 عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعدم عرفان ظاهر بطور در نفس ظهور ظاهر میگردد

حق او نمود و الواح تعدده در سل تمغه در نزد او فرستاد ولی بهای بیغفه محجب گشته و
 قمیص اولیت نار را پوشیده که آن هیچ جنی اعظم در علم اله نیست از نقطه باد در میان
 و بیخ ناری ابعدا زطل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع با او میشود از هر شیئی
 اشیا فی است که داخل نار شده و آنچه راجع باین میشود از هر شیئی اشیا فی است که داخل در
 جنت شده چنانچه از قبل آنچه راجع بر رسول الله میگردد داخل در جنت شده و آنچه راجع
 با اول من لم یؤمن میگردد راجع بنا بر شده و شون این نار مالانهایه است ولی کلید ابواب
 در نوزده ذکر میشود و الا لا یعلم عدتها الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود
 باب ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود باب صحتی است در حد
 اگر چه کل من فی النار راجع با اول او میگردد و کل من فی النور راجع با اول او میگردد و هر دو عابد
 خدا را و ساجدند از برای او و منظمند او را و مجند او را و موحدند او را الا انک این بطور اخرت خود
 میکند و آن بطور دنیا که اول بمن ظهور بوده و اخرت ظهور قبل او بوده اینست که ان باطل میگردد
 و این ثابت میماند و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند و ان عزیز
 میشود و این ذلیل و ان غنی میگردد و این فقیر تا بجاییکه دیگر ذکر از او باقی نماند حتی در نفس خود
 و الا امر و هر دو لا اله الا الله میگویند ولی آنچه در بیان میگویند بر شان مایجه الله میگویند و آنچه
 فرقان میگویند شان مایجه الله میگویند و مثل این در قبل هر کس در کتاب الف بود لابد توحید
 خدا را میکرد و لیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عزوجل دوست داشت که موحد شود بتوحید
 محمد رسول الله ص نه بتوحید عیسی و هر کس تابع اراده الله شد روح علی در او مستقر گردید الا من
 استودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج و هر کس تابع گشت نفس شین در او مستقر گردید
 الا من استودع فانه لابد ان یخرج و الا برود عبادت میکنند خدا را این است که بعد

از جمله نمودن شین اولیه باشون او ماطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن کس
 در زمان محمد ۳۴ این میشود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمؤمنین
 علیه السلام کنم و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله است که مطابق قول الله من
 حیث ارید لا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع کردم از آنجا که اراده میکنم
 نه از آنجا که تو اراده میکنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اول من اقبل جوهر حسبت و
 اول من اعرض جوهر ناراست و کل شون خیر باد منتهی میگردد و کل شون دون آن باد چنانچه
 خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده دلائل و اول کافر به و من وصیت میکنم کل را
 ان کون اول من تؤمنن بمن تطهیر الله یوم القيمة لکنون مبدء کل خیر فی کتاب الله فان
 ذلک لھو الفضل العظیم و لا حد زکم ان لا تحجتن به اول کل نفس لکنون مبدء دون خیر فان
 ذلک لھو العذاب العظیم و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کل خیریکه در بیان ظاهر شود
 راجع بادل من قال بی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اول خلق او در علین واقع
 شده و کل شون دون خیر راجع بادل من قال لا میگردد و او است ناریکه فوق او در بیان
 نیست و اوصتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من تطهیر الله که بمن قسم
 مستدلین استدلال مینمایند و نار نارگشته الابدوم سجود از برای خداوند معبود که بعدم
 ایمان نقطه بیان اثبات این کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و
 کل الا انک از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه کرده
 وضو نکرده و نیت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده
 و کل مردود است عند الله و شون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که در نفس خود بر عیم
 خود الله میگردد آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در ادلای او که ظهور نقطه فرقان باشد

متجلی شده و اگر متیاخت او را که او است خطورتا مل در حق او نمیکرد و لیکن ساخت نزدیک
 که با آنچه نقطه اول ظاهر شده بود که آیه الله است ظاهر شد و دید زیرا که از نقطه فرقان امر
 غیر از آیه الله چیز دیگری ظاهر نیست همینقدر که آیات الله را شنید و سجد کرد و اعتراف
 بر بومیت پروردگار خود نکرد کینونیت کلمه در ادب کون آمده و تمص تمص باب اول نار را
 پوشیده اعوذ بالله من هذا من یومن بالله فلا سبیل له علیه و الله لیحفظن عباده المؤمنین
 و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنت قرانیه واقع شده باب کلی نار است که شون دیگری
 نزل او محسوس میشود که کل راجع میشود بفرق اول که جوهر نفی محبت است و کل خیر و شون او
 راجع میشود بنقطه فرقان که فراداد جوهر جوهر کل اثبات است و احب کشتی در نار است
 که از او محجب شده و ابغض کشتی نزد ادن نفس خود او است که از او محجب مانده چنانچه
 در قرآن احب کشتی نزد قاتل حرف فاس او بوده که الله اکبر ملکیت و تحمل شد آنچه شد
 که اگر میدانست که او است منظر بکثیر در آرزو نزد او سجد میکرد و خطور ددن جب او بر
 قلب او نمیشد و ابغض کل نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب
 نازل فرموده که نخواهم امرزید او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر نفس کلمات عالمی
 که خود را منسوب بایل میت میداند و اهل میت ادعیاء رسول م هستند در رسول من عند الله
 منسوب است بیکر بر آینه در نزد خود مشغول در نزد کل مغز بود چگونه بر قول مثبت نبوت که
 منظر ربوبیت صرفه و الوهیت محضه است خطور ددن جب میکرد و شب در روز برای او
 سجد میکند این است که محجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و تمص ابغض کشتی را
 که اول من امراض محمد م باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت
 ظهور قبل است عند الله بظهور اشرافیت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله م شد

چنانچه خصلت قرآن از برای خلق پان و خلق پان از برای ظهور منظمی سه آنکه اگر چه
 قلم راضی نمیشود که جاری شود با هم کیسه بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور
 بایات پنات من عند الله عزوجل و لیکن اگر شود فیص این بوده که ان پوشیده
 و از احتجاب این بوده که آن محجب مانده و از نفی این بوده که ان قبول نفی نموده و از
 بعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هر کس پناه برد بمن ^{نجات}
 آن روز شون این بان نیرسد و معنی اعوذ بالله در آن روز ایمان با و است نه قول این
 کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لایعد و لایحی میگوشت و پناه از نفس خود که شنیده
 میرده ولی ثمری بر حال او نخبیده که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطه پان با ایمان
 با و از نفس خودش که مؤمن با و نیست و الا چه نترسیده او را شب در روزی بفرض قرآن
 دون سنت او سی چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند با و آنچه مقتضای کینویت او است
 که قلم حیا میکند بر ذکر آن برادر و امیدارد و حال آنکه با و سجده میکند و اظهار تقرب با و
 میجوید و حال آنکه نزد او بعد کل خلق و ادل کل نار است و در ظهور پان هم همین قسم کرده
 حنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی ما لانهایه که کمتر شود کمتر
 همان واحد اول است در کلمتها هر کس مؤمن شود میان و آنچه خداوند در او نازل فرمود
 در ظلال حنت بوده دست و هر کس منحرف شود در ظل نار بوده دست نه اینست که بر
 از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب حنت در ارض باء انواری که هستند هستند و در
 ظل باب کلیه ذکر میشوند و ظل مثل ظل و استعین بالله من دون حروف الاثبات
 کل صین و قبل صین و بعد صین و لا توکلن علی الله فی کل شان و قبل شان و بعد شان مثلا
 باب اول حنت را نقطه فرض کن و باب اول نار را من یقابل فرض کن الی ظهور منظمی سه

ما نفی را در عروق اشجار منفیه فانی بسپن و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته ثابت الی ان
 یعنی نفی بجهت لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الانی الکتاب و مثبت الاثبات بشأن کل
 یفتخرون بمبتهم الیه و چه بنا ماری را که خداوند نور میکند بمنظور آنکه وجه با نوری را
 که نار میفرماید باد و اگر در عدد غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند و اگر الی
 مستثبات رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا آنکه کل مبدل بنور میگردد و همین فضل
 را از منظر آنکه طلب نموده که انیت فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم باقیه نمازده مثل صرد
 انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من بانی اسمه احد باشند و اگر
 ظاهر شود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مغزی از برای ادنیت اگر چه می بینم ظهور او را مثل
 این نفس در وسط السماء و غروب کل را مثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه مقام کل
 جسدی و اسباب ظاهری مثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله ربکم له الخلق و الامر لاله الا هو
 اعلی العظیم اگر چه تعادیر الهی در هر شان مختلف میشود در بیان پنج ذکر می نیست مگر ذکر او
 لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مومنین بخود که در غیب با و ایمان آورده و کل منتظر
 لقاء هستند و لا فوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو خیر وکیل و ظمیر و اوست
 که کفایت میکند کل را از کل شیء و پنج شیء کفایت نمیکند از او زیرا که هیچ شیء بلا ایمان با او
 ندارد و هیچ شیء با ایمان با او حسرتی ندارد و الا ان الله لکیفینکم عن کل شیء ان یا کل شیء عن
 کل شیء و لا یخینکم عن الله ربکم من شیء و لا یخین شیء عن شیء لانی السموات و لانی الارض
 و لا ما بینهما الا من استکفی بالله رببه انه کان علما کافیا قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر همین جبار
 عباد است و الا بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یدکر به النار
 در آن در اندر نار هر طور می است که امروز در ظهور بیان همین است جنی که بعد در

۱ رضی که مالک آن نورات داخل شود و در جنت داخل شود و الا در ارضی که منسوب بنا راست
 اگر از حجب او داخل در او شود داخل در نماز میشود فی الجمله الا ان اراد بشی الله و لیکن الله ان
 یقتن عنه کویا مشاهد میشود که اکثرا ناریه مؤمنین باشد داخل در آنها نمیشوند تا آنکه بجائی میرسد که
 اصول نارجم در اماکن خود داخل نمیشوند و اگر شوند پناه سپرند الا آنکه نقطه پان یا من نطفیه الله
 اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهادت دهد اگر در جانی مقتضی چند نفع نفس مؤمنی را و الا داخل کوزه شود
 و نظر کن در اینجا نیکه محل قرار زار بوده و قل صدق الله و عدله کذلک یعنی الله النفسی الی ان لا یستی
 له من اثر حتی فی الارض ثم انظر الی محل النور قل صدق الله و عدله کذلک شیت الله الاثبات بامره

انه علام قدیرا

الباب الثامن والعشرون الواحد الثاني

فی بیان ان الساعه ایتة لاریب فیها

مخص این باب آنکه در هر ظهوری ساعته ساعت بحقیقت اولیه اوست الی آنکه تنزل نماید تا
 آنکه هر ذکر حتی که منسوب با و شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الا لایق
 که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر آن ساعته
 آیتة لاریب فیها زیرا که بدل بر علو اوست و امروز ساعت نفس پان است که میآید مردم را
 حکم میکند بر ایشان الی یوم القيمة و مردی از آن نیت و اگر ابر بحموات در ذکر ساعت مدد
 گردد رشح از آن بتواند ذکر نمود و در هر ظهور حتی آنچه که حق حکم فرماید بر آن که آن ساعت است
 محقق میگردد و منتظر ظهور الله فان الساعه قاتلکم بغتة و ان علی الله ربکم انتم قرضون

الباب التاسع والعشرون الواحد الثاني

فی ان مانی البیان تحته من الله لمن نطفیه الله بجانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما ینیب

الی اذا ارید ان انب الیک فلقبته و ما یسب الی فضلک انک انت خیرنا فیلسین
 لمخص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل آنکه از برای او در ظهور
 او که ظهور شاه اضرای او است مثلا آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل آنکه از
 برای محمد رسول الله ص زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه باو است و ما یرجع الیه حتی
 لو کان من تسع عشر ذرطین و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله ص نازل فرموده که امروز
 در مؤمنین بقرآن مشاهده میشود مرایای افنده ایشان تحفه بود من آنکه بسوی قائم آل محمد عظیم
 السلام و همین قسم آنچه در بیان مکتون شود از شئون مجبویه تحفه است از قبل نقطه بیان بری
 من نظمیسره آنکه که ظهور اضرای نقطه بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را
 پیشی را بذکر انتساب بخود چنانچه امروز تحفه انجلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنی قبول نمیکند
 چگونه مظهر حقیقت و همین قسم بیان قبول نمیکند ادنی ادنای او علو قبل را الا آنکه داخل شود در
 ظلال محبتی که او داخل شده و همچنین من نظمیسره آنکه قبول نمیرماید شئی که منسوب میان است
 الا آنکه منسوب بکتاب او شود و همچنین الی مالا نهایت ظهور آنکه ظاهر است در هر ظهور شئونات
 ما یرجع الی الظهور الاول تحفه من الله الیه لیوم ظهوره فی النشأة الاخری و چه در بعد است
 نفسی که خود را از نسبت با و مقطوع سازد و از تحفه گنی پرودن آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین
 بقرآن بخواهند تحفه رسول الله ص را برسانند باید کل مؤمن شوند چنان و الا مقطوع نموده از
 خود نسبت علو را نه این است که شجره بفرماید چرا محبت شده اید از لقاء محبوب خود که درین
 ما یقصد الیه افندتم بوده است زیرا که آنچه در طلب دنیا بر میآید تا ملاحظه رضای خداوند
 را در او نموده نمیکند و امروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از مژده وجود خود که بائول
 انکم بوده است محبت آنچه دارد میآید بر نفس خود تا من میآید و الله غنی عنکم و عن ما

میںب ایکم دانستم ان تمبن انکم الی اللہ فاذا نتم بک تبجون ثم تعفرون والالین
 الا انکم و تمعدن ثم لتوتون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یدکر به اسم شیئی ملک له وانه احق به من غیره

مخص این باب آنکه خداوند عالم کیشی را خلق فرموده لمن یمل علیه واداست مرات حقیقت
 کلم یزل و لایزال مد علی الله بوده دست کیشی با و خلق شده و شود واداست قائم بنفس خود با
 و کیشی قائم با و است و مایشی من شیئی الابه و لذا انه احق من کیشی و ما سوا می او ملک او استند
 بمملکت ذات اقدس کیشی را واداست احق از کیشی کیشی از نفس کیشی شمره این
 علم آنکه اگر نقطه حقیقت کیشی را عطا فرمایید بیک شیئی احق بوده دست چه فعلیت بهرساند چه
 محض حکم باشد مثلاً اگر رسول خدا ص در قبل کل ماعلی الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملک
 او با و داین بوده تملک خداوند کیشی را که کل میگویند له المخلق و الامر و همچنین اگر نطق غیره
 تصرف فرماید در کمونیات کیشی احق است از کمونیات ایشان بخود ایشان و حال آنکه اهل
 و اعظم از این است که نظر فرمایند کیشی زیرا که کل شیئی ناظر بوجود و فضل او بوده و استند واداست
 غنی از کل شیئی بنفسه و منقر الی الله است بذاته شمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید
 کل عارف بحق او باشد که لم ویم در حق او ذکر نمایند و احدی را نمیرسد که اگر او در امری حکم
 کند ذکر مالکیت شیئی نزد او نماید زیرا که او احق است از او بنفس او اگر چه نخواهد حکم فرمود الا
 بحکم پان تا وقتیکه بخوابد مجید فرماید عهد خود را در اعناق کیشی ولی اگر بفرماید بیک نفسی
 از انهایی که بحکم پان ارث میبرند که بیک قیرا طبر همان حکم الله است در حق او در پان
 و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امر در رسول الله ص فرماید که آن امر که در

قرآن نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکست نیست که این حکم حکم قرآن است اگر چه امری
 ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سوا
 است اینست استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود و کل با بر او صلوة جمعه میکنند
 و اگر بفرماید مکی از آنها که در مقعد خود نماز کن یا آنکه فلان نفس احق از تو است باین منصب
 قبول نموده ولی با مراد او اظهار ایمان نموده چنانچه بودن مکی مثل مسلمین با و راضی شده و الا
 این قسم واقع نمیشد اینست استحقاق خلق و آنست استحقاق او که در آفنده که آیت توحید خداوند
 را گذاشته اگر امر فرماید بآیه افری احق از اوست از نفس او با و چنانچه در ظهور رسول الله
 آن آیه توحیدی که قبل در آفنده بوده مرتفع ساخته و آیه بدیعه در قرآن بکل آفنده تجلی فرموده
 اگر احق نبود بان آیات چگونه مرتفع میفرمود جائی که در اعلی علو عبودیت خود را این قسم
 اظهار فرماید یا متفرع بر او چگونه لاین ذکر است همین قدر که ناظر شمس حقیقت باشد حد خود
 بر دانسته بلکه افتخار نماید باینکه منسوب با و گردد اگر چه نسبت طغیبت باشد مثل کلثمی که عز
 کلثمی این است که اوست مالک کلثمی نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار کند در ظهور
 قبل او ثابت و معجز است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر صرف الفیه بحرف
 فافیه افتخار نکند و در ظل او متظل نگردد ولی نسبت خود با لواح الفیه معجزند و همچنین قبل او
 الی ان منتهی الی آدم الاول الذی لا اول له و بعد بعد الی ان منتهی الی ما منتهی و لا منتهی الیه
 قل الله یبد کلثمی ثم تعبیده و لم یکن من بعد الله ذکر ائمه بل لم یکن من قبل الله ذکر ائمه و انما تو

الباب الثاني من الواحد الثالث

فی ان بقوله یخلق الی الی ان یخلق به لان قوله الحق

مخلص این باب آنکه قول شجره حقیقت مشابه نمیشود بقول او قول احدی از حکمات زیرا که بقول

او کینویت شیئی خلق میکردد مثلاً اگر تکلم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن بولایت امیرالمؤمنین
 خلق آن ولایت نمیشد اگر چه لم یزل آن ولی آمده بوده ولی سبب ظهور از قول اوست در آن
 ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قسم دون حق از اول نماند گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده
 اگر نمیفرمود آن بپادون حق نه در آفاق کتون بهم میرسانید نه در انفس جاری میشد نیست
 که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند و همین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نماند کجا
 خلق اون میشد و همین قسم در نور اگر ذکر نمیفرمود کجا ولایت آن ثابت میشد و نظر کن بعد از
 غیبت شجره محبت در قرآن چند ابواب نمانده چرا ذکر می از ایشان نیست و از قبل ایشان
 چگونه ثابت است و برانت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای ادلوا لافنده بوده
 نیست که اگر بحرف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق میشود باو که توحید خداوند را
 فرماید از روی صدق و خلوص و اگر بحرف دون علیین تکلم فرماید بعد از در نار نفس کلیه خلق
 میشود در صقع خود که قلم جاب میکند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد بر ظهور حتی هیچ فضلی
 اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر بشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود
 الا به حکم او را ذکر میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود و همان نار میگردد از برای اهل آن ظهور
 و اگر مردم بدانند که چند مفید است که ملحوظ نظر او دون حق نشود هر آینه کل باطلی قوه خود
 سعی نموده که دون حق نزد او نماند کور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن
 مردم پاک کردند چنانچه اول این ظهور اگر کل همت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق
 اوست ذکر نشود ذکر نماند نمیشد که همچنین در او محسسه کردند و خلق او بذا کرد و میگردد و
 الا چه اصراف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمیکند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق
 موا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او

باین میشود و الی یوم القيمة کل از او تبری بسته و در نار قای خود فانی میگردد و هیچ فضلی
 اعظم تر از این نیست که در ظهور برحق اهل آن ظهور کلمات الهی را نخواند نموده که خلق کیمونیات
 ایشان با دست مثلا اگر نازل فرماید آیه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید
 ولله ملک السموات والارض وما بینهما والله علی کل شیء قدير منطهری در پان بهم میرسد که در آن
 بر این آیه کند بلکه الی ما لانهایه منظر در ظل مظهر هم میرسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است
 و حال آنکه مظاهر اولوا حکم از زمان ظهور تا امروز لایحیی است این است که در ظل هر آیه
 اشباح ما لانهایه تحقق میگردد و اگر امر خاصی باشد که کل متبع آنرا تا یوم قیامت مثل فرض
 خمس یا او امر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئی میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا که
 در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر آنکه خالق شیئی و نه رازق شیئی و نه ممیت شیئی و نه مجیی شیئی
 و نه مبدع شیئی و نه محدث شیئی الا الله الخلق والامر من قبل و من بعد ذلك رب العالمین اگر در
 ظهور من نظیر الهی فرماید هیچ فضلی در حق او و کل اعلی تر از این نیست که ذکر شوند
 ناریه در نزد او نشود که غیره آنکه خلق نار فرماید و هر کس بقدر کیمونیت خود از منبع جود او
 زود تا ظهور دیگر او را گرفته که در ما بین الظهورین بعطای او مفتخر باشد اگر چه بآیه واحده
 باشد که ارواح متعلقه باو لابد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا

لوانتم توقنون

الباب الثالث من الواجد الثالث

فی ان البرسیان و من فیہ طائف فی حول قول من نظیر الهی مثل ما کان الالف
 من فیہ طائف فی حول قول محمد رسول الله ص و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیہ طا
 فی حول قوله صین ظهور اضریه

ملخص این باب آنکه نظیر بیان نیت الایسوی من طهره الله زیرا که غیر ادرافع او بنده و
چنانچه منزل او غیر او بنده و نیت و بیان و مومنین چنان شتانق ترند بسوی او از اشتیاق
هر جسی محبوب خود چنانچه قرآن دارد و متعلقه بان شتانق بودند بطور منزل خود و غیر ادرافع
نظر نداشته و نمیدانند و امروز فرقان صلوات میفرستد بر هر دنی که او را عروج داده و داخل
بیان نموده و طلب نعت میکند از منزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده و خط او را با
عطا نموده و همچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حرف علیین او باشد که چون
میژند من طهره الله و ادرافع میدهند بسوی کتاب او و طلب نعت میکند از خداوند عزوجل
بر حرف دون علیین که در صحن ظهور او سجده کنند با و میکنند و بشی از لقاء الله محجب میگردند
اگر کسی ناظر بعین فواد باشد میشود امروز از حرف قرآنیه الغوث الغوث یا الهنا و الهی
فاننا كنا و خلصنا عن نار استنالی ما كنا الیه لمنسومین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان
فاننا كنا من فضلك سائلین چنانچه همین کلام حرف الفاست از قبل و بعینه همین کلام را
تعلق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نعت ادرافع برای
خود بخزیده و سجود از برای منزل او نموده که در صحن ظهور من طهره الله نظر میفرماید بیان
بسوی مومنین بخود و میگوید که ای ارحم رحمتی هست از من که بیاید امروز از فرامین نظیره الله نماید
تا آنکه در فاجعه رب خود نماید در من و سرور میگردد باقبال مومنین با بسوی منزل او
و محزون میگردد اگر حزنی از مومنین با او بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شئی محزون تر
از فرقان نیت و کل ادرافعات میباشد و از رحمت او هیچ ندارند الا نعت ادرافع مثل
انها لیکه در صحن نزول فرقان کتاب الف را تلاوت نموده ای اهل بیان نکرده مثل آنچه
اهل فرقان نموده و از محبوب خود هیچ شئی محجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است

و خط آخرت اوست مثل ارواح او و ابیاناه نموده و نقل نموده امر آنرا و بحد از برای
 کسی که در همین از برای او ساجد هستید نموده که پان راضی نمیکرد و از شما الا آنکه ایمان
 آورید بنظیر آنکه که منزل او در کتب بوده و شفاعت مینماید نزد او از مؤمنین بخود
 شفاعت او مقبول است نزد منزل او و هیچ بنده نیست که خدا را بخواند چنان الا آنکه متجرب
 میگردد دعای او تا اول ظهور منظره آنکه آنوقت اگر بخواند خدا را بمال عدل بالبیان
 که متجرب نخواهد شد دعای او خداوند از خود و فضل تو سوال میشود در حق بیان و من فی
 اجبتة لا کمالا بحسنه بان ترجمان علیسه و علی من آمن به یوم ظهورک و ان ترغبه من امن
 بما ترلنه من عندک فانک انت خیر الراعیین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الايات و الکلمات اعظم و اعلى مما قد نزل الله حینما
 خص این باب آنکه در هر ظهور شیبته با ارتفاع نفس ظهور کلمات انهم مرتفع تر است از کلمات
 قبل او بل اول نشاء اولی و ثانی نشاء انزلی عند الله و عند اولو الافئدة محقق است با
 نیت اول الا از برای ثانی و ثانی الا از برای ثالث و ثالث الا از برای رابع
 ما لانهاية بما لانهاية لها بما منها اليها بما نقدر که فضل رسول الله است بر عیسی همانقدر
 فضل قرآن است بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بعد بعد و لیس لامر الله عز
 و لا لما تجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفس که در نزد هر ظهور متمم تمیص حدیث
 صلوات الله علیه گردد که روح القدس فی جان الصافوره ذاق من حدائقنا الباکه
 و مراد کلمات بدیهه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن
 نزد اولو الافئدة هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیت ظهور بعد

بینه ظهور اول بنواشرف و در کتاب اول همان کتاب اول بنواشرف اینست که کل در کتاب
 هستند که درک نمایند و الامرا لله انهر از هر شیئی است و ان الی الله المنتی والرحمی فی
 الاخرة والاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور همیشه بر کل است ظهورات جزئیة در ظل او ذکر
 میشود مثلاً آنچه از اسم یا شیعیان ظهور الله مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله ص استظلم میگردد و
 همین قسم است قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا باستیلاً
 بر کل همیشه بر کل ذات مایه کر به اسم شیئی بیدگرفنی ظل ظهوره و حق علیه ان مقبیه ذلک امر الله
 من قبل و من بعد و انما کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا ياذن يرفع وان لم ياذن مثبت و الامر بیده
 لمخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر او است فیما امر و نمی آید
 فیاینی مفری نیست که نفسیکه در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از قبور اجاب ایشان
 مبعوث فرماید و من بعث مقاعد راجع با مراد میگردد اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع و الایات
 له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و حکم ما یرید لایسل عما یفعل و کل عن کل شیئی یسئلون ما یفعل ذلک
 ما یفعل الله و ما یحکم ذلک ما یحکم الله و ما یسل ذلک ما یسل الله زیرا که او است مراستیکه
 دلالت نمیکند و نمکرده الاعلی الله و صده رب کل شیئی رب ما یری و ما یری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان ما یرکب اسم شیئی ما خلا الله خلق فی حد الابواب
 لمخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است و اذن نیست
 انشی انما الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقه ان یا خلقه ایامی فالتعوت و هر شیئی که

اطلاق شئیت بر او میشود مادون آنکه خلق اداست در حد ابداع و اختراع و انشاء و احدث
 ولی در این مراتب مظاهر حق است که کل ادلاء علی الله هستند و بجز اسما و صفات لم یزل
 بدل علی الله بوده و هست ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفت خود نه ذاتیت الوهیت
 دکیونیت او. اذ مادون آنکه خلق له و کل له عابدون و هر شیئی که ذکر شئیت بر او میشود خدند
 او را ابداع فرموده شئیت و مشیت را ابداع فرموده نبض خود چنانچه امر و زکلیشی ماینب الی بیان
 است زیرا که روح شئیت در اینهاست و اینها بذات هر حرف بیج خلق شده که نظر شئیت
 اولیه باشد و در هر ظهور کسره الله ظاهر و در هر بطون امر الله باطن بوده و هست اما کل الله داننا
 کل الیه لراجعون الله یبدؤ کلشی ثم یعیده و انما کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقاء اولیاء اگر بنا المراد به من نظر میسر الله لان الله لا یری بحد
 ملخص این باب آنکه ذات ازل بذات لن یدرک ولن یوصف ولن ینعت ولن یوحّد ولن
 بوده اگر چه کل با و ادراک کرده و وصف کرده و نعت کرده و مجد کرده دیده میشود و آنچه که
 در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر نظر بر اوست که مراد نقطه حقیقت که مشیت
 اولیه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء
 رسول الله ۳ بوده و هست و کم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت
 نگیرد الا علی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه آنچه در حق ائمه بدی من عرفکم فقد
 عرف الله و امثال ان نازل است بعلم این باب مفتوح میشود و همچنین در حق مؤمن که دارا
 شده است که سرور او سرور رسول الله ۳ است و سرور رسول خدا سرور خداست
 همچنین عزرا و عزرا رسول است و عزرا و عزرا خداست و مراد باین مؤمن بحقیقت

ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه بر نفس مؤمنه فتی گردد حتی آنکه اگر عصائی برید مؤمنی باشد در
 او دیده نمیشود الا آنکه زیرا که منسوب با او است و اگر در دیدن مؤمنی باشد دیده نمیشود الا آنکه
 چونکه منسوب با او است همچنین ترابی که بر او مستقر است و کلینی که منسوب با او است و کل خلق
 نه اند الا از برای لقاء الله که لقاء شیت باشد بحقیقت اولیه و ذکر در مادیون او شجیت نمود
 نه با استقلال کیونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مادیون او مثل مرایا که در
 ان عکس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شج ایه توحیدی است که از
 او است در او و الا اطلاق این اسم جایز نیست الا بر او و هر کس لقاء من لطیفیسه الله را درک
 نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بقاء رب شده اگر مؤمن با او باشد و الا ناظر بوجه خاص
 درین عروج هم بقاء الله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر شده بود از برای او بالانشاء
 الی ما لانحصایه بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اولیه در نزد شیت اولیه مثل
 شج شمس است در مرات و همین قسم الی ما ینتی الی آخر الوجود چگونه میتوان مقابل گرفت
 با لقاء من شمس لقاء با شج در مرات را اگر چه او نسبت الا او و حکایت نمیکند الا از او ولی
 بدانسان الا امکان عند ظهور الازل دشان بحدوث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء
 من لطیفیسه الله را متقرب بقائی نماید یا آنکه از برای او عدل با کفو یا شبه یا قرین و مثالی
 در لقاء او یا آنچه مایوصف به است دهد او را شناخته و لاین ذکر نباشد و هر کس هر چه عروج
 نماید از امکان خود تجاوز نموده که تواند او را شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد عرفان
 ذات ازل چگونه ممکن بجان الله نماید قول القائلون تسبیحا عظیما و تعالی الله عما یدکره الذکر و ان
 کلوا

الباب الثامن من الواحد الثالث
 فی ان ما فی العالم الا کبر فی البسیان

منحصر این باب آنکه آنچه که اسم شئیت بر او واقع شود از هر شئی در بیان است اسم او
 روح متعلق در اسم متعلق در شئی که ذات او باشد و کل آنچه در بیان است در این آیه است
 لوانزلنا ذلك البيان على من في ملكوت السموات والارض وما بينهما فاذا كل ما بقدر
 الرحمن ليزمونه ان لا اله الا هو المحي المسمن القيوم الله الذي لا اله الا هو القاهر الظاهر الظاهر المحسن
 المتعالي القدوس له الاسماء الحسنى سبع له من في السموات والارض وما بينهما سبحانه وتعالى
 عما يصفون قل ان الله لهو الملك السلطان القادر العلام له الامثال العليا يسجد له من في
 السموات والارض وما بينهما وانه لهو العزيز المحبوب که نوزده اسم است که بدل علی الله
 وکل اسماء واثمال در ظل او ذکر میشود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد
 مقابل نوزده ابواب جنت هر کس مؤمن باشد به پان و تلاوت نماید این آیات اربعه را
 که مقام خلق در رزق و موت و حیات باشد و مجرد واحد که افنده ایشان ستمد باین اسم
 است مؤمن و از ابواب نار مستجیر باشد و مقبره و هر ذکر شئی خیر می که در بیان باشد
 راجع باسماء و امثال دانه و هر ذکر دون خیر می را راجع بصمت حرف نفی دانه گو یا تلاوت
 کل بیان نموده و آنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع
 میگردد باین آیه شهادت الله ان لا اله الا هو له الملك و الملكوت ثم العز و الجبروت ثم الله
 و الالهوت ثم القوة و الیاقوت ثم السلطنة و الناسوت بیحی و میت ثم میت و حی و
 انه هو حی لا یموت و ملک لا یزدل و عدل لا یجور و سلطان لا یجول و فرد لا یفوت عن
 قبضته من شئی لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه
 راجع میگردد باین آیه شهادت الله ان لا اله الا هو له الخلق و الامر بیحی و میت ثم میت و حی
 و انه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامر الله کان علی کل شیء قدیرا

و این ای بسم الله الامنع الاقدس و کل حرف بسمه نقطه باء چنانچه در بد کل از نقطه طالع شده
 و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حرف مثل مرایا که از
 او انعکس شده و در هیچ حرفی نیست اول الا او و نه آخر الا او و نه ظاهر الا او و نه باطن الا او
 چنانچه هر کس در ظل ایمان بقران در آمده در کیفیت او دیده نمیشود الا شج این رسول الله
 که بفضل او در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام شیت
 ظهور الله است و کل راجع میگردد بمن تطهیر الله زیرا که او است که کل بیان دمن فیه
 راجع باو میگردد نعمتای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده میشود شتا
 اگر در بیان منظم عدلی است او است عادل و اگر منظر فضلی است او است فاضل
 و اگر منظر سلطنتی است او است سلطان و اگر منظر علمی است او است عالم و اگر منظر
 قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود الا شمس اگر چه در مقام شجیت بوده
 دستند و کل حرف علیین بیان راجع میشود بمن تطهیر الله که باب اول حجت و اسم
 اعظم ظاهر باو بهیت باشد و کل دون حرف علیین راجع میشود باب اول درنا که در ظل
 این اسم شسته در فناء است و اگر مدق نظری نظر نماید کل خیر را در کف من تطهیر الله
 مشاهده و کل ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و
 قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و هیچ غزی از برای بیان و نفوس مؤمنه بآن اعظم تر از
 این نیست که در ایشان دیده نشود در صحن ظهور من تطهیر الله الا او و الا ظهور قبل شبه
 نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در
 نقطه فرقان شبه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بخواند
 بیل در کل مرایای تسه آینه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محجب شده

و از علو نور است که محقق مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقریبه الی الله باو
 از رضای او اراده نموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را
 نمیدهد الا مشاهد من نظیره الله در کینونیات خود نه مشاهده من نظیره از
 او ظاهر است و در صحنی که در همه عزت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت
 کل شئون فعل او هستند که در بیان متحرکند اسماء حسنیای او ادلا و حجت او هستند
 دون آن که مستحبه در نار است نه ظاهر نظایر نار او هستند که در آن صحن مشاهده نمایند
 سلطان بیان نظیر اسم او است که بزرگوار میکند آنچه میکند و چنین نظیر عز و غنا و قدرت
 اتماع و کل شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الان که در جبل است
 که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکنند آنچه میکنند چه مظاهر قرآنیه چه در نفس و
 محجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخفک و از عرفان محبوب خود
 هستند اگر در امکان شیئی مترضی شود اداست که مترضی شده و اگر شیئی مستکبره شود
 اداست که مستکبره شده زیرا که در آن شیئی دیده نمیشود الا شمس شبت که باون شیئی
 ادیشی شده دست یاب شود و الا اگر مرتفع شود عدم محبت است بلکه وجود کلمه عدم هم
 ذکر عدم که نفس فناء نیستی است متحقق نیست الا باو و الا این هم ذکر نمی شد این
 معنی قول رسول الله ص اللهم انی احتایق الاشیاء کما هی نه نیست که در حقیقت
 شیئی نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه ماد
 رتبه هواها و در رتبه نار نار نه این است که از ادیشی منقوص گردد یا بر او امری
 آید زیرا که اگر الی مالاخصایه مرات در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یا قوت
 و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا از جاجه یا آنچه تصور است در او ذکر مراتب

متکلس میگردد از آن شمس بلا آنکه شی بر او زاید شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور نور
 بعد از غبت که بیت در سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن اله این
 همه خلق متمدنی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینویت او مزید نشده
 اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او باقی قدس خود و اصل و لم یزل و
 لایزال شرق این است که کل از وجود فقط حقیقت منوجه بلا آنکه از بحر وجود او قدر قطره
 منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر با لانهایه با علی طوری که
 فوق آن تصور نیست نوشته شود و الی ما لانهایه با او متمدنی شوند از او شی منقوص
 نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده است کذک بحبل اله ضیاء الشمس مثلها
 فی حد ذکر لانهایه کان علی کل شیئین قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان مافی البیان فی آیه البیان

لمخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه است که نوزده اسم ذکر شده و در
 کل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کل شیئین که راجع به کل انسانی میگردد اگر
 بدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حسنی ذکر شده اگر چه ذره طینی باشد و
 اگر بدل بر نفی است در عما یصمتون ذکر شده فطوبی لمن یومن بن شرح ملکات الایات
 عن بحر قدرته و تیکون تنکات الامثال بطور شمس عظمته و تحقیق کل مایه کریمه اسم نفی بما
 لا یخضع لعز قدس رفعت ذکک نقطه البیان فی ذکک الظهور و شبهه الادیه فی کل ظهور
 و نفس من لطیفه اله صین مایه نظر باذن ربّه فطر یقین ان یا ادلی الابعار فاناکنا
 یقین لم یطلع الالفه و لا یغرب الالفه مثل الشمس یطلع فی سماء الالفه من یقین

من ذات مرات ساذجیه نیلکس من دون ان تغیر ذلک المخص فی علو ذکره و سمو قدره
 الا لله الامر من قبل ومن بعد و ان یومئذ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی ان ما فی تلك الایة فی الایة الاولی سخص الله الی قول الله عز وجل قدیرا
 لمخص این باب انکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی بیانی که هر
 ذمی روحی تعقل کند این است ذکر ذمی روح شد که در مقام نبوت تعقل نماید نه
 در مقام افشده که مقام ظهور اسماء الله است و از برای او حدی و حدودی و ظهوری
 و بطونی و علوی و دونوی و طلوعی و غروبی نبوده نیست زیرا که هر شیئی محدود در
 روح متعین بقیص حد میگردد و الا در مقام افشده لایری الا الله و اسمائه له انخلق اولاً
 من قبل من بعد انا کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور رسول الله که مقام
 تعین مثبت ان ظهور بوده در فرقان آنچه که باو شیت هم رسانده چه از حق و چه
 از غیر حق از بحر ظهور استظهر شده این است که کل باو قائم است و مراد از آیه اولی
 نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کل اشیاء از باء بسم الله ظاهر میشود او بود
 و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مومن با الله یا دون ان بهم رسد بطور نقطه بیان متحقق
 شده و مراد از آیه که کل در اداست اداست زیرا که اداست آیه تخوین این آیه و اداست
 باء بسم الله در تخوین که این باء بدل بر اداست همین قسم که الفاظ صرف نقطه متحقق
 میشود و کمتر بهم میرساند الی ما لانها به همین قسم ارواح کیمونیات بان سخن میگردد و نکته
 و هرگاه ذکر اولوا الافئده شود مراد اولاء بر کلمه لاله الا الله بوده است و هرگاه
 ذکر اولوا الارواح شود مراد اولاء بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است و هرگاه

اولوالافض شود مراد اول برانمه پدی عظیم السلام بوده دست و هرگاه ذکر اولوالا
 شود مراد اول بر ابواب عظیم السلام بوده دست زیرا که کل اسماء و صفات تکمیل
 واحداول است نظر کن بحرف نلفی بیان که کل تکثر واحداول است اگر چه الی لایه
 شود و در تکثر مظاهر کلیه بهرسد که در ظهور اقوای از واحداول باشد ولی با توجه شده
 دکل راجع باد میگردد چنانچه از ادش نموده نه اینست که کل حرف بیان ان حرف شود
 بلکه هر حرفی در حد خودستین از اد است چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر اد است نظر
 کن بعود مثل آنکه نظر میکنی در بده اگر امر و نفسی در مشرق بده شود بده اد نیست الا آنکه
 پوشه لباس بیان را بر فواد در روح و نفس و جسد ذاتی خود همین قسم اگر نفسی در مغرب
 عود نماید که بشود ظهور من نظیر و آنرا عود نماید بسوی او با آنچه منقص میشود مقصود عرفان
 با او را که آیات بدیه از اد بوده و راجع باو میشود اینست که کلتی در حد خود از نقطه خود
 با آنکه راجع بذات نقطه شود یا آنکه از اد طالع گردد بل کل را مرا یا فرض کن و نقطه را من
 سماء اگر مراتب ضد مقابل شود ای افنده در اد منوجد میگردد و اگر زرد آیه ارجح و اگر
 سبز آیه افض و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان با آنچه در اد است از قابلیت
 حتی آنکه اگر نمود با آنکه نفس دون مومنه مقابل شود در مراتب دون الوان محبوبیه خود
 بر میدارد و از این جهت است قول فاء انما ربکم الاعلی در مقابل قول یم عن الله عزوجل
 اینست که مشتبه میگردد در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولوالابصاء
 که ایشان حقایق اشیاء را کماهی مشاهده نمایند و همیشه ناظر شمس حقیقت هستند و ظهور او
 و حدودات مرا یا ایشان را محجب از ظاهر در آنها ننمایند اولنک هم المتقون حقایق
 کتاب الله من قبل من بعد و اولنک هم المتمدون چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود

مشاهده این نوع تعکس را می نمود در حرف ثانی نفی چنانچه او از شمس غیب ذکر بود و
 حال آنکه در مقام شهادت آمد ان شمس غیب و کرد بر او آنچه کرد که قلم جا می کند از ذرات
 فلقیترن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون و لتقن ان یا اولی الشمس المنعک کلکم اجمعون
 الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث

ان ما فی تلك الآتیه فی البسمه بسم الله الامنع الاقدس
 ملخص این باب آنکه کل حروف لفظیه بنقطه متکون میگردد و ادراج ان بنقطه حقیقت
 و ادوات در فرقان محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حروف البع ۳ و در
 ظهور من ظنیر الله ان حقیقت الیه و کینونیت ربانیه و کافوریه جوهریه و سازجیه مجرّد
 الی انها هی شمس الحقیقه بضیائها الی انها هی ایاتها و ان ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر
 ان در ابواب قبل شده و در آنکه خود خواهد شد و الله ولی المتقین

الباب الثانی والعشر من الواحد الثالث
 ان مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها و ان کل ما فی البسمه
 فی النقطه و من یقل الله الله ربی و لا اشک بربی احداً فقد ذکر الله بما قد قدر فی النقطه
 ملخص این باب آنکه عرض از ذکر نقطه کینونیت شیت اولیه است اگر در مقام بسم
 الامنع الاقدس عزانه الامنع الاقدس ذکر شود انوقت ذکر کینونیت شیت بعین می شود
 زیرا که اگر با، منقل شود اول ظهور اد حرف عین میگردد چنانچه در فرق بکلینی و علی کلینی
 ظاهراًست و اینست شکر کلام امیر المومنین؛ انا النقطه تحت الباء در مقام ذکر تطابق
 حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او و بهیچدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن
 رسول الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و همدین باد شمس ظاهره در مرایا شمره

این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در
 بیان است بر نفسی که مؤمن باو است در خود نمیند آنچه باو عزاو است الا مثل شیخی که
 در مراتب می بیند نزد شمس سما که مثل او اگر گوید الله اکبر نفسی با آنکه آنچه مؤمن بقران است
 این کلام را بگویند نزد الله اکبری که نقطه فرقان در اخرا می خود میگوید معاینه شمس سما است
 بالنسبه شیخ او در مرایا و این ثمره در این کور که ظاهر شد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بود
 نه عمل مثل با علی علو ما یقر به البعد دم که ما تفرع تفرع بر او شود بلکه در ظهور من لطیفه الله
 مؤمنین بیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل کنند و از برای خود ششینی بنینند
 الا باو چنانچه ششیت کینونیت افنده و ارواح و انفس و اجساد ذاتی ایشان بطور نقطه
 بیان متحقق شده که اداین آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند باو
 کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد ظهور هیریتی
 میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هسته چنانچه این نفوسیکه امروز مؤمن هستند
 بر سول خدا در نزد او خود را ندکور نمیدانند و با بیان باو خود را مغرور و مفتخر و در رضای
 حق ثابت ولی محجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرا می او است بخوا شرف
 و اگر نزد کسی این علم و عمل باو باشد در هیچ ظهوری محجب نماند و در هر ظهور فائز ببقاء مجوز
 خود گشته و آنچه آثار آن ظهور است اخذ نماید فیاطوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم
 به فقه ذلک العمل اگر این علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین را مثل فضل رسول الله ص
 ندانسته اگر چه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه قول قائل این
 قول که قصد بحر شیت را نموده نه بجز ذات ازل را مدل است بر این ذکر البجر بحر علی ما
 کان فی القدم ان الاحداث امواج و اشکال و این بعینه اشیا را بایستی مستدل بر شمس است

زیرا که در صقع امکان که مقام مرا یا باشد غیر این ممکن نیست و اول مرا تکیه تعکس از شمس است
 برداشته در کل عوالم امیر المؤمنین علیه السلام بوده در هر ظهوری با سبی الی ان نبی الی
 ذلک الظهور فانه مرات الظهور فطوبی لمن قد استغل فی ظلّه فان اولک بم اصحاب
 القدر و ادلاء اسم القدر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لایسبهم احد من العالمین
 الا من شاء الله انه اذا حکم شیئی فاذا یخلق ما یشاء و اعلی ما شاء انه علی کل شیئی قدیر ثمره این علم ایست
 در ظهور من فظهور الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و ادشهادت بپدید
 آنگاه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شمس است که
 تقابل واقع نشده و الا مطابق با شهادت او میگردد و قسم بذات اقدس الهی که بخطر کلام
 بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار میکنم از این ذکر افضل التفضل کجا میتواند
 انما شمس در مرا یا مثل انما شمس در سما کرد و ذلک فی حد الاشیئی و ذلک فی حد شیئی
 ای شیئی با کله عزوجل و اگر کسی ثواب یک لاله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از
 ثواب آنچه که توحید کرده اند کیشی خدا را بلکه توبه میکنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است
 که زدم بلکه آنچه او شهادت میدهد شهادت خداوند است بر آن شیئی و آنچه تکلم با او
 چنانچه تکلم خداوند است در حق آن شیئی اگر در زمان ظهور او سلطان باشد و ذکر
 سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل راتی است که گوید در مقابل شمس که در من ضیاء
 و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غیبی اظهار غیبی خود کند
 نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است
 و اگر عزیز بی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه انبای جنس او کرده
 خدا هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض

لایحی است چه در ظهور بیان وجه در ظهورات قبل از بیان که کل نقطه شیت غنی میگردد
 در ظهور کلمه میخوابد باشد همچنین اولو العلم و همچنین اولو الفنا و همچنین اولو القدره و همچنین
 اولو العزة و مثل این لایحی کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئی که
 مایذکر به اسم شیئی است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودیت و بین حد اشخاصی را
 که خواسته تصدیق رسول الله ص کند تصدیق رهبانهای کتاب الف و همچنین در بیان
 نظر کن که خواسته تصدیق نقطه بیان نمایند تصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و
 هفتاد سال بدرجات مالا نهایت متمدی بطور اول او در قرآن شده این در ضمن اقبال است
 و چون ظلم در ذکر غیر اقبال بگردد که میخوانند با ایمان من فی النار ایمان بجهنم است و نماز
 و تصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و شهادت آنها شهادت بر حقیقت محقق حق که
 شهادت ادعین شهادت الله بر کلتی هست دهند بچگونه کل با ایمان با دمو منند و بدین
 ایمان با د حکم دادن ایمان میشود اگر کسی حکم غیر اسم مومن که از اسماء است جاری کند
 چه حد است او را حیف ذکر حاء است که در حق او شود زیرا که حکم طهارت در اینها میشود
 و در او بقوتای خود ایشان نمیشود فوالذی فلق الحجه و برئى السممه و تفرد بالعزة و تقدس
 بالعلمه و توحد بالکبر بابه المنه هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوبی که شب درو
 توجه با د میکند نیست و هیچ جنئی از نظر برشمس حقیقت و ماسومی را اشباح در مرایا دیدن و علم
 نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدت عذاب
 احتجاب را در خودش احصاء میکند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد و علم او
 باین والله یحیی من یشاء الی صراط حق یقین و لایحی الله ان یدکر من لم یومن یابعد
 وایاته و السعید المتقین

الباب ثالث والعشرون الواحد الثالث

فی ان لایجوز السؤال عن تطییرہ اللہ الانی الکتاب وان یعمل بذکب من ذان
 بالبیان فخیر له من یقدر علی ذکب بعضهم بالنسبة الی بعضهم واللہ علی کلشی تحسید
 لمخص این باب انکه سوال عن تطییرہ اللہ جایز نیست الا از آنچه لاین باوست
 زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان
 فضلی هست از شیخ جواد او است و اگر شیئی هست بشیئت او است و اگر کسی میخواهد علم او را
 ببیند نظر کند بعلمای بیان که بعلم کتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر میخواهد قدرت او را
 مشاهده کند نظر کند باولی القدره در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده همچنین اولی
 العزة از ظهور عزت او است همچنین اولو العظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولو القوة
 از ظهور قوت او است و بیان از اول تا آخر کمن جمیع صفات او است و خزانة نار و نور
 و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدله بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور
 بعد او خلق شده مثلاً اسم جواد در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم
 و اب در قرآن از برای اسم و اب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حق در
 حق در دون حق در دون حق و اگر کسی عارف شود با دیت میگردد نزد شیئت او و همچنین
 از برای او از نفس خود او عظیم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از مجرب
 او مشرق میگردد و از مطامیم افضل او مستغنی میشود و از مقام عزاء مستغنی میگردد و اگر کسی خواهد
 سوال کند جائز نیست الا در کتاب تا آنکه حظ جواب را کماهی درک کند و ایتی باشد از
 محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است
 نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیز نماند در شان او نیست سوال نکرده مثلاً اگر

از کسی که یا قوت میفرود شد سؤال شود از بهاء گاه چقدر محجب بوده و مردود است همین
قسم است اعلیٰ علی خلق نزداد الا ما یصف به نفس بوم ظهوره گو یامی منیم که کسی در کتاب خود
از او سؤال میکند از آنچه در بیان نازل شده بحدود مؤتلفه نزد خود و او در جواب نازل میفرود
من عند الله نه از قول نفس خود اننی انما الله لا اله الا الله خلقه کلشی وارسلت الکرل من
قبل و نزلت علیم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی در یکم فان ذلک لهو الحق الیقین سواء
علی ان تؤمنون بی فاکم انتم لانفسکم تمهدون دان لم تؤمنوا بی ولا بما نزل الله علی فاذا بانکم
تحتجبون واننی انما کنت فیما عنکم من قبل و لا کون فیما عنکم من بعد فلتظنن انفسکم ان یا
خلق الله ثم با یاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی ولا بما نزل الله علی مثله عند الله کسل من لم یؤمن
بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمنان من قبل محمد رسول الله و الفرقان کیف انتم یومئذ
لا ترضین ان تمسین انفسکم الیهم کذک انتم ان تعلمون سده خلون فی دین الله و لا ترضین ان
تقبرن فی البیان بعد ما نزل الله علی الایات من عنده انه علی کلشی قدیر و اننی انما نقط البیان
من قبل قد اظهر فی الله مثل ما قد اظهر فی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فطس عن
فی امر الله ثم ایاه تقون و لا ترون فی الا الله ربی در یکم رب السموات و رب الارض رب
کلشی رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء
کذلک ما انتم تسدلون فی کتبکم عند ما نزلنا علیه من قبل فی البیان ثم جینه ان یا عباد الله
فانقون مختصر نموده سوالات خود را از محبوب خود الادب علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع
تسبیح و امتناع تجیر علما و قولاد عملا و ظاهرا و باطنا که او دست میدارد افنده فی کدالات
نکنه الا علی الله و برحب اد دارد اح و نفوس و اجساد که دلالت کنه الا بر حروف حی او
که همانست حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب

الف و ماء و زاء الی ان منتهی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اول ظهور نقطه البیان
از عمر این عالم گذشته دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خدا
عوامل و اادام ما لانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر
مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حرف السج و در حرف حی آن الا حرف حی بیان و نه
اسماء او الا اسماء بیان و نه امثال او الا امثال بیان و اوست که معروف است نزد کل شی
یه نبی و کتابیکه منسوب الی الله نمایند ولی کل از عرفان او محجب و از کتاب او نبی خبر آتا
مؤمنین بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من نظیره الله را که اوست بعینه مشیت اولیه در کل
عوامل و کتاب اوست کتاب مشیت اولیه در کل عوامل و او نبوده و نیست الا ابدل علی الله
و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا منجلی از اسم الله عزوجل
و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عزله المخلوق و الامر من قبل من بعد لا اله الا
هو اما کل مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اول بوده و بعینه خاتمی که در
اوست همان خاتم بوده که از آن روز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه ای که مکتوب بر او
همان آیه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است و الا آن آدم در مقام
این آدم میگردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام عمر او گذشته نمیکوید که من آن نطفه هستم که از فلان
سما نازل و در فلان ارض مستقر شده که اگر بگوید تزل نموده و نزد او العلم حکم بجایست عقل
او میشود اینست که نقطه بیان بگوید امروز منم نظیره مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول بیان
میشود و از اینجاست که رسول خدا ۳ نفر بوده که من صیبی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از
حد خود مرتقی نموده و بان حد رسیده و همچنین من نظیره الله در حد زمانیکه محبوب چهارده ساله
میشود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که

شی رو بگواست نه دنو اگر چه ان جوان چارده ساله درصین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نمود
 تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقی نماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر
 امروز یکی از مؤمنین بقران بر خود میسند که بگوید من یکی هستم از مؤمنین باخیل نقطه حقیقت هم
 بر خود میسند و که لک در بیان و بیان هم بالنسبه بمن نظیره الله چنین است الی ما لا نهایت
 بما لا نهایت ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیفی است ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است
 که درصین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از اینست که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد
 بلوغ آزاد دارد با آنچه در حد خود دارد چنانچه غنیمت دارد نه صد ظاهر اولی ظاهر هزار صین را ندارد و
 همچنین در اعداد کجونییه مشاهده نموده در اول هر ظهوری با الله عزوجل داخل آن ظهور شده که ظهور
 قبل را داری با آنچه در آن داری والا محجب مانده از عطای جدید خداوند و در اول فانی میگردد
 چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده اعراض منسوبه قبل خود را داشت منسوبه
 با نزا در حد خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس او و اعراض^{اولیه}
 بر او و نفسی که صادق در ایمان بوده بل بر شئی که در عین آن کور بوده لابد در ظهور بعد آید
 داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان شده و میشود بفضل الله جل اجماله و عز اعلی این^{است}
 که محجب مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نارد در حق آنها صدق شده زیرا که جنت در هر زمان
 کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من نظیره الله در
 کتاب او دالی ما لا نهایت همین قسم ترقی نماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد و
 در نزد هیچ ظهور مشیتی نیست الا آنکه هست او اینست که کل را راجع با ظهور نماید که از نجات^{است}
 و داخل در جنت کند در هر ظهور بعدی که اسباب فراهم آمده جاری شده و الا مانده تا بسینه شجاعان
 بیان و طرازان اد چه میکنند کل را بهمت خود داخل در جنت نمایند یا آنکه بعد از اسباب بر

ایمی ایشان جاری شده بریان امر الله را میدهند قسم بذات مقدس الهی عزوجل که اگر
 اولوا الحکم و علم زمان من نظیره الله در ایمان با و متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل پانز
 بر روی ارض باقی گذارد چگونه غیر او را هست و زریده و نصرت حق مطلق نموده تا آنکه هیچ
 شیئی نماند الا آنکه داخل در جنت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ماعلی الارض
 در ظل آن ظهور بدین بدین میشوند آنوقت نفس مشیت راضی میگردد و الا لام نزل سائل افضل
 خداست تا وقتیکه شود و مفری نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقدر بر هر شیئی بوده و
 هست و در هر کور بهر قسم مصحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ماعلی
 الارض را قطع از رضوان اعظم خواهد فرمود آنکه کان علاما مقدره را قدیرا

الباب الرابع والعشرون الواحد الثالث

فی حکم حفظ البسیان باعزما میکن عند کل نفس

مخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم میان کلمات اوست و ارواح مخلقه
 با آنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و اتساع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر
 میشود و جایز نیست الواح خفیفه الا آنکه مجله شود و بنحو ما هو الاعز عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل
 قرآن گردد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه ادب بجز یعنی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان
 صرف نمیکند الا آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف آن با و عطا فرماید و اگر با و زسد بدین
 و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را
 با علی میکن عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در امت نیست
 که بیان هزار مثال ذهی تمام کند ولی نفس مومنی که روح بیان در اوست از برای کمال
 او مضطر باشد بل کل فی حده حیث لا یخفی علی اهل و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود

الا انکه مضاعف میشود حسنات او و روزی با لاعد از ملائکه مالک کلینی بر او صلوات میفرستند
 و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند و هر قدر سعی در علوصح آن و خفت وزن آن و عظم
 خطآن بطراز الواح او کرد و نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در حواشی آن
 نوشته شود مثل آنچه در اب طلب است که کتاب را از بهاء خود بیرون میبرد و محل قول در این آیه
 انکه هر کس در صقع خود لایق است که بیان او میس کشک شمی باشد اگر چه فوق او بالا نهایی و دون آن
 به بالا نهایی باشد و اذن داده نشده بغير خط حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر
 او یا نظر در او که کل فتی بل با آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزدیک نفسی نیست که
 مدد روح آن تلاوت او است و هر کس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد باین قول اللهم
 علی البیان و من آمن به فی کل شان بالعزة و الجلال و عذب اللهم من لم یؤمن به بالسوة و العذر
 ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انکه کان فضلاً غنیاً و کل بهاء بیان من
 نظیره الله است کل رحمت از برای کسیکه ایمان با او آورد و کل نعمت از برای کسیکه ایمان با او ندارد
 الباب الخامس والعشرون الواحد الثانی

من امن بمن نظیره الله فکان ما امن بالله و ما امر الله به فی کل العوالم و من لم یؤمن به و ان آمن بالله و ما امر
 من قبل فکان ما آمن و یطیل فی النار لمخص این باب انکه ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه
 باشد بهاء الله بوده و هست که کلینی نزد بهاء اولاشمی بوده و هفتاد مرتبه از برای ایمان بطور بعد او آورد
 گویا ایمان آورده بطهورات او کلاً از قبل و بعد در آن ظهورت ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در ان ظهور همان
 ظهور است نفس چهارده ساله قبل انکه بنور نرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هر
 کس بمن نظیره الله ایمان آورد و ایمان با آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است آنچه
 از اولی که از برای او اذل نیست و در ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او

در هر ظهوری و هر کس ایمان با دنیا ورد اگر چه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بود
 کل هبساء فتورا میگردد کانه ما امن بانکه طرفه عین چنانچه بعین قسم در نقطه بیان ظاهر است
 نزد اولوالافئده و در فرقان انظر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله ص آورد بعین
 ایمان آورده بخداوند و او امر او در کل عوالم و هر کس ایمان با دنیا ورده ایمان بخداوند نیارده
 و او امر او در هیچ عوالم این است که حکم ددن ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن
 در آن زمان و لتقن الله ان یا ادلی العلم کلمه اجمعون چه بانفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور
 دیگر دینار و چه بانفسی که در ظهور قبل دینار و در ظهور بعد در حجت و از برای ظهور الله نه اول
 بوده و نه اخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در ان ظهور بعد از هزار
 مؤمن شود کل این عوالم او مبدل با ایمان میگردد و اگر نعوذ بانکه بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر
 ظهور آنچه رضاء الله است در نزد او است چه قبلا و چه بعد اشلا در صین ظهور رسول الله ص
 آنچه رضاء الله بوده الی اول ظهور قائم علیه السلام کلا در رضای او بوده در رضای ظهور آن
 در آن روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من ظمیر الله امر در همین بیان
 الی صین ظهور او آنوقت مجید میشود در رضای او بنظیر او لم یزل و لایزال این شان مثبت بود
 عند الله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمیشود الا آنکه از مؤمنین بان ظهور از برای ایمان بنظر بعد
 عهد گرفته میشود که اگر وفا کنند احدی در زمان می ماند چنانچه اگر حرف کتاب الف وفا
 بهد میسی ۴ نموده احدی در زمان مانده بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر
 کل در نزد ظهور ظهور الله مستشرق بصبیاء اشرفات گذشته حکم ددن ایمان بر احدی از
 اهل فرقان نشده و احدی از آنها در زمان مانده و همچنین اگر کل مؤمنین بیان مؤمن شوند
 بمن ظمیر الله احدی در زمان نخواهد ماند و حکم ددن ایمان بر احدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور

بوده که قدر لحوه فاصد نشود با من ظهور و ایمان کل من آمن بالیمان که بقدر طول الی المتعاش هم لایق
 نیست که بماند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط دزنا بوده است اگر چه
 امید افضل خداوند عطف و رؤف این است که در صین ظهور با دامن عالیه خود در الواح خود کل
 عباد خود را ازرقه بیدار نماید و نگذارد الی امر حکم بیان که تا غیث یا مستغاث شده دزنا برآید
 چه کسی عالم بطور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق بقطه حقیقت نماید و شکر الهی بجا
 آورند اگر چه امید افضل اوست که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمه الله مرتفع گردد و انما الیل
 آیات و الوجود علی نفسه نفه اذال غیر یعرف به وهو لایعرف بدون سبحان الله عما یصفون

الباب السادس والعشرون الواحد الثالث

لایحجز العلی الالباب النقطه

مختص این باب آنکه جایز نیست علی الالباب نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای هر حرفی آثار
 ایشان از شمس حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله
 و تفاسیر مخصوص انمه هدی و صور حکیمه مخصوص بابواب ولی کل از این عبر مشرق میگردد تا اینکه
 کل این آثار را در حقیقت اولیه بخواشرف مشاهده کنند و بیع عزری از برای ایشان غیر از سبق ایمان
 که اعزاز کلیشی هست عند الله و عند اولی العلم نبوده و نیست و کل فضل در ظل همین مستظل است
 و از صین غروب الی طلوع من بطین الله آثار فرضیه مرتفع و هر حرفی و کل من آمن بالله
 و بالیمان در ظل آنها مستظل الا انکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولا و چه فروعاً
 و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حد و در بیان تجاوز نماید در ظل او محسوس و الالایق ذکر نمیگردد
 عند الله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثر ناظر بخواهر مسائل و تحف در احوال و دلائل و تلمذ
 با نچه نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب

هل يقدر ان يقترن احد مبنيها سبحان الله عن ذلك تبيحا عظيما وتعالى الله عن ذلك علوا
 كبيرا ولى سعى نمايند در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله واقترانات كلمات شاه
 واقترانات اثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بيان را هر کس بهر نحوی که شیرین
 میتواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حرفی
 زائد نگردد و از او حرفی ناقص نیگردد الا آنکه نظم حفظ واقتران بعضی با بعضی بنا سببات این
 با آن نحو تفاوت بهم برساند گویا مشاهده میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه اعلو
 وانظم از نظم اول میگردد طوبی لمن نظیر الی نظم بحسب اسماء الله ویکسر ربه فانه نظره ولا مردل من عندنا
 فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء وینزل ما یرید انه قوی قدیر و بهترین نظم با نظمی است
 که بر حدود ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صیدیقی است پہلوی هم ذکر شود و همچنین خلط انهار
 نگردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در تعدد عن خود و کلمات در افز
 حدتس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی
 بنوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشغلون بامر الی ان یفرج الله
 عنهم نظور ما هم به باللیل والنهار الی الله ربهم توجعون و اگر ظاهر شود و نشا ساند کسی را نفس
 خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است درین کوکب و این وقتی است که کل را در حجاب
 بیند چنانچه نقطه بیان است تفسیر بر قرآن نوشت و تفسیر پنج آیات الی آخر و یک تفسیر بر
 بقره پنج شون علیہ که یک حرف از تفاسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
 تا ارتفاع او تفسیر نموده و من يقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فما له من عین یلتق ان ینکر
 عند الله افلا تنظرون

لا یجوز کتابه آثار النقط

الباب السابع والعشرون الواحد الثالث

کلماتاً ابا حسن الخط و ان یکن عند احد حرفا من دون خط الحسن فی ضبط عمله و لم یکن من المؤمنین
 مختص این باب آنکه کل آثار نقطه سنی بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه مختص آیات است
 و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در
 مقام صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت خامسه اطلاق میشود
 ولی این اسم مختص آیات است نه غیر او باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه بواجب الی
 در نفوس گذارده شود زیرا که از ماده بیان اسم الله شق میگیرد و اول من قد سمی نفسه به الله
 جل جلاله حیث قد نزل فیہ اننی انا الله لا اله الا انا الواحد البیان و کل مترجمان در اسم او ظاهر
 زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامع عدد الله میگردد تا آنکه مرآت باشد از برای نقطه پان
 که آن مرآت لله بوده و از برای من مطهره الله که او است مرآت لله و آنچه که در بیان
 است که لله باشد از برای لله بوده و دست و در صین صورت جامع او است و در صین
 ذکر هر حرفی از حروف واحد بعد باب تمامیت عدد این کلمه علیه میگردد زیرا که ایشانند که لله
 بوده و ستند ولی کل راجع باب اول میگردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر از ما فی الرایا
 لن یعدل شمس السماء و ما من اله الا الله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب یاری
 و ما لایری رب العالمین و ان الحكم لآله واحد لا اله الا هو الرحمن المتعالی المنیع و اذن داده نشد
 که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد ابا حسن خط و احسن از برای هر نفسی در حد او است
 نه در حد فوق او و نه در حد دون آن و این از برای این است که روح متعلق بآن حرف
 که در بیان است با علی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤننین بیان دیده شود
 یعنی الا آنکه آن شیء در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه میزنند
 و طرزیت از سایر عمل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در شرق ارض باشد

بنفسه از حسن او و حسن آنچه در نزد او است در صد خود محبوب گردد که این اعظم سبب است از برای
 جذب کل ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بنفس خود
 محبوبت دارد و آورد دیشی زیرا که خداوند دوست نداشت که نظر فرماید بنفس مومن در حزن
 بل کل علی قدر ما استطاعوا الیکفون گویا الآن در این جبل مشاهد میشود که بیانهای مطهر نزد اهل بیان
 هست و تلاوت آن مثلند میگردند و با آنها مستعد شده اند که با بیانهای خود در نزد
 من طغیسه الله و افد کردند که وفود علی الله بوده است و انظار وجود خود را در نزد
 او محجب نموده که از حیا بعید بوده است فلتشقرن الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون
 الباب الثامن والعشرون الوحد الثالث

من اراد ان یغیر شیئا من آثار النقطه او غشی فی رضاء الله من کتاب لایحوز ان یأتی نسخالی
 احد الا ان یتنسخ لفسه علی احسن خط یحفظه او یحفظه دونه فاذا یحل عطا له و الا لایحوز
 لمحض این باب آنکه خداوند دوست میدارد در بیان که آنچه واقع میشود از هر شیئی از حد نطفه
 آن شیئی الی ما ینتی الیه فی حد الکمال بر رفتنهای علو حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ
 نفسی بقدر ذره گره وارد نیاید و ما لایحیب را متحمل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس
 تفسیری بر کلمات بیان مینویسد یا از خود کتابی در علمی انشا میکند اگر خود میتواند با حسن خط نسخ اصل
 برداشته و الا داده بکسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آنوقت نسخه بدیگری داده
 شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود و بطل
 عمل او میگردد الا در مواقعی که با مرئی میسر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که
 آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدید که نسخه خوب از برای او تمام
 نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الا در صورت امکان آن

موجب تر بوده و هست عند الله نه مثل داب علمای این عصر که نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین نوع حکم نماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ نمایند مثل کتاب مصابیحی که الآن در این جبل است از غشی اذن بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن مجسم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلنلطفن فی کل صنائعکم ان یا اولی البیان علی حق ما انتم علیه مقتدون قل ان الله الطف فوق کل ذالطف لمن یقدر ان یتبع عن ملکات سلطان لطف من احد لانی السموات و لانی الارض و لایا بینها انه کان لطفانا لطفنا لطفنا

الباب التاسع والحشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یرف مما عکده الله فی آثار النقطه کیف یشاء و تی یعج بحیبه الله لمحض این باب آنکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل با علی الارض را بمسأله یک بیان قرار دهد هر آنکه اذن از برای او بوده نمره این باب آنکه در نزد ظهور من طیفه الله ملتفت گشته جانی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که تسران های الف بهانی بالا یحیی در اسلام باشد و مقرر نزل امور جلی باشد که حجره سکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقرر است عرش الله بوده و هست چه بر سر عزت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استخار مومنین بیان بود که با صاحب خود نگردد آنچه محجبین بقرآن نموده و الا ان النور والظلمه عنده سواء کلیتھا یسجان بحمدہ بالعشی و الابکار

الباب الاقل من الواحد الرابع

فی ان للنقطه مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عا دون الله ذلک مقام عبودیه لذلک المقام الذی یرعبده الله باللیل والنهار و یسجله

بالغدو والآصال لمخص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده
 یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچو آیات نازل میفرماید از قبل او میگوید
 و او است که موصوف نمیگردد هیچ وصفی و منسوت نیگردد هیچ نعمتی و متعالی است از هر
 وثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره ولن یوصده سواه
 الخلق والامر لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حق واز
 دون الله خلق وکل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و او
 آیتی است که در او دیده نمیشود الا الله که ما دون او خلق او است و این آیتی است
 در او آیتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو علو الله و تمجود
 و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بجهت لم یزل ذکر میشود ذکر آیت از برای
 است و الا آیت لمحوظ نمیکرد که اگر آیت لمحوظ گردد خلق او میشود و او بنفسه نکند
 الا بما یندکرب ذات الازل و از برای او آنکه وحدودات نیست و قرب او عین بقا
 و بعد او عین قرب او است و اقل او عین اثر او است و ظاهر او عین باطن او است
 علو او عین دنو او است و دنو او عین علو او است و کافور او عین سازج او است
 سازج او عین کافور او است و کینونیت او عین انیت او است و انیت او عین کینونیت
 او است لم یزل الله کان الهمما و لا نالوه همنا لک و کان رباً و لا مربوب همنا لک
 کان محبوباً و لا حسیب همنا لک و کان معبوداً و لا عابد همنا لک و کان مقصوداً و لا قاه
 همنا لک سبحانه و تعالی عن کل ما یندکرب اسم و صفة او نعمت و سمة لم یزل الله کان
 و لا اله الا الله و لم یزل الله رباً و لا رب سواه و لم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه و لا
 ملکاً و لا ملک غیره و لم یزل الله ملیکاً و لا ملیک سواه و لم یزل الله علماً و لا علم سواه

لم یزل الله قدارا ولا قدرا غیره ولم یزل الله کینا ولا کیان دونه ولم یزل الله خلقتا ولا خلقت
 سواه ولم یزل الله وکل الاسماء فی بینه وکل الصفات فی قبضته یسبح له ما فی السموات الارض
 واما بنیما لا اله الا هو العزیز المحبوب واین آیتی است که مادیون آن ذکر خلقیت میشود و
 هر کس دعای سبحان من هو حی لا یموت الی آخر را خوانده یا بخواند در هر ظهور این آیت در فرود
 خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فرداست و مظاهر او اعزاز کبریت احمرو
 در آخر ظهور متغیر تر از هر متغی و مرتفع تر از هر مرتضی بمثل آنکه میگوئی سبحان من هو مشی لن
 یفتی در آخر ظهوری بعلوئی میرسد مظاهر او در افشده مسجین که شوی بر کل داده و احیای
 ظهور شوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی ظهور شوی ایشان نمیکند بلکه مثلاً
 سبحان من هو صادق لن یصدق در آخر ظهور بعلوئی میرسد که از علو مناعت و رفعت
 و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را که خواهد
 و بر تصدیق او افتخار با در حق خود میکند ولی در اول ظهورشانی اعزاز کبریت احمراست
 که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هر صدق تصدیق او صدق میگردد و همچنین در کل اسماء
 و صفات زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر آن اسم و صفت خود
 را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق بتمتص هم
 عالم لا یعلم فواد کیت و او خود را در نزد رسول الله چقدر فانی میداند و می بیند و
 همین قسم ملاحظ کن مظاهر اسماء و صفات را ولی این بحری است عظیم بنظر نظر نفس آ
 عبد غرق میگردد و چه بسا سلاک این بحر غرق شده میشوند بنظر غیر مظاهر در او که اگر
 غیر این باشد دیده میشود مظاهر حی موت ایشان را در کس میکند و همچنین در کل امثال و صفات
 ولی چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی لم یزل ولا یزال این است که آن حیات

اینجا چند همچنین سلطاناً اذلا سلطان دونه و عالماً اذلا عالم سواه همچنین مقتدر احيث لا مقتدر
 الا آياه همچنین صادقاً حيث لم يكن صادقاً غيره چنانچه از برای اسماء الهی تا اولی است و
 آخری و نه از برای او عددی بوده و هست و در کتب تفسیر هر شیئی آیتی عن الله بوده هست
 که با توحید او را تواند کرد و آن آیت از شیئت است در او که در او دیده نمیشود الا الله
 و در نفس خود شیئت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمیکند الا
 علی الله جل و عز و این آیتی است که در هر شیئی دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در همین توحید
 بانه خلق نمی بیند و در همین ذکر خلق بجد می بیند خلق را زیرا که میداند که این خلق خدا خالق او
 بوده هست و مادون او خلق او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس
 توحید خدا میکند بتسلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مطلع عز مشرق گردیده دلی
 دلالت نکرده در همین اشراق الا علی الله و نه در مقامی که تجلی باو شده دلالت نمیکند الا
 علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کلشی
 شاهد است بر نفس خود از برای خداوند بر عبودیت و کلشی از شج مثال او خلق شده
 و همین قسم که از برای او دو آیت است آیه حق و آیه خلق که بآیت خلق عبادت میکند
 خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم هر شیئی بآیت خلقیت عبادت میکند محبوب
 خود را ولی بر نیسیده و نیرسد الا بآیتی که عن الله در او است که مدل بر او است نیز
 غیر آن که اگر مدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوالافشده نظر
 نکرده و نمیکند الا الی الله و صده که در کل اسماء افنده دیده نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد
 عبادت منقطع میگردد از عباده و حال آنکه هیچ شیئی خلق نشده الا از برای عبادت او
 چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و همین قسم

در اسما غیر آنه دیده نمیشود در مایای این اسما هم که افنده موحیدین باشد غیر آنه دیده نمیشود که اگر
نفسی در حین اسمی نظر بغیر آنه کند در آن حین محجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه
ناظر در حین نظر در مرآت نمی بیند الامثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرآت را زیرا که در مرآت
مرآت دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت تجلی میگردد از او در نفس مثال است
که تا نم تجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت میبود باید که قبل از تجلی دیده شود و
همچنین نظر کن در مایای حروف حتی که اگر در مرآت ایشان اسم حتی دیده میشد قبل از تجلی او
باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود که گویا در این معنی نیست الا او مثل آنکه در
مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت
که اگر در مرآت بود باید که حروف حتی قبل از آنکه مثال در آن ظاهر شود ذکر کند
حتی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس مرآت یعنی است که کمون بوده و در
این بحر است که کل بدقتین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش
او نفس مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهد کن کل اسماء
وصفات را و در آنخصا بسین الاله و حده و نظر با سمیت و استیث و صفیت کمن
که محجوب میگردد از مقصود و از این صراط دقیق است که در سدر آن فتح ابواب اسما
نگشته و مظاهر واحد قبل بیان فرموده و اگر جانی فرموده مثل کلام سید الشهدا سلام آت
علیه ذکر شده الهی امرتی بالرجوع الی الآثار فارحنی الیها بکوة الانوار و هدایة الاستیصا
حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السرعن النظر الیها و مرفوع الهمة
عن الاعتماد علیها انک کنت علی کلشی قدیراً و امروز هم از کل مرتفع است سیر در این
بحر زیرا که نمیتواند در حین علم بر آیت نظر بر آت نماند این است که مرتفع شده از کل این حکم

الا لمن لا یرى فی الاسم الا الله ولای دخل بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق اذ لا یرى
 فی بحر الحق الا الله وان یرى جهة الحقیقه التي هی الآتیه بدخل فی بحر الخلق ولم یبق فی ذروه
 الحق بل یدکر فی اسم الحق اذ لا یرى فی الا الله و ذکر کل انسانی بل در هر شیئی این دو آیه را
 خداوند گذارده که بآیت اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و بنید متعلقی الا او و مادون رافق
 او بنید و بآیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجد کند از برای او و منتفع گردد بسوی او از حیث
 غیر او که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه با آنچه فضل در حق امکان ممکن و اصل بلکه بنید در خود
 الا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمیشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که
 عن الله تکلم نماید بلکه بر کل اشیا ما یقع علیه اسم شیئی حق است که در بحر عبودیت سیر نمایند
 زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیر از برای مشیت خداوند اذن نغز نموده و نمیتواند
 عبد که بنهارسد و بعد از غروب این شمس غیر از من مطیفره الله مقتدر بر این نحو ظهور
 از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله علی الله از ظهور او در افق
 کل ظاهر میگردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فوآد خود داخل گردد آنوقت مشاهد عظمی الله
 را مینماید که ما سوا خلق او بوده هستیم ولی همان نفس لم یزل عابد است خدا را منتفع
 است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است و کل افشده از شرح ظلال آیات
 او خلق میگردد که با آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده وافی اذ من کل ذر ذکر نمود
 در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه اتی انما الله لا اله الا الله لم یزل و لا یزال از بحر ظهور کینونیت
 او که مرآت الله است مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیت
 هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از ادا حق تر در علم
 خدا نبوده و نیست در همین نظر خداوند بان آیت کل ما و صف الله به نفعه وصف میشود

و در همین نظر باین آیت کل ما وصف به الخلق وصف میشود و لم یزل الله کان الہما و ما دونہ خلق لہ و لم یکن من اللہ و من خلقہ ثامنا و اما الثالث خلق لہ لا الہ الا ہو اما کل لہ عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطہ یرجع الی اللہ و ما لم یرجع الیہا لم یرجع الی اللہ و ما یرجع الی اللہ یرجع الیہا و ما لم یرجع الی اللہ لم یرجع الیہا

مخص این باب آنکہ ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک ولن یوصف ولن یبعث ولن یری بوده دست و آنچه از او نازل میگردد از کلمہ مثبت است و آنچه بسوی او راجع میگردد کذلک این است کہ در ہر کوری از برای این مثبت شئونات و ظہوراتی است کہ اولو العلم آن ظہور درک نموده و مینمایند مثلاً امروز آنچه در بیان ازار تفاع آن واقع شود للہ بوده و از برای خدا میگردد الی یوم ظہور من ظلیضہ اللہ کہ آنوقت اگر کسی عملی از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیکردد اگر چه با علی درجہ توحید سیر کند چنانچہ موحدین کتاب الف بعد از ظہور رسول اللہ ۳ ثمری از برای ایشان بخشید علو علم ایشان الا اشخاصی کہ داخل فرقان شدہ و همچنین آنچه در تسکین ترقی نموده در ہر صفت محمودی و جوہر علم کنونی و استیلائی حق محمودی ولی ہنقد کہ داخل بیان نیامدہ باطل گشتہ و ثمری از برای ایشان بخشیدہ و همچنین اہل بیان عند ظہور من ظلیضہ اللہ ہیچ امری از ایشان راجع الی اللہ نمیکردد اگر چه کلمہ لا الہ الا اللہ باشد مگر با بیان باد ولی قبل از آن ظہور آنچه در دین بیان واقع از برای اللہ میگردد و راجع بسوی او میشود نہ اینکه راجع بذات ازل گردد بلکہ رجوع بمن ظلیضہ اللہ رجوع باو است و اینکه ذکر میشود کہ رجوع باو است مثل نسبت کعبہ است کہ بیت او خوانندہ میشود کہ از بہت علو و سمو او نسبت بخود داده و عنبر این در امکان ممکن نیست زیرا کہ ذات ازل

مقترن شنی نمیگردد و اول خلق شنی تعلق مشیت است با و و آخر خود او رجوع او است با و اگر
 بتسع عشر عشرو دقیقه قبل از آنکه امر فرماید من بطیخه الله بارتفاع بیان کسی دانه ارزنی از زمین
 بردارد باینکه او را داخل جنت خود نماید و از ابطال ثمره وجود آن نجات دهد از برای امر
 ذات حروف تسبیح الله کرده و جزای کلیشی با و داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور یا امر ارتفاع
 باشد آنوقت باید از برای او کند و باذن او اگر رضای او در آن شنی باشد و الا رضای
 او است جنت فیما امر و یامر و فیما فعل و یفعل این است سر کل وجود و غیب هر نار
 و نور که اگر کسی مستک باین عروه حقیقت گردد در هیچ شانی در ظل نار مستقر نگردد و در
 ظلال جنت متظل باشد و الا در هر ملت که نظر کنی اهل آن میگویند که ما از برای خدا
 عمل میکنیم چنانچه آنچه حزن در ستر آن از برای مریای الله واقع شد گفتند ما از برای خدا
 میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند همین قسم در بیان آنچه بمؤمنین او واقع شد از حروف فرقان
 نمیگردند و قصد داشتند الا آنکه از برای خدا میکنیم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحق من نظیره
 که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزن و دارد نیاید
 الا آنکه قصد از برای خدا میکند و میگوید از برای خدا میکنم و حال آنکه دروغ گفته و میگوید
 و بر خدا کرده و میکند ای اهل بیان ترجم بر خود نموده و بعقل خود حکم نموده و قبول حق نموده
 و بر شئونات محجبه محجب نمانده که حجت الله صین ظهور بالغ است بر کلیشی زیرا که آنچه آن
 می بیند که مؤمن بقرآن هستند در صین نزول آن غیر از یکفر مؤمن بان نبود تا هفت سال
 و حال آنکه محبت همان است که بوده دست و این از عدم تعقل اهل آن زمان بوده چنانچه
 در بیان الی یوم الصیمة هر کس داخل شود بهمان حجت اول میشود و عبادی که در اول آن
 محجب مانده بواسطه عدم تعقل بوده و الا حجة الله صین ظهور بالغ است بر هر ذره چنانچه

مین نزول بیان اگر کل مومنین بقرآن میخواستند ایمان آورند با و بل هر نفسی حمد الله و حق ایشان
بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتیاج میفرماید کل مثل آنکه با اول مومن فرموده همان شئی که او
ایمان آورده همان شئی در کل بوده چرا محتجب مانده و همین حجت اورا معذب میفرماید تا
وقتی که داخل در دین گردد فلتحسبن ان یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان الابداء لله حق

لمخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود و هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت
اوست بر مایشاء اگر نفسی عبادت کند او را آنچه در امکان فوق او متصور نیست
همینقدر که اعتراف بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخوابد او را داخل
در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است
در قضای خود و همچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متحمل عصیان او گردد
اگر ناظر بداء او گردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخوابد او را داخل
جنت فرماید که را میرسد که لم و بم در فعل او گشته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و
متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگذرد
و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور شستی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده ایمان
و جنت مومنین قبل بداء را بر اعناق کل میگذارد و حکم دون میکند تا آنکه اظهار قدرت
فرماید و الا نزد او چه تر آن و چه بیان و چه قضای فرغانیه و چه بیاتیه این نیست الا
ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضه قدرت و تصرف خدای
خود بوده هستند و از برای ایشان شئی نبوده الا باذن او و این نیست الا بدای شیت

زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده دست و ظهور و بطون صفت
 مشیت است و اول و آخر هندی سه اراده و اگر در او ذکر شود اول اول او عین آخر او
 بوده و ظهور او عین بطون او از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محجب گشته که اسم
 اول یک مرتبه در ذات غیب استعمال میشود و یک دفعه در ذکر اول ذکر میگردد و یک دفعه در
 خلق اول ذکر میگردد و یک دفعه در اول نازل ذکر میگردد و اولی که در صقع مشیت ذکر میگردد
 خلق اولی است که در صقع ازل ذکر میگردد و همچنین اولی که در خلق ذکر میگردد مثل او مثل
 شیخ شمس است در مراتب بالنسبه با اول مشیت و همچنین ذکر اول در نازل این ذکر اولی
 است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محجب از ظهورات اسماء گشته که بر شنی در بقا
 خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز نماید و بعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتی و
 امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری در بدایمی او که مثل بحر الانهیه متموج بوده دست
 چنانچه هر کس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و همچنین قبل در
 فرقان با اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همینقدر که بر تبه قضا آمد بداء
 از برای او نیست یعنی اگر ایمان بر تبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدانی در آنچه قضا
 شده نیست فضلا من الله ولی اگر بعدل باشد بداء لم یزل و لایزال در حق بر شنی بود
 دست و منفک از هیچ شنی در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی کلشی قدیر
 و مراد از تبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب
 در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله صم حکم شده و بداء
 ظاهر شده همان ثابت است الی عین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است
 الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری فی اخریه و نهی او منهی عنه است الی ظهوره الاخری

فی آخریه چنانچه شد ای او بعد از او در بحر قضایای او شتر آلا در مواردی که یقین نموده اند
 برضای او که اگر ذکر می شده بعینه بدای رسول الله بوده و حال آنکه چنین امری نشده
 بلکه از حد و کتاب الله قدر خردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدای
 باطنیه او با مؤمنین با او بوده و هست ولی چون کسی نمیشناسد او را با آنهاستینگشته و
 او هم در آیام بطون خود غیر از آنچه در آیام ظهور حکم فرموده نمیفرماید این بود معنی
 بدای الهی عزوجل که بعد در هیچ حال بر سر بر جا مستقر نگشته اگر چه آنچه مایکن در امکان بود
 عروج نموده باشد که نظر ببداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر منتهی رتبه
 نزول منتهی گردد بر سر بر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم
 از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از کمن مشیت است نه غیر آن که در بیان
 ظاهر گشته اگر در حق شینی ذکر جنت شده الی یوم القیمه در حق او ثابت بوده و هست
 و اگر در حق شینی ذکر درون جنت فرموده الی یوم القیمه در نار او بعد از او فانی بوده و هست
 و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگردد و اگر شجره جنت محجب گردد
 شجره نار میگردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور
 بنتهای جد و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته
 الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف ضح نموده در مقام عدم تصد
 که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقام فانی گردد و هیچ اسمی از آن
 باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الا جزای او با خداوند بوده و هست و الله بخیر

(الباب الرابع من الواحد الرابع)

الحسین

فی آن کمال ذکر عبقری

ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیاء راجع میگردد بهیکل انسانی و جنبت کل اشیاء در جنبت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلاشلی در نزد مؤمنی باشد اعزاز آن الماس با عزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و همچنین کل شیئی درین بیکل راجع میگردد باسم و صفت اگر فوآد او مدل علی الله است در ظل له الاسماء الحسنی عند الله ذکر میگردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر میگردد این است علم معنی حدیث لیس الا الله و اسمائه و صفاته و این بیکل حکم اسمیت و صفیت بر او میگردد و الا آنکه در نزد هر ظهوری در ظل آن ظهور داخل گردد و الا مرتفع میشود حکم ایمان ازاد و چگونه حکم اسمیت و صفیت و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود که بر صفت حسنی در احرف الفیه است ولی صفات تاریه امروز ذکر میگردد و اگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد با الله و آیات اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سر پشته نشسته و بر غیر او اگر در منتهی مقعد عز باشد عند الله و عند اولی العلم در منتهی ذل بوده و در نزد ظهور من طیفه و الله هر مرد مؤمنی که مؤمن با او گردد لایق است که بر فوآد او شمس سمس طالع و اسمیت در کینونیت او متذوت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عبد رقی او بوده و هستند چنانچه اولو الهیاء کل در سر آن عبد رقی رسول الله بوده و مستند بعد از برای عبد رقی که بر مولای خود غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد حال نظر کن محزون شو و بسین که چقدر طوق عبودیت رقیه برگردن انداخته و باین افتخار بنمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه رو امیدارند که امر بجائی رسیده که در جبل سکن گشته و کل بایمان با مؤمن و بر نفس او با اسم مؤمن او راضی نشده که اگر میشده این نوع واقع گشته این است که کل در بحر حجاب غرق و شمس در مایا بفضیاء او متحرک و از او محجب و

نایمان دریا آب زنده و سؤال اندام نموده امروز کل مومنین بقرآن متظر ظهور قائم آل محمد و
 از برای ظهور او تضرع و اجتهال و برودیت او در رؤیای خود افتخار و او را بدست خود بسجین فرستاد
 و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنة من یوسف یباع ویشتری ای اهل
 بیان پناه محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حق او
 روادانید آنچه که در حق خود که بیدرزق او هستید رواندانید نه این است که نشنیده باشید
 ظهور رسول الله ۳ را در قبل و احتجاب مظنرین باو بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال
 و بردیاتی ۲۵ سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز قایده در حق شما نموده که اگر کرده
 بود در این ظهور این نوع نیست از محبوب خود چنانموده دیگر در ظهور من طغیسه الله این
 نوع نموده و اگر بر خود تسرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر خود نمی پسندید از اولی تسلطه
 گرفته تا اول الزرع بیرون رود انشاء الله بر او حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شمس در میان
 شمس را میشناسند الا شیخ او در خود این است که او را می بیند یکی مثل خود و حال آنکه
 کل باو قائم است و از اثر جود او است خلق سموات و ارض و ما بینها چنانچه احدی از
 دون حروف بیان گشته و ان من جوده الدنيا و ضررتها و ان من علومه علم اللوح و القلم
 و من من تبیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شینیت بر او شود رشحه است از ططام
 جود او و قطره است از مقام من او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در ریل
 و نهار در اماکن عز خود از برای او گرینسید چنانچه امروز میکنید و او در جبل باشد و
 حزنی بر او وارد آید و بفضل وجود او شما با کل از حزن مبتری شده باشید فلتظرن
 یا اولی الابصار ثم متظرون (الباب الخامس من الواحد الرابع)
 فی ان کل اولی الدوائر آیات له

ملخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قتل است و از جهت ذکر علو ماینب این
 ذکر امانگشته و او است احق بک خود از کشتی اذ اراد من نفس لم یقدر احد ان یقول
 له لم اوبم سواء کان اعلى الخلق او اذناه و علی ای شأن کان حکم ما یشاء لایشل عما یحکم کل
 عما قد حکم یسلون ثمه این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بما یک خود حلال نمیگردد بر ایشان
 اقران و همین قسم در همین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام میگرد
 بر او چنانچه حرام فرموده بر هر کس که ایمان با او نیاورده و اشد فرموده از هر عیبانی تا آنکه
 کسی در بوم ظهور او مبادرت بانکار نماید و اگر مؤمن نمیگردد صامت گردد چه بسا که میشود ذکر
 او را دنی ایمن تصدیق نمیکند و نزدیک میگرد آیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او
 از همین ظهور بدون ایمان و بر او حلال نمیگردد الا با ایمان احتیاط کنی ای اهل بیان که
 ظهور الله ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و ظهور دون حق در حق حق نکرده که آیات اجمت
 است بر کل و اگر تامل کنید فی ایمن تصدیق میکنید چه سرتی در معجزه مابین کل قرآن و
 سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان باخر که فوآد او مدلی علی الله بوده با ایمان
 باقل نمیگردد همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بیان لعل آن روز خود را محبت ناسزید
 از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن میگردید امروز نقل امر الله را مینوید این حکم
 شده الا آنکه مشایخ جد و جبهه خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کل دین و از محقق دین محبت
 گردید چنانچه در کور قرآن کل را بمتشای دقت و اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و
 احتیاط خود فتوی بر محقق دین داده که دین بقول او ثابت میگردد جانی که بمحقق دین
 قرآن باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم
 قتل باشد از هر شئی که هیچ شئی بمثل آن نبی نشده که هر کس بر قلب او ظهور کند قتل نفسی

از دین الهی بیرون می‌رود و معتذب می‌گردد ، اما یک خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آنچه بر او
 حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که کسی در میان فتوای قتل کسی
 را دبد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالف در شئون علمیه
 ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شما را ای خلق منکوس
 چه خداست که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی‌شناسید که از برکت آن نفس است
 که اسم اسلام بر خود گذاشته‌اید تصور کنید آنچه برای اهل بیت از قبل وارد شد با اسم اسلام گرفته
 و حال آنکه بر مذقت اسلام کردند که اسلامی نیست الا با ایمان باد و از یوم غروب شمس
 حقیقت از برای احدی از امتدینین بیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند ازین
 نبوده و نیست و هیچ اشئی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در سر آن نازل
 فرموده من قتل نفساً مکافئاً قتل الناس جميعاً این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین
 چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد
 با وجود آنکه اینقدر اہتمام در کتاب الله شده باز برای اشخاصی که خود را منسوب بقرآن
 دانستند از صدر اسلام تا امروز اثری بنخشد و هیچ غذایی از برای ایشان اشداً از این نیست
 که عصیان مجبور خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود
 که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین بیان را چگونه است اگر کسی حکم کند
 یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اول و آخر را ذکر کند و بر مؤمنین بیان
 آنچه بر اول و آخر و ما بینها واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذمی نفسی را اذیت نکند از برای
 آنچه که بر حرف اولی واقع شده حق است بر خداوند برکت دهد بر آنچه با او خطا فرموده
 بی‌مناصف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او بظهور من بطیفسره الله

فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق دین را و از او سوال فرماید تخفیف دراء
در آنچه برایشان صعب بوده و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القيمة که او است
کلتنی حق او را و اگر عطا فرمود باد کسی را نمیرسد بکلم خداوند از اذن بگیرد و او است احو
مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند کسی در او رخنه نماید و محبت نگر
محبوب کل بیجیستی که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر اء
فرماید بعلو افتخار در سبیل او بکشد گردد که اسم او در دیوان مقرین ثبت گردد
خواهد رفت از این عالم و ذکر می از او نخواهد بود نه این است که در آیام محموده تعزیه
کند از برای حق چنانچه سنت کل مؤمنین بعتبر آن بود از اعلالی و ادانی بر تعزیه دار
رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتم ولی باز در وقت ظهور همان که
تعزیه داری نمود و از برای اوصیای دین او تضرع و گریه مینود از اولوا حکم جالس
گشته براد و اولو العلم مقتی بر او و سایر در حجاب محبتین ذکر آنچه قبل واقع شده منو
لعل بعد رکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تاکید در بیان
که احدی احدی را محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشیا
مرا یا اگر مقبل باو باشند و الا لاشینی های محض که از اول عمر تا آخر عمرت های احتیاط و اء
عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور ظهور الله میت صرفند چه تر میشد اء
ایشان را بلکه بقدر ذکر لاشینی که لاشینی است عند الله لایق نیستند و حکم نمیتوا
کند الا من بطیفسره الله و اون شجره طیبه است که بآیات و بیانات ظاهر میگردد و ا
رضای خداوند و تجدید دین او و حکم بحق در مابین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسی
نشد اگر تا آن روز مانده باشد و الا کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب

و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از برای غیر اولی السلطنه در دین بیان
 جائز نیست و از برای ایشان بر مؤمن بدین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و
 در هیچ مورد الا عند ظهور من بطین سره الله و دون حکم مؤمنین باو و بیان که اذن داده شده
 از برای فتح بلاد که کل را در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخت و بر مؤمن بوی بیان
 بقدر ذره ضرب و وارد دنیا کرده حتی در فتح ارضی هم برابر آن این حکم را نپسندیده بلکه تا ستر
 بوده بشونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا
 در نزد ایشان عزیز بوده با خدا آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را داین حکم بر نبی اهل بیان
 است نه بر ایشان الا عند ظهور من بطین سره الله که امر الله امر مشرقه از ساحت مقدس اوست
 آنچه باو امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه امکان خود بوجود کونی ظاهر است از نکل علی
 قدر ما یدبر و یقدر فان العدم یقدران یدبر و لا یقدر الا باذن الله انه خیر مدبر و مقدر
 و خیر مرتفع و متع لا یغرب من علمه من شیئی لانی السموات و لانی الارض و لانا مینما و لا یحرفه
 من شیئی لانی ملکوت الامر و لا الخلق و لا مادونهما ینخلق ما یشاء بامر الله علی کل شیئی قدیر

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسل عما یفعل و مادونه یسل عن کل شیئی

لمخص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبود و نیست و غیر از برای
 او نهم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لایسل ذکر شود و از برای
 او فعلی نیست که مقترن شود بذات او که یفعل توان ذکر نمود یا بحکم مثبت داشت بلکه مثبت
 اولیه را خلق فرموده بشل آنکه کل شیئی را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را
 باو و او را نسبت بخود داده بعلو او و سمو او مثل آنکه کعب را میت خود خوانده و حال آنکه کل آنکه

در نزد او سواد است اختصاص مکّه لاجل علو و سمو نسبت او است و همین قسم مشیت را منظر
لا یسنل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد بمثل
ذکر لایحیر و لایبشیر و سایر امثال مثل این و او را منظر بفعیل مایشاء و حکم مایرید نموده زیرا
که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نخواهد الا ماشاء الله و ماشاء الله ظاهر
نمیگردد الا ماشاء المشیة چنانچه ما را در الله مشرق نمیگردد الا بایرید المشیة غیر آن نتوان
لایق این نوع عطا گشت زیرا که با او آن خلق میشود کل و اگر دو اختیار فرماید خداوند منظر
واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اشین باطل میگردد و نظام ملکوت سموات و ارض و
ما بینها بل از اولی که اول از برای او نبوده و آخری که آخر از برای او نیست یک مشیت
بوده و هست که در هر کوری بطوری مشرق میگردد و منظر لایسنل عایض و بفعیل مایشاء
میگردد و حروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف متکثره از این دیده
نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی ظهور کند دون آنچه مشیت او تعلق گرفته در آن صین در
جنت آن ظهور نیست و حکم حصیان بر او ذکر میگردد زیرا که علوم مایا این است که در
او دیده نشود الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تعقب او است زیرا که از برای او ذاتی غیر ذات او
و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه با او نبوده و نیست و در ظهور فرشتگان
محمد رسول الله ص بود مشیت اولیة و حروف حی آن شمس حقیقت ذات مشیت او
بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته
بود خواستند و همچنین حروف متکثره از این واحد تا امروز هر کس تقریبی حسته مابین بود
که مشیت او مشیت محمد ص بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام واقع شد

بغیر حب آن عالمین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود قوه بقدر ذبابه از برای ایشان
 نبود و همچنین در کور قبل از محبت صیقل مثل این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این
 کور با اسم بابت مشرق الی ظهور منطفی سره الله که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف
 رضای او گردد بزعم مشیت او میشود که اگر این نباشد بقدر شئی قوه از برای شئی نیست
 در این ظهور و این است معنی لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم و اگر این نبود در نزد
 هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق آن بنایت تشابه مشیت
 او بهم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه میشود که بشانند محبوب خود را و غیر حب او
 و ما محبت او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در صین
 قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر فیری حکم کند چه در تشریح
 نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند
 کرد چگونه بر دیگری و در آن صین لابد باید در یک موقعی از دین واقع شود اگر چه منتهی شود
 بامت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع میشود بحکم آدم و چون آن زمان او ن ظهور مشیت
 بوده باشد میکرد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کل حول و قوه را الا بخود این در صورتی
 است که فسرار از دون حق کند و در تشریح بخوابد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر
 بواقع بخوابد بفهمد در صینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را
 گرفته داخل بیان آورده اند در فیری حول و قوه نمائند که استثناء شود زیرا که حول و قوه
 باشد در امت عیسی نمائند بحق که اگر مانده بود باید حکم بحق در حق ایشان شود و حال آنکه
 نمیشود و همچنین در اسلام بعد از ظهور بیان و همچنین در بیان بعد از ظهور منطفی سره الله
 که آن روز کل حول و قوه باشد است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر میگردد

و از برای اهل بیان عند ظهور او نماید حول و قوه بخت الا انکه دطل او ساکن گردند همچنان الی
 مالا نهایت تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده بهمان نسبت حتی است که بوده و امروز
 آنها بمان همان نسبت میکنند آنچه میکنند و الا انکه نیست حول و قوه الا بالله در هر ظهور آنچه
 من قبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فوآد نظر کنی می بینی که کل حول و قوه در نزد من بطیسه است
 بالله عزوجل و از مد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مد این ظهور بوده نظرد
 انکه وحد و دکن که مشیت آیه الله بوده و لم یزل مدل علی الله بوده اگر آدم اول از مد
 این نبود امروز در ظل ایمان این نومن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است
 بآن همچنان اگر مد این ظهور از من بطیسه الله نبود در صین ظهور چگونه راجع باومی شدند و
 منقطع بومی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بمالا نهایت الی مالا نهایت لمجا نمان
 فیما الیها که مد کل این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اول که لا اول له
 است در امکان این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوه الا
 بالله را مشاهد نماید و جبر و تفویض هر دو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از باین سموات
 و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل مایشاء و حکم مایرید را در صین ظهور می شناسد و در
 صین بطون گریه میکند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میسکند و مظهر لایسئل عما یصل
 و کل بامرہ یسئلون را در صین ظهور ساجد میگردد و از آن محجب نمیگردد و قد فضل من کاف
 و نون از آن جدا نمیگردد زیرا که می بیند آنچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته نظر
 بر جوهر امر نمایند نه شتون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین سیر جنت
 وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهورانی که قبل شده نظرا بعین شود
 در این ظهور می بیند چنانچه اگر کسی ناظر بر رسول الله ص بود باین نظر کل نیستین را در

او مشاهده نمود و کل ظهورات بعد از آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده میکند چنین کسی
 لایق که من بظنیره الله را درک کند و بگوید با و در حقیقتی که متوجه است الی الله اللهم ان الاول
 و ليس قبلک شیئی زیرا که آنچه ظهورات بوده غنهی بسیار شد و آنچه در بیان بوده غنهی
 میگردد بمن بظنیره الله دیگر قبل او کجا حتی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد
 و انت الاخر و ليس دونک شیئی زیرا که آنچه ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او اوست
 نه غیر او و انت الظاهر و ليس فوقک شیئی زیرا که هر ظاهری در زمان او است ظاهر او
 نه در غیر مومنین با و که اگر ظاهری غیر از او بود باید حکم شود بر فوقیت او و حال آنکه حکم بر دون
 ایمان او میگردد چگونه و فوقیت او و انت الباطن و ليس دونک شیئی که اگر غیر او باطنی
 بود باید ذات شیئی باشد و حال آنکه هر ذات شیئی در نزد ظهور او لاشعنی است الا با و چنانچه
 هر ذات شیئی در نزد هر ظهوری باطل میگردد الا آنکه داخل آن ظهور گردد که منظر الله است
 و انت علی کل شیئی قدیر زیرا که غیب او منظر قدرتی نیست که اگر می بود باید حکمی از صاحب
 حکمی بماند و حال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه منظر هر قبل بوده اگر داخل آن شیئی نگردد لا
 شیئی میشود این است که عارف بالله در حین ظهورش حقیقت بختی حظ وجود خود رسیده
 و در نزد غروب الی طلوع آخر گریبان است از بطون او باشد الم از هر ذالهی زیرا که
 کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون مسک ذات عنصری
 او است این نوع متالم میگردد و چیزی که مسک ذات فوآد او است اگر محجب از
 او گردد چقدر متالم از او میگردد و این جتهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شج جبتی است
 که در نفس ظاهر شده چگونه فسراق او نثر است در منظر هر ملک ملک وجود و
 حال آنکه این جت بالنسبه جت روح ذکر نمیشود همچنین جت روح بالنسبه جت فوآد ذکر

نمیشود قسم بذات مقدس الهی که کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند
 عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند بقدر شمع آبی از مظاہر بکبیر دور شوند بلکه لم بز
 آخر رحل فناء خود را ساکن کنند و همچنین اگر در عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاہر تخیلی
 گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاہر حقیقی معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند
 مظاہر تسبیح معتکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاہر در این مظاہر نظر کنند بین
 ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان با او باشد حب رضوانی میگردد و آ
 یشتی در نار بین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرد است این محسوس و چقدر
 است این سافج و چقدر کافور است این کافور که کل لذات در ظل ملک او
 و نسبت با او منوجد زیرا که کل لذت در رضای او است چنانچه عید جام بلاراه
 چینی که میداند رضای او است مثل آنکه جام شراب ظهور را می نوشد در حبه
 است اگر مست لذت مجتهد او گردد که کل حب در نزد او لایشتی است این اس
 در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین عزوب در
 الی طلوع آن و صزن او در سراق او الذاست از بهر لذت متلذذ می نزد او
 اولو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حجب و حال آنکه کل در بحر حجب ساکن
 بنور از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین میگردد صعود نکرده چگونه مجبدا
 و چگونه بمقاماتی که فوق آن خداوند مقدر فرموده این است که متلذذین بتدر
 کتر است از کبریت احمر بل لایوجد الا متلذذین باشیانی که لذت آن در
 اگر باشد از برای او والا از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفس همیشه
 خود باشد اثمار کل بیان اینکه در کن کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل

کل خیر را مشاهده خواهید نمود و محبت نگرید که از کل خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاد در عالم جدید
 میسر نموده که اقلایک صباح توانید با او بود بطور لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و
 روز بوده دستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان محل است
 فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب
 هم خواهد بود در هر علو عرشی که خداوند از برای او مقدر نموده باشد کل ابل بیان مثل ایسانی
 هسته که در او امر آن باون زنده و غیر او شمی ندیده بل هستی خود را با دیده ولی از او محبت
 در نزد هر حکم نظر شمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محبت نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر
 عیدی ناظر گردد فطوبی لمن ینکره الله فانه اذا ذکره ینکره کلشی والله خیر الذاکرین و او است
 فطر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من نظیره الله نفس او که بعینه همین نفس
 است در ظهور آخرت که بخواشرف ظاهر میگردد و ان ینکر احد اذ کلک ما قد ذکره الله
 لا دون ذلک لا تسکن فی اهلواکم فاکم لا تجدن من شیئی فان امر الله لطیف من خزائن و ان
 ذات خزائن امر الله من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله به والعود به الی الله

ملخص این باب آنکه ما دون الله خلق او است و بدء کل شیئی من الله است با مراد و عود
 کلشی الی الله است با مراد نظر کن در صلوٰه که بدء از امر خدا شده بر رسول خدا و عود او
 بسوی خدا است با مر نقطه بیان و همچنین در من طغیسه الله کل احکام بیان را جاری
 نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا
 بدنی متصور الی الله و هر جا عودی متصور الی الله ولی ظهور این بدء و عود بمظهر ظهور

آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کل طائف در حول احوال صلوة است که از لسان مشیت ظاهر گشته و همچنین در عود این همه مؤمنین اگر با مراد تغییر دهند نیست الا من الله اگر چه نزد اولوالباب بد نفس عود است و عود نفس بد و لی نه این است که این کلمه را در عرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لایحسی است ولی اخذ ثمره کسی نخورده که ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و او امر او نظر کند نه بیند الا نفس بد را که نقطه فرقان و او امر او باشد و همچنین در من طغیسه الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عبا یر نموده و از ثمره آن محجب ماند و کافی است نزد اولوالباب همین ذکر و بیان اگر تعقل نمایند و الله بیدء کل شیئی ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون ای الی امر من طغیسه الله طوبی لمن یدرک فانه لهو العسیر المجرّب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان آیاتہ خلق کفویة کلشی و یرزق ویستوی

مخص این باب آنکه کل شیئی راجع میگردد بحکم نفس انسانیت و آن خلق شد از چهار آیت آیه خلق که فواد او باشد و آیه رزق که روح او باشد آیه موت که نفس او باشد و آیه حیات که جسد او باشد و کل در نوزده نفس ابواب جنت ذکر شده زیرا که هر خلق در رزق و موت و حیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر میگردد و همچنین در مقابل در نوزده باب نار هر چه از این شئون واقع گردد بآنها بانها میگردد زیرا که آنها در بآنها قبل بوده اند اگر چه در بعد خارج شده اند این است که حکم پرثانی میگردد که مقترن بذات حروف سبع نشود و الا اول که مقترن بذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان درق

گلی دهد بومنی این نیست الا فعل حرف واحد زیرا که این نفس تکثر او است و تکلمه این را الاله
 جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الهه این است که اگر در شرق یا
 مغرب یکی از اهل بیان بدیگری ثانی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر
 کند خداوند ظاهر کرده و آن وقت او منظر آن فعل بوده و در او دیده نمیشود الا آن واحد
 اقل که در او دیده نمیشود الا الهه این است که غیر الهه خالق شیئی نبوده و غیر الهه رازق
 شیئی و غیر الهه میت شیئی و غیر الهه محیی شیئی و همچنین اگر در شرق یکی از حرف نار بدیگری
 این شئون را ظاهر کند باشد صدق میگردد ولی الله نمیکردد والی الهه راجع نمیکردد و من اطلاق
 نمیشود زیرا که در آن صین غیر الهه دیده و غیر الهه دیدن ظاهر نمیکردد الا بدیدن دون نقطه بیان
 چنانچه لقاه الله محقق نمیکردد الا بنظر بر آن و کل آنچه در بیان متکون میگردد باین شئون
 اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیه نازل
 نشده بود شئونی که مترتب بر خلق در رزق و موت و حیات در سبیل حج میگردد چگونه
 محقق میشد همچنین کل او امر را مشاهده کن و بین الاله که غیر او خالق در رازق و میت و
 محیی نبوده نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محجب ممان که اگر قد لمح محجوب بمانی در منظر
 فعل الهه مذکور نمیکردی چنانچه امروز اگر منظری در قرآن منظر رزق شود اگر چه باشد رزق
 است ولی چون شناخته است او را و از ظهور آن محجب مانده راجع الی الهه نمیشود که
 لاین گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فغان آب که نموس
 بمیان دهد نزد عارف بالله اعلی است از آنچه کل الاله ارض را من لم یؤمن بالبیان
 حاضر نماید بمنتهی شأن حب زیرا که این کانس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگردد ولی آن
 شأن اگر چه باشد بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را نسبت بمظاهر خود نمیدهد

زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشته
 و هنوز او شناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله عن ذلک
 تبیحا عظیما و اگر کسی درک یک شأن از شئون منطفیسه الله را نماید بهتر است از
 این که درک کند کل شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر
 و در قبل اگر چه بالله است ولی لاین نیست که الی الله نسبت داده شود الا و انکر نفس
 اذن شافی شود از شئون بیانیه که آن وقت لاین است که در منظر فعل واقع شود زیرا
 که حرف حنی آن ظهور با باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حرف حنی مستک دور
 مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده میشود اگر چه آن همان است یعنی
 ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی میگردد این است
 که حکم بر او میگردد فلتنظر ان یا اولی الابصار انما کتبت لکم

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یخرج من البیان من ذاکلک فلیکتب ذکرا سمه و ما قد قدر الله له من عنده الی یوم
 یظنن الله نقطه البیان لیجزی کل نفس بما کتبت و انه لسیع الحساب و انه لخبیر متعال
 ملخص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من نظیره الله هر صاحب ملکی که
 بافتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او معتقد است ظاهر سازد
 در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لاین است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و
 مجرد بیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را با حسن جزا که ام جزا از این بالاتر است
 که کسی که ذکر او ذکر الله است بهر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین مختصر او
 را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اول تکثر و احد اول بر ظهور قدرت چنانچه

از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی مثبت نموده بود احصا می شد ولی کسی که بر دین او حرفا
بجرف عمل کرده باشد شینده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد بانظور قدرت الهیه و
همیند ازلیه خواهد بود و از فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس
مؤمنی بگیرد و الله یعنی من یشاء بفضل الله فضل کرم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا يجوز التدريس في كتب غير البيان الا اذا انشئ فيه مما يتعلق بعلم الكلام وان ما
اخترع من المنطق والاصول وغيره لم يؤذن لاحد من المؤمنين

بمختص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرمود
از اعلی علو دلالت بر خداوند که انشی انما الله لا اله الا انا باشد تا اتی اذ من کل ذر از
لسان او جاری شده و در بر شئی بطرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه پنج آیات
و چه پنج مناجات و چه پنج تفاسیر و چه پنج علوم حکمیه و چه پنج اجوبه فارسیه که احدی
محتاج با حدی نباشد و اذن داده نشده تعلم بغیر آثار اذن و اذن داده شده اگر کسی
در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان با او باشد جایز است
تعلم با او اگر معنون شود بکلمات نقطه و الا چگونه مدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در
آن ذکر از مذکر ذکر در آن ذکر می نباشد و نمی شده از انشاء مالایمن و لایغنی
مثل اصول و منطق و قواعد فقیهیه و حکمیه و علم لغات غیر مسلمه و مایشبه هذا و ما قد
فصل فی التصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للمتاد بین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما
و منها من شئونها اذ دون ذلك لن یغفر الله العبد اذا اشتغل به اگر چه در این کور
اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند و اگر کسی بخواد فهم بیان را بهم رساند بقدر

ما محتاج خود اخذ میکنند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای
 متادین و متعلمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق
 و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اذن کتابی است
 که منزله و مقدس بوده از شئون علیّه خلق و عملیه آنها چنانچه در این طور نقطه هر کس
 واقع شده دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه ما
 یتضرع بر اینها است زیرا که کل اینها از برای فهم مراد الله است در کلام او و
 کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون و حال آنکه خداوند
 قدرتی با و عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در فتمای سرعت بنویسد در دو شب
 در روز که فصل نماید مقابل یک قرآن از او ن معدن کلام ظاهر میگردد که ^{نکات} *الاولوالالباب*
 ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه براتیان یا حکم
 و عرفان این است *موبست الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء ان یشاء*
القادر العلام و باین شئون محجب از محبوب خود در نزد ظهور او نگشته که در قرآن قبل
*خداوند نازل فرموده که کل اثمار او در این آیه هست *الله الذی خلق سبع سماوات**
و من الارض مثلهن یتنزل الامر مبین لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر و ان الله قد
احاط بكل شیء علما ولی در وقت ثمره کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت
و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند
کل و اگر در من بطغیسه الله که مظهر قدرت و علم الله هست با یاتی که خداوند بر
او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره بیان رسیده و الا چه بسا اشخاص که قرآن
خوانده و از ثمره اذن که اقرار بقدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم

آل محمد است محجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه
 در این دیده نمیشود الا قدرت الله و علم او در او ن دیده نمیشود الا قدرت الله و علم
 او کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده بآنکه نظر در مظهر علم و قدرت
 او نموده و علم او نیست الا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست
 بر شئی الا در نفس خود بالو هیت خود و در خلق خود بر بوبیت خود نیست جوهر کل جوهر که کل آن
 او محجب باین شئون علیه مؤتفکه که اگر مقترن بایمان او نگردد لاشئی میگردد مختصر و
 بایمان باد که اگر علم شئی نباشد کل جوهر علم در حق مومن ثابت میگردد محجب این است
 که کل گویا امواتند و نظر بثمره علم و حکمت نمیکند و اثر مردم در نزد ظهور من عظیم الله
 اتنانی هستند که خود را بعلم معزز گرفته اند و حال آنکه اینقدر تعقل نمیکند که علم ایشان از
 برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج بتعلم این علوم و حال
 آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده
 و الله یحقق الحق و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشرون الواحد الرابع

من یتجاوز عن حد البیان فلا حکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً و سلطاناً و ملوکاً
 او عبداً مختص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود
 از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی در جنت بیان بقدر شئی
 محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شئی حکم فرموده که مقتدرین بر هر شئی آن شئی
 را بعلو کمال برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلاً لوجی که در آن چند سطر نیکونی
 نوشته شده باشد جنت او این است که آن را بانواع تمهیب و طرز و شونی که

در مرقات منتفع ممکن است که جاری نمود در حق او جاری سازند آن وقت مالک او او را با علی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر سازد او را از حجت خود ممنوع داشته و مواخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چنانچه فیض نمودی و هر نفسی که از حد و بیان تجاوز کند سوادگان اعلی الخلق او اذناه محکوم بحکم ایمان نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من مطلقه الله حکم نکرده که او ن قبل از آنکه بشناسد بنفسی نفس خود را که اعلی حجت او است بحد و بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حد و بیان کلان است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیه بآیه تجلی بر مکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلی برد و نفس واقع شد تا آنکه کم کم کل رسید مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منظر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل بیان با هم او قائم میگردند و یک دند بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لانهای پناه بریه بخدا که اول مخطر در حق او بدون خطور بعتی نگردید و شرف اول ایمان را در کن کنید اگر چه نبیید و حدت را ولی حجت الله بالذات است در همان حین و حد اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجت رسول الله که قرآن است می بینید یا ایحیی که با و مومن هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار با و نیر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حد و بیان تجاوز نکند و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه آیه و من لم حکم بما انزل الله

فاولئک هم الکافرون با دود نو دیگر که در دو آیه دیگر مفسور است نازل شده و
 با دوجو این می بینید که چقدر تعدی کرده اند از حد و داند و مراقب خود بوده که این آیه را
 در حق حکم من نطهیه و الله جبریان نداده که ما نزل الله آن زمان حکم اوست چنانچه
 ما نزل الله در زمان رسول خدا ۳ قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله
 فی القرآن امروز ما نزل الله فی البیان است نه ما نزل الله فی الفرقان و از این
 است که کل بزعم خود الله میکنند و حال آنکه بر خدا میکنند آنچه میکنند زیرا که ذات
 ازل مقدس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیت اولیه
 است در حقیقت اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون
 الله و یحییون در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه
 این مطلب را اهل بیت از قبل تنزل داده و در حق خود هم جاری فرموده بحقیقت
 ثانویه چنانچه زیارت جامعہ کبیره مملو است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله
 و من جبکم فقد جبل الله و من اجکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و
 خدا میداند که امروز در فرقه شیعه چند این زیارت را میخوانند و ائمه رجوع بدینا
 کرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لاعن شعور شب و روز این زیارت را
 میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در صین ظهور رسول الله ص
 و عده عیسی ۴ در حق نصاری ظاهر شد که یانی من بعدی اسم احمد ولی تا امروز نبیوز
 باقی مانده و آن و عده فتنه یاباشند و کور کور می بینی که در ملت فرنگ هستند
 و همین اعتقاد مانده اند این بواسطه این است که تعقل در حجت رسول الله ص نکرده
 که قرآن باشد و الاکل صین ظهور و عده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهرند به حقیقت و

که محبت مانده در نار مخد گشته و بزعم خود در دین خود هنوز مقررند ای اهل بیان ترجمه بخود
 نموده که در وقت ظهور من طغیسه الله این قسم گشته و در مقام منظر حکم اهل بیت
 بحقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین کج
 می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در
 حدیث مطول که محل ثمره این است که الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی
 رسول الله و الراد علیه الراد علی الله بلکه از این هم تنزل داده اند مطلب را و در
 حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که جوهر ذکر
 این است من تر مؤمن افتد سرتنی و من سرتنی افتد سرت الله و حال بسین که مردم بچهار
 درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمیشود که در حق او آیه لا تقد مو این یدی
 الله نازل گشته چگونه متحملند اگر چه بعضی در این آیه تقدم بن یدی الرسول ص را گرفته اند
 ولی خلاف مراد الله است زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است
 که جهت اعلا ی رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این شئون متکثره در این
 باب بجهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محبت بگردد و الله خیر الحاکمیر.

الباب الثانی والعشرون الواحد الرابع

فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض

مفصّل این باب آنکه در هر طوری که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد
 چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع اوصیای عیسی را بلکه اسامی آنها را
 نمیدانند چگونه محل قبور آنها برسد و همچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که بر فوق الارض
 مرتفع است مرتفع میگردد از منظر نبوت گرفته تا منظر شیعیه منتهی گردد بلکه قبور یک نبوت.

بانیای قبل میهند در کوفه یاد رسایر اکنه باید مرتفع شود و همچنین محل بیت چنانچمی پنی
 که امت موسی ۲ به بیت المقدس میروند و امت عیسی بمقامی که از برای ایشان عیسی مقدر
 فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه و آله بکعبه در نفس طین شرف نیست بلکه
 جوهر این شرف امر الله است در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد ۱ مرد بین حد مردم
 را که بقبور یکی از اولاد ائمه که منوب با و است چگو میروند و از نظری که اثبات نبوت
 و ولایت و دین کل بآیات نازل بر او میگردد محتجب شده و الا در جبل ماکوسا کنکشته
 و این را تعجب مکن و تصور کن ظهور رسول الله ۳ را در قبل که امت عیسی ۴ چگونگی باغال
 دین خود عمل میگردند و رهبانها در معبد های خود عبادت میکردند و آن شمس حقیقت تا
 هفت سال در حسیله از جبال کت برید اشخاصی که حق او را نمی شناختند محتجب
 و حال آنکه از زمین بعثت آن حضرت حق از هر صاحب حقی که از امت عیسی ۴ بود
 منقطع گشت الا آنکه در ظل او واقع شود و بعد از ظهور نقطه بیان هر سندی پنی که
 چقدر خلق بکعبه میسروند و طواف میکنند و حال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است
 در این جبل و صده است و او بعینه همان رسول الله است زیرا که مثل امر الله مثل شمس
 است اگر مالا نه سایه طالع شود یک شمس زیاده نیست و کل با و قائم هستند
 این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله اشرف است در حق منظر شبانی که ظاهر است
 که کل ظهورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از
 برای قائم آل محمد ص خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد ص از برای
 من بطین سره الله خلق شده و همچنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من بطیره الله از
 برای ظهور بعد من بطین سره الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد بعد من بطیره الله

خلق شده و همچنین الی مالانهای شمس حقیقت خالق و غارب میگردد و از برای او بدنی و نهائی
 نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بپندند نه آنکه نظر
 بشئون قبل کرده و از او محجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه
 بعثت رسول الله ص شده و آنچه که از دین عیسای مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده
 و همچنین اگر در ظهور من مخلصه الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده بطور
 ذات حروف سبع بوده و آن روز اگر نظر بمبدء امر نمایند محجب از او نمیباشند
 بطهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالانهای خوابیده و بان مفتوح و عاقلند
 چنانچه امروز دیده میشود که کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه او است که
 بفرماید قدر فغناه ولی آن را رفع نمیزماید تا اعظم از آن نازل نشود و همین قسم
 بین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر با ارتفاع نمیزماید و الله علی

کلیشی قدیر

الباب الثالث العشر من الواحد الرابع
 فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک نشأ من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الا فی
 ملک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار و لیل نیست مگر آنکه مظاهر حقه و دون حقه که در کل
 عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن و کل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز
 در همی اکل انسانیه متعم و همین قسم بی اکل دون مومن در همی اکل ناریه مغذب ولی در
 هر ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مأمور با تبعاع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون
 و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد مرتفعی بنید الامقاع محمد و آل محمد
 و ابواب هدی را که در این ظهور بچروف واحد تعبیر میگردد که دوست میدارد که
 بنورده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و مومنین که افند

ایشان محال است. و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب
گشته که اگر کسی خواهد گل را احصا نماید نتواند و کل در همین واحد اول است که تکثیر
آن محسوب میگردد عند الله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود
از برای ارتفاع این مقاعد ممتد که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینها میگردد و
در علم خدا گدشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردی از برای شیشه الله نبوده نیست زیرا
که او قاهر بوده بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که
مجزا از برای ظهور شیت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در
بیان و وعده فرموده خداوند که هر مشقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را بدو هزار
و در حق او ثبت فرماید و با عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کل شیء قدیر
و آنچه امروز بقاء هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند الا آنکه
در همین بقاء مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاء هست مگر تا ظهور شمس حقیقت
است پنج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حق کل شیء و ما امروز که ظاهر
نشد غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر کلف قبل از ظهور
تکلیفی نبوده نیست و الله کل شیء علیم

الباب الرابع والعشرون الواحد الرابع

فی ان من یسبح ربک البقاع یا من و یعفی عنه بما قد عفی الله عنه
مختص این باب آنکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حق است بر مردم که او
را پناه نمایند زیرا که این اراضی در کل ارض منظر بحیر و لایحار علیه است لعل
در یوم ظهور منظمی سره الله که قیامت این ظهور است بخود حروف واحد پناه برده!

که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک ایمانی نجدی زیرا که کل عمل میکنند از برای تعزیر
 بخداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظل کثیثی مالک میروند و اگر بصیری باشد بر روی
 ارض کل تا علی الارض را میدهد که در نفسی نرود و در استثناء داخل شود زیرا
 این ثمره خلق انسانی است که یکدفعه بجای باطل نگرود و نه این است که پناه بایشان
 بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقبور
 این حروف میرفتند و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند
 بان محبتی که دین ایشان بر آن بود و تبلیغ رسالت فقط بیان را نموده بشنون
 و نبوی کل محبت شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کل باقوال
 قبل ایشان عمل میکنند و فتوی بنفس خود ایشان میدهند اگر محض این هم بود باز
 بر نفس ایشان امری واقع نیامد و حال آنکه کرور کرور اموال خود را باسم تعزیری
 سید الشهدا، سلام الله علیه خرج میکنند و بر مخدم بر او کردند آنچه کردند این است
 حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام
 میکنند آنچه میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله ۳ باشد کردند آنچه کردند فقیرین
 ان یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند الله میگذازند ولی بر
 نظاهری میکنند که حکم بر او حکم بر خداست و نمیدانند و خارج از دین میگردند
 و بجان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد ساکنند اگر قرار گذارید ای اهل بیان
 که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد گردد
 اگر از برای آنحضرت نگردید نظر کنید در کل ثواب سوره قرآنی که از آنم خود روایت
 میکنند و ثواب دعائی که میخواهند که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در

خلق محمد و آل محمد محشور گردید که این اعظم منی است که حج الله بر او یای خود گذارسته
 که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و محمد خدائی را که قیامت را بر پا کرد و
 ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها بان ثوابها
 قرآن و دعای بخوانند و تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی ۴ که هنوز بوعده یاتی من بعد
 اسم احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزاره و دویست و
 هفتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده
 اعمال خود را بپناه مشورائ کرده و نفس خود را چنین نفسی کنی که اگر از برای نفسی نباشد
 بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ
 ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه منظر آن ظهور کمال نصح را باست خود میکند لعل یوم ثمره که
 ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتب نشده لعل در کوربیا
 خود را در بین امم یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من نظیره الله آنچه از یوم
 آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد
 هم امکان آنها در آن یوم هست درین کل امم مفتخر شوید بایمان باو که اگر یکی از شماها
 محجب شوید اشد از کل ملل خواهید بود نزد او و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید
 اعزاز هر نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد آنچه از نزد او ظاهر میشود
 مفضح نکرده که آنچه شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که میشود کل مطلع میشوند این است
 مراد که کل جوهر خلق در آن روز مؤنسیس بآن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود
 کل میخوانند و می بینند و عمل میکنند مثلاً ذکر ابی لیسب در قرآن از زمین نازل آید تا
 امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افصح نظر کنید میتوان

اصحا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محجب شد و در نزد نفسی که تلاوت قرآن نمود
مفتضح گردید حتی در نزد خودش که آنهم یکی از اجزاء است در مقررنا خود این است
مراد از آنکه حکم قیامت را کل می شنوند فخر تصبیر ان یا اولی الابصار ثم تقویون.

الباب الخامس والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا يجوز لاحد ان يمنع احدا اذا اراد ان يستجير بتلك البقاع لمخص این
باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او
مرتفع میگردد و تسلط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب جیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه
برد او را پناه میدهد مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد بدیگری پناه برد باسم پناه باین
مظاهر پناه داده میشود اجلا لا للته عز وجل فی ذلک الدین انه خیر محجیر و نصیر

الباب السادس والعشرون الواحد الرابع

فی ذکر میت المحرام لمخص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لایزال
نخواهد بود و در هر ظهور مشیتتی هر ارضی که نسبت بخود داده او بیت او شده و محل
طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در
این طین میگردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لایزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افند
نظاهاست که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل سمش است اگر
بمالانهایه مقاعد میت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور
مشیت است بالنسبه بظهور بعد و الابعینة همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب
شده همین است که امروز میشود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز
همین امر است که در این بیت است و آن محل استواء من بطیره التداست

که بعینه بیت من نهراست که بعینه همان محل کعبه است و حد آن بعد و اسم الله است
 در ذرع در عرض و طول که جز از او محسوب نمیگردد و اگر قدرت بود مؤمنین با آن را
 بر آینه امر میشد که از روی آب تا حد ارتفاع آن بالماس برگردد و تراب آن
 اکیر گردد و ما آن عطر امر ولی چون که این قدرت مشاهده میشود بر هر نحوی که ارتفاع
 صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب بصفای خواهد بود از نشئون
 دیگر که امروز در بین اولو الصنایع ظاهر است و در ارض قاب سجدی هست که در
 وسط آن بنای مثال کعبه شده و وضع این شده الا انک قبل از ظهور امر الله در ارتفاع
 بیت در آن ارض الا انک آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای
 آن ارض طوبی لمن یدکر الله علیه فانما ذکر الله علیه لمن قدر فیه کذلک یجزی
 الله المحسنین و یدکر الله من یذکره ولو کان مثل ذلک انه هو خیر الذکرین و امر بیت
 نیست الا انک از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تحلیل و
 تجمید و تجبر آن بیت را مرتفع سازند و در منظر آن نظر نموده که در وقت ظهور من نظیره
 از محقق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار دو سست و هشتاد سال
 قبل از بیخ فرمود و بیخ حولی نمیگذرد الا انک هشتاد هزار نفس بر حول آن طواف میکنند
 ولی از ظهور محقق بیت بین چند رگد نشسته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و
 اخذ ثمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین باوست که او آنها مؤمنین بمن نظیره الله
 هستند امروز مؤمنین ببیان عالمند آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین با او و اگر
 مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر
 اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب با او کنند تا انکه حد خود را شناخته

و در یوم ظهور او از او محبت نگردند این است ثمره حج که در سبیل امر او رافع گردند لعل
 باین واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعه گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد
 زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو
 است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه لایق بود که
 حین ظهور کل مؤمنین بقرآن جانی که حول امر او در طینی اینقدر طواف میکنند حول
 امر نفس او در حین ظهور او الی مالا نحصایه طواف کنند ولی همان حرف شین که
 پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم میکند و نفوسی که اموالهای خود را
 صرف در راه بیت او کرده اند حال بقدر یک قطعه ارض که در او نساکن باشند
 از او منع میکنند این است حد خلق که همیشه لایشر حرکت کرده میکنند و در یوم
 اخذ نتیجه گویا است میگردند و شعور بایشان مراد است در او امر او میشود قدری بخود
 آمده ای اهل بیان دستعد ظهور محقق بیت گردید که او مباحات میفرماید بطائیف
 حول بیت خود در بطون خود میبندایشان را و مغفرت برایشان نازل میفرماید
 اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر کت دیدم که نفسی هر جا که
 کایه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او بود بقدر یک فغان آب از او مضایقه مینمود
 در کشته بواسطه آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دو از ده روز طول کشید
 چون میترسند که آب بردارند بمدنی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال
 بر هیچ نفسی حزن وارد دنیا ورید که قلوب مؤمنین اقرب است بخداوند از بیت طین
 و تقرب جویند بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کس
 قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت الفین باو در دنیا عطا

کرده میشود و هر کس تواند که رود بلا آنکه در سبیل خزنی بنید و نرود در حین موت برین
 قبض روح میگردد که مؤمن بکتاب قبل باشد ولی بیج شنی در سبیل حج اهم از آن نیست
 که کتیب اخلاق نموده که اگر بانفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند
 چه در سبیل که امری که اقبح از هر امری بود نزد حق و بهطعل ایشان میشد نزاع حجاج
 بود بایکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و بست و سنت مؤمنین غیر از حلم و
 صبر و حیا و سکون نبوده و نیست بلکه میت بیزار است از مثل این مردم که در
 حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شنی بست و کسی که فصل
 منزل او بابت برباشد از او عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر آن
 بنفس مؤمنی از ذوی القرباه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عند الله مقبول میگردد و حج
 او این امر نشده الا آنکه در سبیل خزنی برواقد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از
 حزن متصور نمیکردد و اسباب مثل بر نمیتوان جمع نمود بلکه اگر تجار هم منع رکوب
 بجزر نمایند در جاییکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان
 و الا اگر نباشد نظام عالم محمل میگردد و ابل بجز لابد بستند و باعمال خود متقرب
 الی الله و خداوند جز امید به نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف
 فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان اگر در
 دین خدا باشند و با هم بر خط محبت حرکت نمایند و الله بجزی المحنین و لایق است
 بر سلطانی که در ملک او حرم الله است بل بر هر صاحب کللی لایق است که
 در حدود بلاد خود در کل قطع آن از اول تا آخر آن عمال گذاشته که اخبار خطوط
 آن ارض را از طرفی بطرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علوی

منظم است و اخبار چندین ماه را بمیالی و ایام معدوده مطلع میکردند ولی این امر عام فریاً
 که کل بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من عظیمه الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در
 آن ارض اسباب وصول خبر در رسیدن کتب در میان کل متداول باشد
 عباد الله زود تر بشرف هدایت مشرف میگردند و اگر نفسی بقدر تسع عشر آنی
 زود تر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ماعلی الارض را
 مالک شود و در راه خدا اتفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور
 آن نیز اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظم باشد ولی تا عام نگردد سرایت
 بخدام آن در گاه نمیکند مگر وقتی که کل بسیل وصول از برای آن داشته باشد و
 الا امر وزیم چاره است در نزد صاحبان حکم ولی چه شکر که مستضیض را بسیلی براون
 نیست و لایق است بر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع
 گردد و بسیل از برای کل باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیز اعظم باشد
 بسیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد بنظمی که در ملک ظاهر است والله تعالی المنظمین

الباب السابع والعشرون الواحد الرابع

حول البیت لایجوز بیه ومن اراد ان یرفع بذات علیه ان یاخذ و لو لم یرض
 صاحبه لان الله احق بملکه من عبد الذمی بملکه ذات سنین
 ملخص این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام
 حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اخبار مالکیت نماید زیرا که مالک تخیلی با استقلال
 خداوند است و اوست احق بملک خود از برای بیت نفس خود این است امر الله
 اگر چه کرده دارد نفسی که اظهار کرده او رضای خداست زیرا که بر او است که

راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار بکینت شیئی نرزد و تواند کرد و دانست

بیت المیقین الباب الثامن والعشرون الواحد الرابع

فی ان لا یجوز التعارج الی ذلک البیت الا بالغناء الذی لایری فی تسبیل من حزن و
 یوثی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب لمن یخدم رکن الاوّل والثانی والثالث و
 الرابع من البیت لیقتن علی انفسهم ولا یحلّ لهم ان یسئلوا عن ذلک الا ان یؤتی
 من یفد علیهم ویعنی عن المملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعن سیرق فی الطریق
 وعن لایقدر لمختار این باب آنکه امر میج شده الا آنکه مرتضین بسوی او در سبیل او سئلند و شوند
 برضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین بغناء تا آنکه محزون نگردند در سبیل او و بر
 هرنفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا آنکه بر او صعب نیاید و خود بر آن و خریدن از
 برای میت نمی شده تا آنکه کل در صین ظهور حق بنفشه فائز گردند بقای رتب خود و در
 صین بطون فائز گردند بجل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همیقدر که
 وافد گردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خداست که جزا دهد
 او را با حسن جزا و او را داخل جنت فرماید با عظیم عطاء و تکلیف را از نسا برداشته تا آنکه
 بر آنها شقی در سبیل وارد نیاید و اذن داده سگان ارض بیت خود را و مقربین بآن محل
 عزرا که در هر حول حج را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست
 و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نگیرد و اذن
 فرموده و افدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفی
 که در حول بیت برسد از خود ساکنند عطا شود که کل با مرقاغم بر رکن تسبیح قائم باشد که
 مدّل بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر و افدین بیت الله کمال

عزت را مرعی داشته و سوال از عطیه محبوب خود فرموده تا آنکه خود مکلفین تکلیف خود
 عمل نموده که اقرب بجز و علواست و نوزده نفس بالسویه موهبت خدائی را در هر سه
 تصرف نموده و بشکر محبوب خود شاگرد گشته و بر صریحهای ناموره که در نسخه عربی ذکر
 شده و سر اثر مرفوعه ملونه که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در
 رابع قرمز و ششونات محبوبه معتقد که باون عز و افدین و عز ایشان است در اسباب نام
 واحد صرف نموده که در کل رموز غیر تنابیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از
 برای استعداد یوم ظهور من طغیسه الهه هست که صین ظهور او بر حاجیان حجتی نیست الا بسو
 اون و بر حافظان بیت خطی نیست الا حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست
 الا خدمت او و بر هیچ شانی از شئون دین امری نیست الا امر او این است مراد
 اگر کسی درک کند و عفو از چهار ثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر
 آن و بر مالیک و خدام و صغار و من تبلی فی البیبل از فضل و رحمت خود تا آنکه بشعقی
 باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود که کل این احکام نزد مندرل اون بین الکاف
 و النون است لعل نفسی اخذ نماید در یوم ظهور مندرل او و در هر زمان از برای
 حفاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون
 در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اول و از برای او است وضع بیت و حال آنکه
 بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع بیت از برای عزت او است
 که بر اعناق کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امر الله نباشد
 و بهمان خاضع است از برای حقیقت اولیه و مظاهر سه او از یوم آدم گرفته تا امروز
 حتی آن نفسی هم که محجب میماند از طلعت حقیقت شب و روز با مراد او است که ساجد است

سوا از اول عمر تا آخر در رشته طاعت اوست و خود میداند از اعلاهی خلق گرفته تا ادنا
 اودن مثلا اگر امت عیسی تمسجده نکرده از برای رسول خدا صلی او امری که از عیسی
 بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا زیرا که طور
 عیسی در زمان خود همان طور حقیقت بوده و همچنین قبل از نظر کن و بعد بعد از مشاهده
 کن در هیچ شانی از برای هیچ شیئی نبوده نیست الا آنکه همان شئیت از برای
 نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده دست و لم یزل خدا را باو
 عابد است ولی خود ملتفت نمیکرد که اگر بشناسد او را بجله از کل خود منقطع میگردد
 بسوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنجا که
 نشاخته چکود در نار حجاب مانده و همچنین قبل از فرض کن و بعد بعد از نظر کن این
 است عزت الله که کل بعبودیت از برای او مستحسنند اگر قبول کند و حال آنکه
 قبول نمیکند الا از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر
 سه مالا نهضایه بر حول بیت طواف کردند و در سه آخر و اضع بیت خود بچ رفته که دید که
 ماشاء الله از هر فرقه بیچ آمده ولی احدی او را نشاخته و او کل را شناخته که در قبضه
 قول قبل او حرکت کرده و میکنند و کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است
 که عدد بعثت واحد بر او گذشت که خداوند با و با نجات فرمود در تلاء اعلی بانقطاع
 او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل
 در حق کل شده ولی کل خود را محجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتبا
 شرح سوره یوسف کل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه
 واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکند که همین تشرافی که حال این همه مصدق دارد

هفت سال در بجهت عرب بود و مصدق غیر از امیر المؤمنین علیه السلام بظاهر نبود ولی
 آن نفس چون نظر بحجیت حجت نموده موقن شده و نظر دیگری نکرده این است که یوم
 قیامت خداوند سوال میفرماید از هر نفسی با آنچه فهم او است نه با اتباع او نفسی را چه
 با نفسی صین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند و تبع او نیکند این
 است که کل نبغه مکلفند نه بغیره و در نزد ظهور من مطلقه الله اعلم علماء با اذنامی خلق
 یکسانند در حکم چه با آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محجب ماند این است که در ظهور
 بعضی با اتباع بعضی داخل ناز میگردد و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند اقلًا اهل
 فطرت متغیر نمیگردند و نظر بقرامت کنند بلکه نظر بمایعزیه العز کنند چنانچه آن نفس در
 صین ظهور نظر بحجیت کرد اگر چه رفیق نداشت ولیکن عند الله برحق بود ولی دیگران
 که نظر رفیق خود کردند محجب مانند و در آن سنده از حج واقعی که عرفان ندوت میت
 بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده و حج کرده با اشخاصی که در آن
 حول مؤمن بوده باد و بر طائفین حول میت بعدم تصدیق بحق او حکم غیر حق برایشان
 شده نه این است که نشینده باشند که اگر نشینده بودند مکلف نبودند ولی نشینده
 و چون اعتنا نکرده محجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله از
 ایمان محجب مانده که حج شانی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترجم بر خود کرده
 و یکت دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمیدانی
 که ظهور است که اگر بدانی نتهای دقت را میکنی ولی بشانی ظاهر میشود که توانی یقین
 بحقیقت کرد که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد والله خبیر الحاکمین

الباب التاسع والعشرون الواحد الرابع

فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد یحضرن التمریز عند تسعة عشر مرتبة لمن کین فی ملک البلد
 من نساثن ملخص این باب آنکه برنساء ان ارض و قرب او اذن داده شده که در
 لیل طواف نموده و در نزد سایر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تمجید
 و توحید و تکبیر خدا منگدگشته و رجوع بنازل خود نموده و عطای چهار شمال ذهاب در
 حق ایشان در غمراست از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند بوفود بر بیت و آنچه
 مایه تقرب ایشان است رضای اقران خود و حب ذریات ایشان است که اگر
 نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای
 او از هر طاعتی که با و تقرب جوید بسوی خداوند خود و خداوند امر سر نموده والدین را
 که در حق ذریه خود با منتحسای حتی که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند و اذن را
 حب خود خوانده اغظا مانع طغیسه الله و امر فرموده کل ذریات را با ابوبن و اینها
 و اولوالقربا به خود بر شتون ادبیه که داب آن زمان است سلوک نموده که غبار
 بر قلوب ایشان نمشته لاجل اجلال والدین من طغیسه الله و اولوالقربا و اولکل
 از برای یک نفس است که خلق میشوند و رزق داده میشوند و قبض روح میگردند و
 زنده میشوند و اوست مقصود لم یزل و لایزال در هر ظهوری با سمی ظاهر و در هر بطونی
 در اوج عزتی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الا الله گفت زیرا که آن
 آیتی است که دلالت بر آن کلمه میکند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر
 توحید خداوند عزوجل میکند ان کینونیت آیه هم دلالت بر ذات احدس و صده
 و صده میکند و ما من آله الا الله و انا کل له طائفون
 الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد ملخص این باب آنکه اول ارضی که محل ظهور جسد منطفیسه الله در او
 ظاهر گردد مسجد الحرام بوده است و همچنین در نقطه بیان سر حقیقت شهود بوده است
 و بر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده است چنانچه خواهد رسید میومی که
 محل طین الله احمد در شطری از شطآن ارض اعظم تسرار گیرد و محل صلوة مصلیان گردد
 چنانچه الآن در مکه ظاهر است که خدا دل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده عضو
 عشت بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که بانساب بطور جسد او این نوع
 مرتفع گردد که آن محل محل احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود ارضی
 اجساد ذاتیه مدله بر بگیرد و ارضی نفوس مدله بر توحید او و ارضی ارواح مدله بر تحمید او
 و ارضی افنده مدله بر تسبیح او که در اول نار محبت مشرق و در ثانی هواء و ولایت مرتفع
 و در ثالث ماه توحید مرتفع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و در انده سید کشتی ثم بیعید افلا تظرون

الباب الثاني من الواحد الخامس فی ذکر مساجد الثمانية من قبل العشر

ملخص این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که بیجده مسجد جدا جدا با اسم حروف
 حتی منطفیسه الله بنا کنند که مدله باشد از برای حروف حتی اول و در آنها تسبیح و تقدیس
 و توحید و تعظیم الهی را بجا آورند و در آنها بر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن
 اسراف نبوده و فیت گویا دیده میشود که بعد د اسم مستغاث در آن مساجد نترنمای
 مرتفع آویخته که مثل کوكب سما مشرق است و در اینجا حاضر شده مؤنسن بخدا آیات
 او و نماز گزارده ولی بر تسبیح از آن روزی که همین حروف بر میگردد بسوی جیات
 دنیا که اقلاً مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند

کل باسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد نموده و خود ایشان را با تکفانی که نسبت
 بایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در آن
 حضور بوده و قایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بودند
 هم راضی نشده بلکه از این هم تنزل نموده تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد نه این است که
 حجتی بر ایشان نباشد الا آن هم بهین حجت این مساجد برپا میشود و بهین حجت از قبل برپا شده
 که اگر دمن بر مساجد آنه نازل شده بود چگونه این همه مساجد برپا می شد ولی این خلق
 نظر بوجهی دلیل نکرده و از این حجت است که محجب میگردد از حق نظر میکنند می بینند
 خلق کثیر حج میروند ولی نظر میکنند که این همه در ظل چه شجره حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی
 راضی باین بیستقت در سبیل میشوند ولی چون مایه افشار شده لایشر میکنند و حال آنکه کل این
 همه خلق اعمالشان بواسطه ولتته علی الناس حج البیت است و همان کلمه در
 یوم ظهور من طغیسه التمامست و امروزت و در صین نزول فرقان بوده ولی چون
 می بینند در آن امر خود تسری ندارند این است که محجب میمانند از مبدء امر و بعد که
 از برای خود قرین بسم میرسانند و مایه افشار میشود کل میکنند و اگر همان نفس که امروز میکنند
 در آن یوم بود نمی شنید امروز را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجت
 است و همین قسم محجب مانده اند همچون در نهانی که از بحر حجت کتاب الله منع شده
 میرکنند و از نفس بجز محجبند این است که حکم ظلال بر خلق میشود و حکم شعاع بر مؤمنین از
 روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقران بگری اذ
 لا یری فیہ الا الله ذلک رب العالمین
 الباب الثالث من الواحد الخامس
 فی بیان عرفان النبیین و الشهور

مختص این باب آنکه خداوند عالم خلق فرموده کل سین را با مر خود و از ظهور بیان قرار داده
 عدد هر سین را عدد کل یعنی ۳۶۱ و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده
 تا آنکه کل از نقطه تحویل محل تا ختی ایستاده که بحوت ختی میگردد در نوزده مراتب حروف واحد
 میرنمایند و شهر اول را بهاء و آخر را علا نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و
 یومی را بهار حکمی قرار داده که سنه دین در این جنت با علی مایکن در امکان سنه ذکرند
 و در شهر اول که اشهر تبیح است خلق نارافنده موجودات میگردد و در چهار ماه بعد
 که اشهر حمید است خلق ارواح ممکنات میگردد که در آن رزق داده میشوند و در
 شش ماه بعد که شهر توحید است میسراند خداوند موجودات را نه موت جسمی بلکه
 موت از نفسی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهر بکبر است حیات میدهد
 خداوند عالم عزوجل اشخاصی را که از حب دون آن مرده و در حب او ثابت مانده اند
 و سه شهر اول نارائه است و چهار شهر بعد هوا ازل است و شش شهر بعد ماه حیات
 است که بر نفوس کلینی جاری میگردد از هوا ازل که او ممد است از نارائه و در
 شش ماه بعد متعلق بر آب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر ستر گردد و
 شمر اخذ شود و کل خلق هم سنگتر از این واحد در واحدند و شهر اول شهر نقطه است و
 شهر حی در حول او طائف و مثل او در بین شهر مثل شمس است و سایر شهر مثل مرآت
 هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و آن را
 خداوند شهر بهاء نامیده یعنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و او را مخصوص
 گردانیده بمن بطین سره الله و هر یومی از آن را یکی از حروف واحد نسبت داده
 و یوم اول که نور در است یوم لا اله الا الله است مثل آن یوم مثل نقطه است

در بیان که گل از آن خلق میشوند و بسوی او عود نمایند و نظیر آن را در نقطه بیان ذات
 حرف کسج قرار داده و آن را در این طور عرش من نظیره الله قرار داده زیرا که
 او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات باین نحو و او است که دیده
 نمیشود در او الا الله عزوجل و او است اول که باؤل شناخته نمیشود و او است آخر
 که باخر شناخته نمیشود و او است ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که
 باطن شناخته نمیشود و او است که شئیت کل از او است و شئیت او الله است
 نفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سید و شصت و یکم مرتبه توحید
 کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سما تقدیر نازل میگردد و الله علی کل شی
 حفیظ و ثمره این عرفان آنکه در این شعور که شانی از شون خلق است که کل مدل شد
 بر حرف واحد چگونه است دون آن از خلق حق که شی در خود شئیت نبیند الا
 بظاهر امر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور
 همین مظاهر اگر مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاهر را و در نزد آن خدا
 خاضع گردد اگر چه مثل این ظهور ظاهر شوند بقیص قطنی هذا ما یفیع المتقین
 الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسما الله او باسم محمد او علی او هاجمًا او فاطمه او الحسن و
 الحسین علیهم السلام لمحض این باب آنکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند
 نفوس خود را باسمانی که مدل بر او است مثل عزیز و جبار و امثالهما و بهترین اسماء
 اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا
 نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء متغنه و عباد الله و ذکر الله

این نوع هم بابی است که الی مالا نهائی می توان در آن عروج نمود و اگر در حیرت و
 ولایت و محبت بخوابد اسم گذارد از اسماء خمسہ تجاوز نکند و هیچ بن اسم محمد و علی اعظم
 کل اسماء است و اگر مکل اشغال و کور ترقی نموده شینا فشینا تا ظهوری که کل شیئی با اسماء
 الهی خوانده میشود که هیچ شیئی اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابہ است با یکی از اسماء حق
 جل و عز مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابہ است با اسم الله جل و عز و در این
 ظهور بسیار از این نوع تصحیح بسیار خواهد شد حتی آنکه اذن داده شده بکل که در یوم
 ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شیئی نمیکند الا آنکه مشابہ
 یکی از اسماء حق است جل و عز و اگر برسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم
 خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما بینها از اسم حق چه فرق میکند که طین
 مدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الا آنکه آن از برای او خلق شده زیرا که
 روح توحید کل شیئی را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند
 روح آن ارض ساکن میگردد و مثلذذ و اگر در آن دن نشیند مضطرب میگردد بشارتی که
 غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب میکند قیام آن را از روی
 خود و همچنین مثل در طین زده شد که کل اشیاء را توانی تعقل نمود طوبی از برای اهل
 زمانی که در هیچ شیئی اسمی اطلاق نکنند الا با اسم حق لایق است که بدء عوالم جنت گفت
 آن زمان را و هیچ شیئی بجنّت خود نمیرسد الا آنکه بمنتهای کمال در حد خود ظاهر شود
 مثلاً این بلور جنّت جبری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفشه در جنت
 است در جنّت تا وقتی که رسد بجائی که در صینی که نام جنّت دهن شعر بر او زده که
 یا قوت گردد آن وقت بمنتهی جنّت رسیده زیرا که وقتی که جبر بود بصیاء نداشت

و امروز یک قیراط آن اگر بحال یا قوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بهما دارد
 و همچنین کلیشی را تصور کن و کمال علو انسان در ایمان بخداست در هر ظهور و با آنچه
 از قبل آن نازل میگردند بی علم زیرا که در هر ملت علای از هر فن دارند و نه بغناء زیرا
 که همچنین ظاهر است که در هر ملت اهل غنا در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر
 بلکه علم علم بخداست و آن نیست مگر علم بطهور او در هر ظهوری و غنائی نیست
 الا بقرب سبوی او و استغنائی از مادون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالنسبه
 ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر نظورات قبل را ننموده که این متع است زیرا که از آن
 در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او باین مقام
 نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده و همچنین الی ما لا نهایه
 تصور کن امر خدا را و شکر کن او را بهر تجلی که فرموده در هر ظهوری که او است از
 شکر او که محبوب است نزد او و الله بیدی من یشاء الی صراط حق یقین و ثمه
 این امر این است که بتذکار این اسماء از سمیاتی این اسماء خارج نگشته بعل
 نفسی با تجذاب سمای اسم خود در این ظهور لایق اهمیت گردد که بدل برین بطنفسیده
 باشد نه بر غیر آن نه این است که بعض اسم محجب گردی زیرا که در این کور قائل
 سید الشهداء علیه السلام بعینه با اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من بظلاله
 شبه نیست که کل باین اسماء محبوبه نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر این
 ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از حجب وجود حق خلق شده که لایق
 اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا ظل افکنی است در تحت الثری که در نفسی فانی میگرد
 چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نمونیس با اسم رسول الله که اسمی در امکان از

ان بانا تر نیت نامیده شده و محبت مانند از محبوب خود و الله علی کلتی شهید و بکنه
 مثل من بطینه الله مثل محک است که فصل میکند ما بین طلای خالص از غیر آن
 مثلاً اگر کسی بجهاء الله نامیده شده باشد اگر بجهاء او که اول من آمن باو است ایضا
 آورد آن وقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میگردد و الا در نفسی خانی میگردد
 کانه لم یکن منه شیئاً مذکوراً

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لایدینون بالبیان و حکم رده ان دخلوا فی الدین الا فی
 البلاد التي لا یمکن الاخذ لمخص این باب آنکه در هر ظهوری آنچه ماعلی الارض است
 در ظل ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کل ماعلی الارض در
 ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الایاقت از برای آن
 دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نفسی نفس او بر او حلال بنوده
 چگونه مایضغ علی الحیوة مگر آنکه داخل ایمان باو شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه
 را که خداوند باو عطا فرموده بود از خود خود و همچنین در ظهور من بطینه الله هر نفسی بر
 صاحبش حلال نیست الا با ایمان باو و کل از کل گرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل
 دین او و این است فضل خداوند در حق خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد
 بجز و قهر داخل اسلام شده و فائز بثمره ایمان گشته و آنچه که نشده رحمت در
 حق ایشان نبوده چه الی الآن در نارمانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر
 مؤمنین بجز آنچه ماینب با ایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آن
 وقت حلال میگردد بر ایشان آنچه که خداوند با ایشان عطا فرموده از خود خود

و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث خزن
نفسی یا ضرر نفسی شود و ظهار آنرا بهم خداوند اذن فرموده مثل تجاری که در بلاد فرنگ تجارت
میکنند که برایشان است که بمنتهای وقت حساب خود را داشته باشند که ذلی از برای
ایشان واقع نگردد الا آنکه خداوند نصرت نسب نماید باقتداری که مقدر شود بر ماعلی الارض
چنانچه وعده فرموده که آن وقت کل در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگر چه خود
بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید و ایشان را از نارنجالت داده
مبدل بنور میفرماید و الله علی کل شیء قدير نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده
که امری از سما نازل شود که ماعلی الارض را داخل در دین کنند بلکه مثل آنچه در دین
اسلام کل داخل شده از آنچه ظاهر شده با مر رسول الله ص در هر طور می هم همان
قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت
و که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده با و امر قرآنی عمل کرده
بودند امروز ماعلی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده
ولی از بسده آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده و الله یضرب من یشاء بامره و الله قوی
عزیز ثمره این حکم آنکه در نزد ظهور من طغیسه الله کل ربی تبریت بیان شده باشد
تا احدی از مؤمنین بیان از ایمان با و خارج نگردد و اگر کرد حکم او حکم من لم یؤمن
بانه میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من طغیسه الله بر نصرت او
جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمی ماند مگر آنکه داخل جنت میگردد بل هیچ شیئی نیز
تقوس خود بوده که کل دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده
در صین ظهور او ولی قبل از ظهور هر کس قدر جوی تخلف جوید از امر او تخلف جسته

پناه برده بخدا از آنچه شمارا از بسده امر دور کند و اعتصام حبه بحبل او که هر کس اعم
ورز و بطاعت او در کل عوالم نجات یابد و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیة

من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التي تؤخذ فی ذلک الدین ان ین فی من شیء لم ین له عدل ان ینک
الانقطة البیان وان عزبت الشمس فلیحفظن لمطلعها عند من یجر لادونه وان مادونه
ذلک یؤخذ اولاً عن عدد الماء من بھا کلما ثم یأخذن منه الذین قد فتحوا باذن
والیهم کل علی قدر ما ینکفیه وان ما زاد لیبغین الی الفقراء ویصرفن فی البقاع
وان یؤتی کل نفس ولو کان اطفال فی بطن امه خیر من ان ینصرف فی البقاع موهبة
من الله انه کان وما بانعیاً

ملخص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین بطبع بلا می که
اختیار اسلام بخزده آنچه مال ین له عدل است حق نقطه بوده دست مادام
که شمس حقیقت مشرق با دراج میگردد و اگر غروب فرمود نزد مؤمنین از مؤمنین
بیان سپرده تا یوم ظهور حق که رد نمایند بسوی من بطحیره الله آنچه در نزد ایشان
است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل آنکه مال حجت خدا را علماً بغیر
اذن او گرفته و تصرف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند
جزای آن ناراست از برای ایشان کاشی لئله است و اقرب بخداوند
از نقطه مشیت کی است و آنچه قبل از حق حجت خداوند بر ذمه کسی تعلق گرفته
حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگر چه با علم اهل آن زن

بوده و تعزیر نموده در حق حجت خداوند که بلا اذن او بدگیری داده و معطی و آخذ هر دو
 در نازند چه آنکه صاحب اوصی و اوصی است بر آن چیزی که خداوند در سر آن موهبت باو
 عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که بغنا مستغنی گردد ولی هر
 کس خواسته که خود را از ناز نجات دهد خود داده و الا حجت خداوند غنی بوده و است
 و کل از بجز وجود او استند که خلق شده اند چگونه و ما تفرع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت
 است سؤال کرده میشود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی باذن گئی کردی
 همین حرف از برای او شده است از هر عذابی نزد او ولو اعلم اگر روح ایمانی در او باشد
 و الا هزاران هزار که آیه کلشی باکث الا وجهه را بشنوند گویا نشینده اند کلمه ولی نزد
 عارف باشد اگر کل ماعلی الارض را دهد نزد او بستر است از اینکه یوم قیامت سؤال
 کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده و غنیر عالم کن له عدل
 بقدر بجا ما از کل گرفته میشود و از قبل حرف واحد ترویج اهل بیان میگردد از
 اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود و بعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید
 هر نفسی را آنچه شان و لایق او است از موهبت محبوب او و اگر زیاد آمده صرف
 بقاع نامور بجا میگردد یا آنکه بکل اهل بیان سهمی عطا میشود اگر چه طفل شش ماهه باشد
 در بطن امش در شرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع
 اگر مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این
 باب و نمره آن اینکه در یوم ظهور من بطن خیسره الله آنچه کل ماعلی الارض شییئت دارند
 از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را شناخته که آنچه از اول
 ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دنیا و چه دنیا قدری جفا

نموده که بر او عزنی وارد نیامده از عید خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدر فرموده
از او ممنوع نه داشته از کل مالم کلین له عدل که مالک نیگردد چنین شئی را الا او زیرا که او است
آیة لیس کمشله شئی خداوند و هر شئی که باین وصف در صقع خود رسد لایق اوست نه
دیگری از ذروه علو گرفته تا منتهای دتو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خاطر مبارکش
حزنی وارد نیاید از خلقی که بچود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کلشی زیرا که
کلشی با دشمنی شده و همچنین رضای او معادل نمیشود با رضای کلشی زیرا که رضای
کلشی با خلق شده قسم با او که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده نیست که بکث
اشاره طرف او اعظم تر است نزد خداوند از عمل کلشی اگر با علی علو امکان خود رسیده
باشند زیرا که وجود کل با او است چگونه و عمل کل و همچنین الا قرب فالاقرب من
حروف الهجی ثم الاسماء والامثال ثم النبیین والصدیقین والشهداء والمقربین
کل علی قدر ما قدر له لکل درجات من عند ربهم وکل له عابدون و اگر آیه لیس
گنشله شئی نزد مؤمنین بیان نتوان حفظ نمود و متغیر گردد فرض است بر ایشان
که بجهت آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از بهر الهی
مانه برداشته باشند تا آنکه سنت گردد در مابین کل که کل از کل باین منج منفع گردند
و همان نیروی که جانی که حجت خداوند این نوع عمل سرمایه دیگری تجاوز نماید زیرا
که در او امر او کل فضل بوده است و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یشرین من کل شئی ممن لم یدن بذک الالدین
لان اذا خرج من ملک هذا ودخل فی ملک هذا یطره اعظما لنبه ذک الالدین

مخص این باب آنکه موهبه خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کل ماعلی الارض را میداوند
 سبیلی بسوی او نداشته و آن این است که بقطع نسبت از دون مؤمنین بیان و
 وصل نسبت بمؤمنین ظاهر فرموده مابین ویشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً
 اگر گلی بریدی یکی از نصاری باشد بمنقدر که بمؤمنی دهد فی الفور ظاهر میگردد و اگر رود
 کند مادامی که درید او است حکم اول جاری میگردد و بمجرد انتقال ظاهر میگردد
 اگر چه سبب فصل هم هم رسد که کیت نفس دون مؤمن بدیه از برای مؤمنی فرستد
 از حیثی که ذکر میکند که این از برای فلان مؤمن است ظاهر میگردد اگر چه سبب معدود
 بگذرد تا آنکه بان نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شئی
 نیکوئی هست مؤمنین بیان تحسین نموده لعل یوم ظهور حق شئی بمحض مالک وجود خلق
 رسد که محبوب او افتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشخ است
 از بحر لطف جود او دان الله جل و عزم یوصف باللطف و انه هو اجل و اعظم من ان
 یدکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لایقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کل الاسباء و
 الامثال تسهّلون الباب الثامن من الواحد الخماس

فی ان کل نفس ان یقرء آیات البیان و عدم جواز نقصان عن عد الواحد و من لم یقدر
 یقول الله الله ربی و لا اشکر بالله ربی احد تسعة عشر مرة لمخص
 این باب آنکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه بان چگونه هر نفسی در حدی
 واقف و شانی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این جسد هر چه میجویای
 غوص نموده و آلی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده و لکن قرانت آن را
 از روی روح در میان نموده هر قدر که فوآدت تلمذ میگردد تلاوت نموده و کتر از

عدد واحد از آن داده نشده شمران این است که از مظاهر واحد تجاوزه نموده لعل
 ببرکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت به هدایت ایشان مهتمی گردید
 و کل بیان را مثل مایه فرض کن که کسی بکسی میسر به تجارت کند مالک آن من ^{نظیر} الله
 است که بنفوس مؤمنه بقطه بیان سپرده که با تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که
 اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نکوید بهر جزئی حکمی ببالانهای نفوس در آن متجرب
 هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی سله طهارت قرآن را درس گوید چگونه بآن
 تجارت دین و دنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب از مردم پس
 بگیرد همه خود را عیال میکنند و در یوم ظهور من ^{نظیر} الله تصور کن که این جنت را بر
 پانموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و
 یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب
 وجود خود را و مایه فرغ بر او را از مال خود ممنوع کن چنانچه آن روز هم مثل امروز می بینی
 در بیان یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه و همه
 باین اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محجوب
 چه یوم ظهور من ^{نظیر} الله الی مالانهای تلاوت بیان میشود ولی از منزل آن محجوب
 ولیکن تصور نمیکنند که در صحن نزول بیان مثل صحن ظهور او است چنانچه صحن نزول
 قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمیکنند چون امروز می بینی عزیز است کل با اسم عزت
 او مفتخرند ولی همین شمران بود که در مسیت و رسال نازل شد و ظاهر است که در
 آن روز نسخه لایقی تمام نشد و الا امیر المؤمنین علیه السلام در ردای مبارک خود مسجد
 نمپ آورد بآن نحو که مذکور است قسم بذات اقدس الهی جل و عز که در یوم ظهور

من بطیفسره الله اگر کسی یک آیه از او شود و تلاوت کند بهتر است از آنکه هزار مرتبه
 بیان را تلاوت کند قدری نقل نموده ببینید که امروز آنچه در اسلام است در جبرئیل
 منتی میگردد تا بمبداء که کتاب الله است ختم میشود همین قسم یوم ظهور من بطیفسره الله
 را تصور کن که مبدء دلیل برید او است و محجب بشون مؤتلفه شو که او اجل از آن
 است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله و او بنفسه حجت است زیرا
 که کل از ایتان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم نطق و نحو و صرف و فقه و
 اصول و امثال آن هستند که اگر مومن بکتاب الله نباشند حکم و دین ایمان بر آنها میشود
 پس شمر در نفس حجت است نه در شئون مایض و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده
 مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند من بطیفسره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور
 خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نماید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع کفنه الله ربی
 ولا اشرك بالله ربی احداً که اگر از روی بصیرت گویند باریب در یوم قیامت
 ممتدی بهدای حق خواهید شد و ثواب کل بیان عطا کرده خواهد شد و الله یوفی
 الفضل من یشاء من عباده ان کان ذا فضل عظیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی ان ینکر فی کل شیء اذا اراد ان یتعلما اسم من اسماء الله سراً و جهرأ و التماماً
 ملخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئی شییئت ندارد الا بالله عزوجل و یومی از برای
 او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که مافی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد
 و آن وقت لایق میگردد که اسم الله بر او ذکر شود در حد او نه در فوق رتبه او و
 از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کل شیئی را بمنتهای کمال خود ظاهر

گردانند اذن فرموده ایشان را که هر شیئی را بحروف اسم او با اسماء الله جل و عز
 خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئی نمیرسند الا طلعت ظهور شیئت را که در او دیده نمیشود
 الا الله مستقامتی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نه بنید الاسبوح و در نون
 او الا نور را و در کاف او الا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه خطور کند تقلب او یا کند
 التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان گوید یا تقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذكر بسم الله
 الا مانع الا دستس ذکر کند که خداوند جل و عز از او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده
 در این امر که هیچ شیئی در او دیده نشود الا من لطیفه الله که ببدء اسماء و صفات الهی
 است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت بیج صاحب انبئی اظهار انیت خود کند و در خو
 نمینند الا او را که او قائم با و بوده دست نه این است که تواند او را در خود
 بلکه مثل او مثل مرآت است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال آنکه
 شج او است کل ما یقع علیه اسم شیئی را در نزد من لطیفه الله همین قسم تصور کن ا
 عالم مجرد گرفته تا منتی الیه متحد که آنچه در او است از شج شمس ظهور او است قبل
 از ظهور او زیرا که لم یزل عنبر او ظاهری بنوده و نخواهد بود و دست میدارد یو
 که ظاهر گردد نه بنید در علم خود الا آنکه کل بمنتی الیه کمال خود در بیان عروج نموده
 نیست ذره طینی در قعر بحری الا آنکه او مالک کشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او
 و کل مرایانی کشته اند از برای استعداد طلوع شمس که بجزد اشراق ضیاء او که آید
 او است کل دلالت کند بر او این است ثمه این حکم اگر نفسی تعقل نماید و

ینور قلوب عباده المتقین

(الباب العاشر من الواحد الخامس)

ان الله قد قدر الیسا کل للرجال والدوائر للنساء یکتبون وکتبتن فیها ما یثابون من البیان
 لمخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان
 آنها را منت گذارده و آن یکی است از برای رجال که ظاهرا و باطنا او داد
 است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر
 کس هر چه تواند از بجز وجود او اخذ کند که آنچه در آن یکل نوشته شود اثر آن در نفس
 آن نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة و از برای مظاهر باده دایره
 قص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده و هر واحدی را
 واحد که بدل باشد بر حروف لله بان لله مافی السموات والارض و ما بینهما والله
 بکلی شیء محیط تا آنکه بر صد ورافنده ایشان قص شمس حقیقت متجلی گردد لعل در یوم
 ظهور آن نیز اعظم دلالت بکنند الابرار و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند
 در او از کلمات مشرق از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن
 نفس ظاهر میگردد الحرف بالحرف والنقطة بالنقطة اگر چه بدین دایره بر آن نبی
 است که امیر المؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمات را نموده و نقطه
 فرد و در ما یؤخذ حی و در الف قیوم و در بای سلطان و در جیم قدوس ذکر نموده و
 از این جهت است که بسم الله الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تکبیم
 مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر آنچه از آن بحسب وجود
 منتشر گشت کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر شئیت الله بر حسب بیان آنها
 جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کل بیان خلق عالم اکبر است
 و هیچقدر که در یکل یا دایره ظاهر شد و از حد ما تجاوز ننمود لعل در سنین خمس ظهور

من لطیفه الله بشرف ایمان بان شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در بیاض و دوائر
 نوشته شده تجید او است و تزییه او از آنچه غیر دوستان او میگویند و اگر کسی
 نزاد او باشد از عطیه جود او و ثمر آن را ظاهر نگردد اند در خطوط خمس یا ست یا بیست
 واحد چگونه در حق او ذکر مژ شود و حال آنکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای
 این است که کل اهل بیان از حد و خمس بیرون نروند زیرا که در یکل خمس محیط بر او
 است و در دایره او حافظه است این است مراد از نزول او لعل مردم
 باین دو عطیه عظمی و موهبت کبری در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم اولو الهیاض
 در او اولوالد و ائمه در او و بکله منقطع گردند اگر چه کور اگر ترقی نماید خمس سینجس
 شهر خواهد رسید بل بحسب ابوع بل بحسب یوم بل بحسب ساعت بل بحسب دقیقه بل بحسب ثانیه
 از ساعت و هر قدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که بوده بین مشیت و مائشسته
 بینویت غلت بل لم یزل قد خلق الله بینا بینوئیه الصفة مثل النار و احراقه میشود
 که نار تحقق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستغنی گردد و نور او نور کند
 آنکه که در آن مستغنی گشته و همچنین تصور کن کل امثال محبوبه را از جوهر وجود گرفته
 نامتی الیه حد حدود و نظر کن در بیچ شان در کل این دوائر و بیاض الایکلا واحد
 مثل آنکه آن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمیشود الایکل رسول الله ص که اگر او
 نبود کینویت او نمدوت نیگشت در ایمان باو و نظایر او و آنچه از قبل الله بر او
 نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشایخ کن بعین یقین این جوهر واحد را که سار
 است در کل شئی که اگر در یوم ظهور من لطیفه الله در یکی غیر یکل او دیده شود آن
 بنف محجب از او شده ولیکن او اظہر است نزاد او از خود او باو و آنچه میکند قصد

انمکنند آلاورا اگرچه درصین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کله ان
 اتم تعلمون (الباب الحادی والعشرون الواحد الخامس)

فی صلوة المولود والمیت یکبر خمس کبیرات فی صلوة المولود ویقرء بعد الاول تسعة
 عشر مرة اناکل بالله مؤمنون و فی الثانی اناکل بالله مؤمنون و بعد کبیر الثالث
 اناکل بالله محبون و بعد الرابع اناکل بالله ممتنون و بعد الخامس اناکل بالله راضون
 و یکبر ستة کبیرات فی صلوة المیت یقرء تسعة عشر بعد الاول اناکل لله عابدون و
 فی الثانی اناکل لله ساجدون و فی الثالث اناکل لله قانتون و فی الرابع انا
 کل لله ذاکرون و فی الخامس اناکل لله شاکرون و فی السادس اناکل لله صابرون
 لمخص این باب انکه آنچه حکم خداوند عالم باصالت نازل فرموده موهبه است از
 قبل او از برای من بطیغره الله وکل بالنعی در ظل ظلال احکام الیه وارد میسایند و
 از آن جمله اذن فرموده در نزد من مولودی چه ذکر چه انشی صلواتی مرتفع گردد به
 پنج کبیر تا انکه اسم الله بر آن ذکر شود لعل اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از
 مؤمنین من بطیغره الله گردد و هم درصین صعود او بمقام خود حکم فرموده بشش کبیر
 در صلوة واحدی تا انکه مدلل باشد که بدء آن از ناء بوده و رجع آن الی الواو است
 لعل یوم قیامت با قول من آمن من بطیغره الله ایمان آورد و شؤنات ملکیه او را
 محتجب نگرداند زیرا که این امر بغایت عزیز مؤصدین صعب است چه با آن
 نفس معروف نباشد و کل خود را معروف میدانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج
 شجره حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت نماذ آلا آنچه ظاهر است و حال انکه
 کلاً باعمال تسران عمل میگردند و حال انکه حکم دون ایمان در حق آنها در صدر اسلام

جاری گشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس داخل در
 باب شد بباب از روی بصیرت نجات یافت باین عل نه باعمال دیگر زیرا که آن
 نفسی است که بدو کفایتی از او است بآنکه و عود کل شی بسوی او است بآنکه چه
 کم نفوس که از زمین ظهور شجره بیان نظر بفرغان خود نموده و از آن محتجب گشته
 و حال آنکه عند الله کل مکلف بوده بآنچه مکلف شده اند و نزد خداوند اعلی و
 ادنی سواد بوده و هست و امروز که می بینی که کل مؤمنانند با میر المؤمنین علیه السلام
 بواسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبت او پرورش نموده و الا اگر
 همین نفوس در صدر اسلام می بودند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده میدید
 چنانچه در این کور که خداوند منت گذارد بر مؤمنین بعد و اسم رحمن از برای او
 شون محبت بهم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر با دمتی بگشت امتحان
 مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقل از کبریت احمر است امر باین صلوات
 از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب گردد بعد کل اعتقاد
 نموده ولی در یوم ثمره ظاهر میگردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که
 بنفسی که عقد قیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند آنچه که در امیر المؤمنین
 شنیده خود متحن نگشته و تا دیده گنبد طلا و عزاورا در نزد کل دیده و اگر در یوم
 واقف می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال آنکه آن
 روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حق ایشان نموده این است بده
 اختلاف در هر طور ی طوبی از برای نفسی که ناظر بآنچه حجت بر آن محبت میگردد
 شود که آنوقت اقرب از لمح بصر اگر من علی الارض خواهند داخل در حجت

میگردند با بواب آنها و می بینند صراط را که اوسع است از باین سماء قابلیات
 و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم
 نلغزیده و دستکش بجل کتاب گشته که با وی است کل منقین را و الله سید و کلینی
 ثم تعیبه و ان الی الله کل یرجون

الباب الثانی والعشرون الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم لمخص
 این باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم میگردد
 این هم محکوم بحکم میگردد و الا آنکه تلذذ میگردد یا سئالم او است باین جسد نفس این
 از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق
 او بتهای حفظ او که آنچه سبب کرده او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش
 خود ناظر است بر این جسد و اگر عرش این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر
 در این را مشاهده کند بر او وارد میآید آنچه وارد میآید از این جهت است که
 امر باعظام و احترام آن بغایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور
 گردد که شیئی که سبب کرده جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه نماید این است
 ثمره این امر که لک من الله علی من یشاء من عباده انه هو المبین القیوم و اذن
 بخاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی دارد دنیا
 و از نا محجب و در ظل نور مستقر باشد و هر کس برید آن باشد حاتم که اسم الله بر
 او منقوش باشد اگر از مومنین میمان است و عاقلین بجد و آن حق است
 بر خداوند که او را داخل در جنات خود نماید و از فضل وجود خود آنقدر بآن

گرامت فرماید که راضی شود و من اصدق من الله حدیثا لو انتم بالته و آیاه توقون
 مژه این حکم آنکه چون عود کل بسوی مظهر کبیر میگردد که عنصر تراب ذکر میشود در آن
 و منتهی عروج تراب اول رتبه او جبر است تا آنکه منتهی رتبه صفا که حد بلوریت هست
 رسد که آن وقت اسم صمد در حق او ظاهر شود لعل در حین عود کل در حین اجساد
 جوهریه ذاتیه مستقر گردند و مدخل بر حق شوند تکبیر او و الله بید می من یشاء بامر آن عزیز
 الباب الثالث والعشرون الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیة لاموات علی ما امر فی البیان

بمخص این باب آنکه بیچ فضله من الله در حق عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده
 ایشان را بعبادت خود و تعلیم ایشان فرموده بتبیح و تمجید و توحید و تکبیر خود را و
 اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود متضمن بر اقرار بوحدهیت
 او و عدل و این خلق و امر از برای او است و تسرار بنقطه آئینه و حروف حتی او
 و اظهار حب بمظاہر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد
 محبوب او و آنچه که متنش دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند بمن نظیر آن
 که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او
 نازل شده و حفظ آن با وراثت او است که یاد بیدالی من بطیفره الله رسیده بر حسن
 خط و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهور می مبسین است و حفظ ما بینما نزد کل
 اسهل از هر شیئی است ولی فتمای دقت نموده که الیعاذ بالله ظهور حق نشود و او
 محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور
 حق بر نفسی بیشینه مغتر است ولی نمیداند که مایه اغترار او یا نزد آن حق است

از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت بخود نمیدهد از جهت علو ظهور خود مثل ظهور
 رسول الله ص که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را بان ظهور
 معروف کل نفرموده و الا شبه نیست که اهل بیان با آنچه دین ایشان ثابت شده
 بحال مابین عمل کرده میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است مثل آنکه کل دین
 موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در این ظهور ظاهر بملکت که با مر قبل او
 این کلمه را میگویند در حین موت میگویند ولی نظیر این کلمه که مدل علی الله هست در
 حبس بغیر حق مستور این است که کل اعمال جساء منثور میگردد همین قسم کل کتاب
 وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند بوجدانیت خواهید داد و
 خواهید گفت لا اشرك بالله شیا ولی یوم ظهور نفوس خودتان منظر شرکی است
 که نفی کرده اید و طغنت نیتید این است که کایت دفعه دین خود را باطل میکنید
 و مشرک گردید قدری حشم بر خود نموده که علی که میکنید از روی بصیرت باشد
 لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که بسد این کتاب من الله هست
 ولی بمانطق به النقطه در رجوع آن الی الله است ولی بما یرجع الی من عطفه الله
 چه بسا که مینویسید ولی بکسی که می نویسد نمی شناسید و او خود را بشما می شناسد
 بجهتی که دین کل بر پا است ولی حجابهای انفس خودتان مانع میگردد مثل آنکه
 امروز کل اهل قسده آن با مر قبل او عمل میکنند ولی از محقق امر محتجب مانده با وجودیکه
 حجت او امر قبل را مشاهده مینمایند بنحو اشرف ولی طغنت نمی شوند نه این است
 که آنهمانی هم که این کلمات را می بینند طغنت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان
 میکنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلعند بسوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری

هستند که در آخر آن ظهور با علی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع میشود آنچه واقع میشود
 والله بصیر بما الباب الرابع والعشرون الواحد الخامس انتم تعلمون
 فی بیان آن المطرات انواع و هی النار والهواء ثم الماء والتراب ثم کتاب الله
 ثم النقطة وآثارها ثم ما قد ذكر الله عليه ستة وستين مرة وما يحفظه الشمس وما
 يتبدل كميونيته ثم كل من يدخل في ذلك الدين فاذا ايطر وكل ما نسب اليه ثم
 ما نزل من ايدي غير اهل ذلك الدين الى ايدي اهل الدين فان قطع النسبة عنهم
 واثبات النسبة اليهم لطيفه

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از فضل وجود خود امر مطهریت مظاهر محدود فرمود
 که اگر نفسی کل ما علی الارض را فدایم داد بیلی بر یکی از آنها داشت و کل ما بر الله
 من عند الشجره از مطرات گشته که حتی واقع امر الله مطهر است نه نفس شیئی بلکه
 شیئی عرشى است از برای آن امر که آن امر آن شیئی ظاهر میگردد کسی که کلام
 او موجد مطرات است بسین که در حق عناصر جوهریه که مثل علی الله هست چه بگویند
 اگر بذهب خود هم حکم میکردند سخنی بر ایشان وارد نیاید ولی خود از شدت
 احتیاط از بسکه آب استعمال میکند مرکب میگردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطر است
 است راضی نمیشود که حکم طهارت کند مثل او و مثل نفسی است که قتل شده است
 را متحمل میشود ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر
 چه اسم حیوانیت هم لاین نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بعضی نمیرساند ولی
 اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطرات تا اینکه دلیل باشد
 از برای طهارت من لطیفه الله و ادلاء عزاد ولی کی است که نظر بفره و مراد

خداوند فرماید اگر کور قرآن میکردند امر باینجا نمیرسید گو بر بیان هم خداوند عاقبت ایشان
 را حفظ کند که از مقصود محجب نمانند تا بر آن امری وارد نماند و الا شئون دین
 در هر ظهوری در جای خود حق است مثل آنکه ظهور رسول الله ص که شد هر کس داخل
 دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن بچیزی که این شئون در ظل آن واقع
 میشود که ایمان با او باشد این است که هر کسی شأنی را گرفت و از بسبب و محجب مانده
 اگر علم بمسبب از برای کسی هست و جعل با موفق گشت شئون دنیوی و دنیوی در آن
 ظهور از برای او است و الا فانی میگردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و
 منطاهری که مظهر است اول ایمان بیان است که مبدل میفرماید جدا و را
 بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله است همین قدر که تلقاء آیه از آن واقع شد
 نشینی که عنینت در او نباشد ظاهر میگردد ثالث اسم الله است که شصت و شش
 مرتبه که الله اظهر بر شئی خوانده شود ظاهر میگردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان
 و وصل آن بابل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کل امار او ششم
 عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ماییدل کینونیه که کل اینها در وقتی است
 که عنینت در آن نباشد و دمی که از زمین میآید بواسطه خلال یا سواک اذن دلو
 شده و عوض شده ولی در هر حال خداوند دست میدارد مظهرین را و هیچ شان
 در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت و پامی حیوان
 که در یارش راه رود و داخل در حیره گردد عسر آن برداشته شده و خداوند در
 بیان دوست نمیدارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریجان را و دوست میدهد
 همه کل با منتهای طهارت معنوی و صورتی در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود

ایشان کرده نداشته باشد چگونه ددگیری و باسی نیست بر نفس مصلی اگر شر حیوان
 نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ میاورند و دسته های عاج و استخوان و امثال
 آنها کل اینها از برای این است که مردم در سه رحمت خدا باشند لعل یوم ظهور
 حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شری احتیاط کنند و نماز
 خود را اعاده نکنند ولی سین فتوی بر محقق دین پرداخت کنند چنانچه هر کس در کور قرآن
 قبل بود این معنی را مشاهده نمود کل آنحضرتی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات تقیاً
 دین را می نمودند و همچنین در کور بسیار هر کس بوده بجهت های کمال این مطلب را مشاهده نمود
 که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حق که اصل
 دین باون ثابت میگردد اگر نوشته بود نفس حیوانی بود بلا مودی و حال آنکه خلا
 بر حق نوشته باین چیزها خود را از حق محجب نداشته و مغرور باین تقدسات گشته
 که عند الله بیاهنور میگردد الا وقتی که مقترن شود با بیان بحق گاه هست در
 پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء میکند که کل شونات احتیاط
 دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا آیات او تأمل میکند و اگر نفس
 تأمل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند و بر کسی که کلمه توحید که اصل
 دین است از بحر وجود او طالع میگردد کسب میکند آنچه که قلم حیا میکند از ذکر
 اون ای اهل بیان نکرده آنچه لاهل قرآن کردند اظلا بهر جا که عروج میکنید در
 امثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر نفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل
 یوم ظهور حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این
 است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس

حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را همینقدر که شاه پند بر نفسی دون
 اظهار حب خود را از او لعل از بحر وجود و فضل خود او را داخل با میان بخود فرماید و منت
 گذارد بر او بگذرد اگر چه خودش نشود چنانچه در صین جزا در این قیامت نفوسی
 که از ایشان چیزی ظاهر شده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد با آیات خود و حال
 آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا دادنا است که گوی او جنبه شود از جزای حق او را
 والله بحضرت المحسنین

الباب الخامس والعشرون الواحد الخامس

فی ان ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب

مختص این باب آنکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود
 و آنچه دلالت بر او میکند از شمس مجلیه در مایا از شمس جود او بگذرد او کل را
 خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و
 میدارد که تلطیف از آن را در نهایت کمال ظاهر سازند در مقام یسرنه در مقام
 عسر و عمره آن اینکه کسی در حق آن نسیر اعظم و ادلای او دون خلوص طهارت نکند
 که کل مطهرات از بحر وجود همین نطفه اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب بوده که بر
 هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج میشود از ایمان لعل
 بر منظر حق در مابین آنطورین حزنی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن
 تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مد علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده
 و حال آنکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامی
 که خود در عقبات بوده یومی که مرحوم سید ص ۴ بمنزل آمده در صین رجب صاحب

منزل امر بغسل بانی که بدان شجره طهارت باور سیده بود نمود و حال آنکه در شریعت
ایشان دو کشتی یابس در حین اقرآن کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که
از حکم دین خود تجاوز نمایند بزعم احتیاط و حال آنکه اصل میسرود چگونه که
فرع باقی ماندان یا عباده الله فاتقون

الباب السادس والعشرون الواحد الخامس

فی ان الله ما لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقه یحضر بین یدی الله وان صین
ما ینرب اذن من الله لکل نفس ان یمیکه الی ان یطلع الشمس من شرقها فاذا
لا یحل علیها یعنی ان یرد الیه عدد الواحد لافوق ذلک ان یمیکه والا
لا یکلف بهذا وان کان من احد ینخرج من یدی من صنع لم یکن له عدل فاذا قد عفی
عنه فضلا من الله فی حقه ان کان غنائه من ذلک والا لیزمه لان الله قد
افناه من ملکه من محل آخر لا یضطر بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلا من الله علیه انه
فضال کریم مختص این باب آنکه اعظم چیزی که خداوند دست میدارد که در میان
اهل بیان ظاهر شود حسب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در مقامات معرفت
یا اصول یا فروع یا ظاهری یا باطن یا اول یا آخر ترقی یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند
زیرا که هر کس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف است خوب است
و اگر نفسی در بیان رد نفسی از اهل بیان کند بر او واجب میگردد و نود و پنج مقال از رد
که رد کند بسوی من لطیفه الله نه غیر او کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا با و بلکه
ما بین خود و خدا بر ذمه او متعلق میگردد آن شمس حقیقت میخواهد عفو میفرماید میخواهد اخذ
یکند مراد خداوند از این حد این است که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند

بذکر دون ایمان و الاهدجات هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر مو
 که هست اگر از برای خداست محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنی مسئله فروغ
 واقع شود و چه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم ظهور حق کسی دون
 ذکر محبت در حق آن نبی اعظم راضی نگردد لعل باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت
 هلاک نشوند و بجهت او که جوهر کل ایمان است نجات یابند و چون که او است
 آیه لیس مسئله شیئی خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او باین
 حد رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
 آنچه که لایق او است از ملک او الا باذن او بعد از ادای مظاہر و احد از او و از
 حین غروب اذن داده شده بر مومنین که از قبل او خود مستملک شوند و شاکر شوند
 بموجب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر شانی
 صبر در او الا و آنکه رد کند بملک او از ملک او آنچه که بمقام کمال رسیده من
 کل ما قد بلج الی منقی صدّه من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهور
 و من لم یوف بامراته یوم ظهور الحق ان ینع قلم لیس له عدل فعليه فرض خمس و تسعین
 مثقالا من ذهب لئلا یقدر ان یحب من امراته من احد ان ینفق فی دینه و اذن
 داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او
 شیئی نباشد تا آنکه کل در سه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در
 حین ظهور رد کند بملک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در
 امر او خواهد نمود کدام عز از این عظیم تر است که ملوکی باطاعت مالک خود مفتخر
 گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا او غنی مطلق بوده

از ما سوای خود نبض خود و کل از بجز خود او خلق شده اند و بر دو کف فضل و عدل او
 هستند و لله ما فی السموات والارض وما بینهما والله غنی منیع نه این است که آن
 نفسی که منع میکند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شان نمیخواهد عمل کند الا از برای
 خداوند الا او آنکه محبت میگردد در نزد هر طور ری عرفان رضای او را این است که
 باطل میگردد آنچه که بجان خود لایق میکند و الا چیزی که باطل میگردد از کثرت خداوند بیرون
 نرفته و لله است کفیشی و از این سر است که هر چه بر حق دارد میآید از او است
 و از برای او قصد میشود ولی چون صاحب او محبت گشته بر او وارد میآید نه این است
 که در حین احتجاب حجت الله در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم
 بحکم نمیگشت در حین ظهور رسول ص حجت الله بر ال انجیل بالغ بود و موعود ایشان بجان
 حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محبت مانده باطل گشته اگر چه آنها بر قلب
 خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و
 حال آنکه امر ظاهر است این قسم میگردد که در نزد هر طور حقی سلسله ظهور قبل
 بجان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محبت میمانند و خداوند منت میگذارد
 بر هر که خواهد بهدایت خود زیرا که آن هدایت اعتراف است نزد خداوند از هر
 چیز زیرا که هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده نیست و هر گاه او باشد
 و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده نیست و از برای او در حجت آنچه با او وعده
 شده خواهد رسید زیرا که خلق حجت را مثل خلق کاشیته فرض کن آنچه ما میکنیم در
 امکان او است خداوند در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر سر شینی قدیر
 کل شینی محیط و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون

باب السابع والعشرون الواحد نحاس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یدکر اللہ فی کل یوم خمس و تسعین مرة اللہ ابھی
 فی یوم الاول اللہ اعظم فی الثانی الی ان منتهی باللہ اقدم فی یوم التاسع و العشر فی یوم
 الاشر لمختص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر
 نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید اللہ ابھی یا اللہ اعظم یا اللہ اظہر یا اللہ انور یا اللہ اکبر یا
 امثال این نوع کلمات ممتد لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه
 بشرف هدایت آن نبی اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت
 حروف حق متمدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادله بر آن محجب گردد زیرا
 که مثل این اسماء مثل کینونیات ادلاء علی اللہ است همین قسم که این حروف
 دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این
 کینونیات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعمت کرده شود نه
 این است که حروف واحد از حد شایستگی خود تجاوز نمایند زیرا که سبب از
 برای احدی بسوی ذات ازل بوده نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است
 و حروف واحد ادلاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الا اللہ و حده
 و در مقامی که آنها دیده میشوند خلق الله اند و در مقامی که دیده نشود در
 ایشان الا اللہ آن وقت حروف حقه ان یا عباد اللہ تتقون که در آنها غلو نموده
 اگر چه هر چه غلو کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هر چه دنو کنند در حق ایشان
 در اقرار عبودیت ایشان بوده دست ولی علو ایشان بر آیتت افنده ایشان
 هست که دلالت نمیکند الا علی اللہ و حده از این جهت حروف تسبیح و تمجید و

تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی بایشان که حین
نظر محجب میگرددی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی آلا الله را در آن
کینویات هم مشاهد نمیشود آلا الله قل کل خلق لله وکل له عابدون
الباب الثامن والعشرون الواحد الخامس

فی البیع و الشری اذا تحقق الرضاء بینها باتی نحو کان ولو کان بنفس العمل یصح البیع
و الشری من صغیر و کبیر و یجوز التنزیل بین من یتجر علی ما یرضی بین مشتری و البایع
و هو الی اجل علی بهاء وان ینقص له بهاء

لمختص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری تحقق رضا بینها و اذن
فرموده صغیر و کبیر و ضرر و مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین
بیع و شری صحیح میگردد در بیان اگر چه با اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده
خداوند تجار را در تنزیلی که دأب است امروز ما بین ایشان و بر آنکه تناقص
و تراید با اجل در معاملات خود قرار دهند تا آنکه کل در سه فضل و رحمت حق شاکر
باشند لعل در یوم ظهور حق در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون او باد
برضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعل بذکث نجی یومئذ کل العالمون
الباب التاسع والعشرون الواحد الخامس

فی بیان ان الثقال تسعة عشر حمص و ان بهاء تسعة عشر حمص من الذنب عشرة الف
دینار و بهاء تسعة عشر حمصا من الفضة الف دینار و من یصغر لم یکن علی شیئ
و من لم یکل عنده علی الحول و لم یبلغ مقدارها علی عدد حروف الطاء حین اخذ
الکھاء خمسمائة و اربعین مثقالاً فثل ذلك فاذا بعد ذلك من کل مثقال ذهب

تحسُّ مائة ومن الفضة خمسين يؤتی ملک ابیان ان لم تجاوز حدوده و مالہ ان شیل
 الا ان یأتی من یقدر لعل بذلک یضر من لطیفی سرہ اللہ و یكون بذلک من أشاکرین
 مختص این باب انکہ خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او در نزد غیر
 موجد نباشد اذن داده بر اینکه کل بجسی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان
 هر گاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد محصل مشغال گذشت و واحدی مصغر
 نشد برید مؤمنی که بنور زده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر مشغال ذہب که نور زده
 نخورد باشد پانصد دینار و از هر مشغال فستقہ کہ نور زده نخود است پنجاه دینار
 بملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من لطیفی سرہ اللہ از بجز وجود استغنی گشته و
 بر او حزنی وارد نیاید و اگر چه بنفنی اقرب کل بخود او باشد و این از حقوق انبیا بوده
 از برای من لطیفی سرہ اللہ کہ در آن ستر قاف نزد اولوالالباب مشهود است ولی
 از برای متطزین ظهور خود اذن داده لعل در آن وقت حزنی بر او وارد نیاید و
 مضطر نگردد کہ از حد و دانسته تجاوز نماید و نفسی از اولن محزون گردد چه انکہ در
 بیان بیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگر چه با دخال
 سرد می در قلب او باشد فایسج علی ابعده تر نبوده بضر نفسی نفسی را اگر چه با دخال
 حزنی در قلب او باشد ز این است کہ باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او پیش
 را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکہ امروز آنچه ما علی الارض
 است باسم همان مشیت اولیہ کہ در هر ظهوری باسم نبی آن ظهور ظاهر گشته
 میکنند آنچه میکنند ولی ظاہر است در این ظهور کہ کل ظهورات نزد او شیخ است
 چه واقع شد بلکه آنچه ضرر از منسوبین بطحور قبل او ظاهر گشت از منسوبین بطحور قبل او

محنت اگر آنها تصدیق نکرده ضری هم بر شیعیان او دار دنیا آورده ولی از مدعیان
 انساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند شبه نیست
 که در اطاعت معبود خود مومنین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر چه در این
 ظهور بر خطی رضاء الله حرکت کند از فتح ماعلی الارض مستثنی میگردد که بر مستظلمین در
 ملک خود منت گذارد و از حقوق الله برایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای
 خداوند ماعلی الارض بوده است که اگر کل در نصرت او قدم گذارند کل مستغنی
 شوند و اذن داده شده که مقدار هر شقال ذهب نوزده نخود گردد و همچنین فضة
 و بھاء هر دو با آنچه ظاهر است امروزه و اگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده
 صرف شود که برای مومنین بیان غیر فضة و ذھب متقلب نگردد تا آنکه کل در سعادت
 فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد او لولافنده مخزون گشته
 که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین یقین مشاهده میکند و
 در صحنی که هیچ اخذ نشده حد ما را در مقام خود در جانی که بیان قاف شده در
 ظل ماستحق داخل آورده اگر چه از برای تجتار در این حکم در بھاء ذھب و فضة
 امروز نقضی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع میگردد و اگر بردم کسی بوده یک
 قران بر او است که بیست و هشت نخود دهد نه بھاء آنرا و همچنین در ذھب
 بیست نخود دهد نه بھاء آنرا الا آنکه بعین بیج و شری شود کل اینها از برای این
 است که نفسی در سبیل حق مخزون نگردد در یوم ظهور آن لعل در صحن ظهور امری واقع
 نشود که خلق نار گردد در فضی که در بیان حکم ایمان بر آنها میشده دانند بیدی
 من بشاء الی صراط حق یقین بیج جنتی از نفس عمل با و امر الله اعلی تر نبوده نرود

موصدین و بیج ناری اشک از تجا و زاز صد و الله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر
خردلی باشد در نزد عالمین بانه و آیات او و الله فیصل یوم العینین الکل بالحق و انما کل
من ضد سائون

الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر صلبه اکتسب فی ثلاثة الاولی الآیات و الاربعة
المناجات و الستة التفسیر و ستة صور العلیه و انما الابواب فی کل ذلك
من الواحد الی المتعاش و ان تحون مع کل نفس صحیفه لو لم یکن من اقل عدد الالف
خیر له من الآیات لیتلون به کیف یشاء و انما البیت ثلاثین حرفاً و انما الاعراب عشرة
یحسب مختص این باب انکه بیج ششینی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی
انکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی
باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در آن نظر کند بقدر ذکر شیئی اقل
آن را از آخر زیاده نبیند جانی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است
در مواقعی که توان اعتدال را ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر
اینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کل با منتهای اعتدال نظم و ترتیب ثبت
گردد که اگر کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند نه این است
که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر میشود بکلام اول
از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد صروفیه شود که این قسم در حق خلق
ممکن نیست بکل آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر شده و اسم بیان
بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات وحده میگردد زیرا که او است حجت عظمی و بینه کبری
که دلالت نمیکند الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بناجات و در ثالث

بتفایر و در رابع بکلمات علیّه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد ولی کلّ دخل آیات ذکر سیکرد و اگر چه این
 فصاحتی که در اوّل ظاهر است در آخر هم مستور است ولی چون کلّ نتواند درک نمود
 ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّ کینونیت
 مشایخ و فاضلان باشد و در بصره حدیث سائر باشند معلوم یوم ظهور
 حقّ نتواند بصیاه شمس حقیقت مستضیٰ گردند و بقرب افنده خود نزد آن نیز اعظم
 حاضر شوند بدون شئون دنیویّه و دنیویّه که ظاهر است و در هر یک اگر از کلّ مراتب
 خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حقّ اگر چه در ثلاث اوّل ماه
 غیر آسن جاری است و در رابع بعد لبس لم یغیر طعمه و در ستمه بعد خمر توحید و
 در ستمه بعد مایه کرنی الرکن البکیر جاری ولی در هر یک کلّ ظاهر و باطن بوده است
 بلکه در هر حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است
 در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد
 غیر واحد دیده شود که اگر کمی مزید گردد و عشرین میگردد نه اشین شرّ آن اینکه در این
 واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد از این جهت است که بقرب فوآد خود
 نزد واحد اوّل نتواند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر
 شده که مجله شود ولی کلّ از مبدا ظهور یک ماه بوده که در کلّ این حروف واحد
 همان حیوان است نه این است که خالق غیر الله یا رزقی دون آن یا مبتنی یا
 محیی سوامی او باشد بلکه این واحداً دلّ خلق او است که دلالت میکند در صقع
 امکان بود اینتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود والا آن وحدانیت
 ذات لا یعرف بوده است و مفرّغ بذكری نمیگردد و او را داخل عدد نبود

دینیت و معروف نیگردد بندگان و شمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کل مومنین
 بیان بهدایت حروف واحد متدی گردند ولی مغز و نگاشته بجهت نقطه و حروف
 حتی که آن روز روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت
 و بهدایت آنها متدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته
 و الا نظر کن چقدر نقطه تسران و حروف حتی ان را مدعی دوستی و طاعتند و حال آنکه
 از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگاشته در آن ظهور بهم مثل این ظهور
 فرض کن و مراقب باش که بشی در آن روز محبوب نگردی که کل بیان و ارواح
 آن در نزد من بظهور الهی مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کل قرآن و
 ارواح آن اگر از نقطه بیان ملی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده هستند و
 و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن بسین که از حدیقه هم خفیف تر است یا نه این
 است حکم واقع عند الله اگر چه در خلل هر صر فی هزاران هزار نفوس مستظلمند که
 هر یک با مری از او امتسران مفتخر و معززند ولی کل بهان یک خط قائم است
 که او ن برید منزل تسران بوده نه برید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک
 آیه نازل فرموده بود که کل مومنین با بخیل داخل در رحمتند کسی میتواند حکم
 دون رحمت در حق آنها کند و حال آنکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه
 رسد بکل و همچنین هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حد خود
 مانند این است جوهر کل علم که بیک بی کل زنده میگردند و بیک لای اولی
 فانی میگردند بجهت نه بشنونی که تصور کنند بقهر یا بغلبه یا بشنون و دیگر که تصور است
 بلکه این حکم حکم حتی است که فوق آن تصور نه که بر صرف کماهی کلتشینه جاری

میگردد نتهای جده خود را فرموده که در یوم ظهور حق از کلمات او بر او احتجاج نموده
 که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر آنچه نازل فرموده از کل خلق
 زیرا که روح کل در قبضه او است و در نزد کل نیست الا شیخی اگر بر حق مشرب باشند و
 آیه لایق ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق
 نکند حق را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذلک بکذا برای او علم نبوده
 و علم او ن است که علم بخدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و مادون آنرا
 اطلاق علم اولوالافئنه نمایند چنانچه در زمان عیسی ظاهر باین اسم بهیچقدر که
 اقرار نبوت حضرت عیسی علی نبینا وعلیه السلام نکرد ثمری بخشید در حق او و همچنین
 تصور کن نزد ظهور من عظیمه الله که اگر کل اهل بیان در جوهر علم مثل او کردند ثمر
 نمی بخشد الا بقصدیق با و فلتعتبرن ان یا اولوالعلم ثم آیه تقون و در نظم آیات تر
 آن سوره بوره از یک آیه گرفته تا با اسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در
 نزد هر نفسی یک صحیفه که اقل از هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس آنچه مسئله ذ
 است و هر کس حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب میگردد و مثل کل
 بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من عظیمه الله
 اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه با ایشان داده قدرش بی صبر نمایند نه اینکه یکی بمسند
 فروع آن محتجب گردد و یکی باصول آن و یکی بشئون حکم و یکی بشئون عز بلکه کل
 از او است و راجع با و میگردد و او را شناخته بآیات او و احتیاط دز عرفان
 نموده که بقدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در مابین خود و خدا تامل میکنید
 همان آیتی که مابین خود و خدا بان توجه میکنید مثال او است که در افئنه شما

باو از او محجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب
 بوده که اگر او نشناسد خود را با اسم خود ولی بشنون دیگر بآیات خود میشناسند کل را که
 بر هیچ کس بقدر شیئی حجت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است
 که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او و چون بصیر نموده در دین خود یقین نمیکند
 و فی الجمله داخل نار میگردد و حال آنکه بیانی که باو عمل میکرده از نفس او بوده و
 کتابی که بر او نازل فرموده بآیات خود اعظم از آن است نزود زیرا که آن محبوب
 خداوندی است در آخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او
 نازل فرموده از کهن وجود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست
 که باون مستدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه محجب است چه
 با بهاء قرآن آن همدار مثال ذهب است ولی بشیئی از منزل و منزل علیه
 محجب میگردد که اگر بدانند راضی میشود که کاش خلق نشده بود که از مرده و خود
 بی نصیب گردد کمال وقت را نموده که صراط اذق از هریشی است ولی بعلم بان
 اوسع از هریشی است والله یبدو کلشی تم یعیده قل انتم بما نزل الله فی
 البیان لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
 زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنی است و بعد مقادیر بیانی
 در آن ظاهر گشته نه این است که باول از آخر محجب گردند یا باخر ناظر شده و
 نظر در اول نموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور و صیغ خود مذکور بوده و هست ولی
 هر چه بدیع تر میگردد مراد آلهی در آن ظاهر تر است و کل بیان قول نقطه
 حقیقت است چنانچه کل دین عرفان او است و علم باو امر او والله یصد

مبر: شاء الی صراط الباب الثانی من الواحد لسادس حق یقین
 فی آن حکم البشر حکم الکر و قدر ترفع حکم الکر و امر الکل بماء طاهر و آن الماء
 طهر طاهر مظهر فی نفس و غیره بنفسه اذالم تغیره الثلاث و آن حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس
 لمخص این باب آنکه خداوند عالم بجد و فضل خود حکم ماء کاس را مثل ماه کثیر فرموده تا
 آنکه کل در سع فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بشر بمایع فیہ عمل می نمودند مرتفع فرمود
 ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند
 مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر حاصل باشد و هیچ می نیست که در آن حوض بنا نشود
 مگر آنکه علامه در آن عبور نمیکنند اگر امر از قبل الله شود بکراه عبور مینمایند کل اهل بیان
 در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و در بیان حکم طهارت در این ماء
 ظاهر نشده الا بحکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مثل علی الله است
 کل هم مثل علی الله است و ماء بنفسه طهر و طاهر و مطهر بوده است و در صحن تطهیر استیلاء
 ماء بر آن شینے بهتر است از وقوع آن شینی در آن زیرا که در آن کراه ظاهر است و
 در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر میگردد
 و اگر در یوم ظهور حق حکم فیه مایه بطهارت شینی متعجب ندانته که قول او مطهر است
 نه نفس شینی اگر چه ظهور او نیشود الا با مر او گویا دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت
 حکم قبل او در ماء بمنتھاسی اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئون
 محتجب میگردد مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل
 قرآن کردند که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتھاسی جده و اجتهاد میکنند و در
 طهارت جسد ذاتی بماء توحید محتجب میگردد که ظاهر کنند خود را بدان که در هر فرد

که حب غیر الله در آن باشد ظاهر نیست عند الله و همچنین هر روح و نفس و جسدی که حب
 دون حروف واحد و من بحکم در او باشد ظاهر نیست عند الله زیرا که حکم طهارت
 جسد بر طهارت جسد ذاتی میسرود که او را با بیان ظاهر میگرداند نه غیر آن که اگر غیر
 این بود امروز هیچ طاعتی از ملت نصاری در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی نمایند و حال
 آنکه حکم آنحضرت ظاهر است و همین قسم حسین ظهور من بطنی سره الله ظاهر نموده کل خود را
 با بیان باد که اگر بومی هزار مرتبه در بجز داخل شود و خارج شود حکم طهارت جسدی
 نمیشود چگونه ذاتی گردد باین تقدسات از حق محبوب گشته چنانچه امروز
 محبوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل ندارد و پنجاه هزار
 بیت در او تصنیف نماید ولی در جانی که تامل در آن طهارت کینونیت او را مبدل
 میکند از حکم طهارت پروا نمیکند بلکه فتوی میدهد بر آنچه قلم حیا میکند که بر آن
 جاری گردد منتهای دقت را نموده که نه از ظاهر محجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو
 را با منتهای کمال داشته باشد لعل در یوم ظهور حق توانید بنسیب شمس مستضی گردید
 و اگر آن شمس حقیقت در آنی با آنچه متصور است حکم طهارت نماید در هر چه که حکم
 شود بر کل حق است که اطاعت نموده عمل نمایند زیرا که آنچه امروز میکنند از امر
 قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سواء است و حکم بعض از ما حکم
 کل او است و بجاری نمودن آن بر شیئی که عینیت بر آن باقی نمانده باشد دو
 مرتبه ظاهر میکند آنرا ولی در وقوع آن در ماه یک مرتبه کافی است اگر مانی باشد
 که نفس بر آن کرمی نداشته باشد در قلت و الا بچنین مانی محبوب نیست تطهیر و
 اگر مانی شیشه دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت

از نفس باد مرتفع نمیکردد الا آنکه حکم ماء در اذن نشود و از شستنی طاهر اگر چه متغیر گردد
 طاهر است و اگر مخلوط براب گردد حکم مضاف باو نمیشود و با ماء مضاف تطهیر
 جائز نیست تا آنکه اغناء بر فقر او نظهار ارتفاع نمایند و الا نزد خداوند امر
 اقرب از لمح بصراست ولی بیچ شئی محبوب تر نزد خداوند نیست از آنکه ماء
 را با تمامی طهارت حفظ نمایند که اگر علی احاطه کند که این ماء کاس بر ارض غیر
 طاهری که نشسته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نیاید و اینکه بعد از تغییر حکم بطهارت
 شده جهت سهولت است الا که ام نفس است که میل کند بقرب بان تا آنکه بتطهیر رسد
 و نزد خداوند محبوب نیست وقت در طهارت را که مورث امری میگردد که آخر
 ضرر بان نفس میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شئی او را متغیر سازد
 بلکه او امر طهارت کلاً از برای این که نفوس تربیت شوند بر شان لطافت و طهارت
 بشانی که بیچ نفسی از نفس خود بشی مکروه نگردد چگونه رسد بدگیری لعل در یوم
 ظهور الله واقع شود و گریه از او مشا به شود که دون رضای او دون رضا
 خداست و رضای او رضای خداست و در هر حال سزاوار است که عبده
 مومن بخواهد قوه شامه خود را حفظ نماید که رایحه دون حی است تمام نماید همچنین
 در سر خود روایح دون مونسین را است تمام نماید که از رضای محبوب خود بازماند
 و لغفت نشود قل انما الماء یطهرکم باذن ربکم ان یا عبدا لله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی آن الله قد حکم بان میبوا عباده کل قریه من بیت حر

ملخص این باب آنکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت

حکم رسول الله ص با این نعمت تسلطف بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه
 ظاهر است از این هجرت امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا آنکه در
 آن محل تلطیف بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی متلا گردد تواند بجهت های حد
 تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن بقدری که امر شده در تلطیف در
 او امر دیگر نشده و معنی شده که کسی شیشی را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر
 کمال او نداشت باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آنرا بکمال آنچه در
 آن ممکن است فرساند هیچ آبی بر آن شئی نمیگذرد مگر آنکه لاکه طلب نعمت
 میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بنا هم طلب میکنند زیرا که هر شئی در حد خود
 وصول الی ماینتی در حد خود را تمتن دارد و همینقدر که کسی مقتدر شد و در حق
 اذن ظاهر بخرد از او سوال میشود لعل که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت
 برگردد بارضی مشاهده طاعت خود را از مومنین بخود نماید و امر شده درین
 دین ابوابی که مایعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل
 تواند بلاخض راس خود داخل گردد و در هر یوم هر شائی که با او مرتفع میگردد
 مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعل در یوم ظهور حق شیشی که سبب حزن گردد
 در تک او مشاهده نشود زیرا که کل ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از
 نین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من بظنیره الله خداوند
 عالم است که در چه حد ازین ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد
 واحد مراقب بوده که در هر سنه اظهار ایمان بجزئی ظاهر گردد از کل خلق
 که بعد از او نگیرد تواند اظهار ثمرات ظهور قبل را نماید الا بظهور بعد چنانچه

در این ظهور هر کس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار دو دست و مشاهد
سال را نگذارند که از حد باب تجاوز نماید و اگر موفق گشت با ظاهر ثمره وجود خود
خود بفضله محجب ماند و لکن در ظهور حق منتقای سرعت نموده که امر الله اسرع است
از هر شیئی و در حین استماع ظهور کل علی مایکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر
قدر لحوه فصل بهسم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود
الا انکه در ثمره بعد ظاهر شود يفعل الله ما يشاء و بحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ماذن الله ان یکن علی قطع الخمس غیر صرف البیان و ان طال علیه الزمان
مختص این باب انکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیئی اخذ میفرماید که ذلک
در ظهور صرف نام جوهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هفتصد و شصت و سه مرتبه
که اشراق این کلمه بر این حدود و حمله اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این
قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی بسیل هدایت انفس
شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد او لو اعلم ظاهر است و در پنج مراتب
توجیه افشده اهل آن متعارج الی الله مستند در ارض فاء مظاهر توجیه ان
لا اله الا هو در مرایای افشده مجین مشرق میگردد و در عین مظاهر توجیه ان
لا اله الا انا در افنده مقدسین و در الف مظاهر توجیه ان لا اله الا الله در افنده
موصدین و در خاء مظاهر افنده ان لا اله الا انت در افنده مکبرین و در میم
مظاهر افنده مظهرین و در مرایای لا اله الا الذی خلق کل شیئی بامر متضیی اگر
چه در بر ارضی کل این مراتب ظاهر بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و

ایصال مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صحو و نمایند و بجبات همه
اسماء خمس و بحد و دهاء در هیکل انسانی تعبیر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض
خطوط هارا در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من بطین سره الله
آنوقت از محل اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مبدء اشراق
اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت
از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که برای این قطع بقدر
ذرة نالیحبه الله نماید که اگر قدرت مشاهده می شد برآینه امری شد که از فوق ماء
الی حدود مرتفعه بر آن از الی اس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شنی محبوب محیط
نگردد ولی حال که در قوه این خلق ممنوع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس
بر این پنج قطع افضل است از عبادت و دوازده هزار سال اگر در ایمان بچی
مستقر باشد و الا در ظل اخذ ظل کن و هرگاه ممکن بود که سور کل از یا قوت اجر گردد
بر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی ممیسنه باشد از کل ارض
و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع
نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من نظیره الله نموده و الا خلق
نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار
قبول ایمان باور امنی کردند خلق نمیشدند در هر شان سائل از فضل او بوده
که آنچه سزاوار بوجود او است بر کل ملکات اشراق فرماید که مدد کل از
او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع میشود کل در
ظل ایتموا الصلوة حشر میگردد و از او مدد میگردد و اگر کل ما علی الارض هم

متحمل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده بود الی
 ما لانهایه مدیداد مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است
 علو امرانده و سمو حکم او که کل بآن مهتدی میگردد و آن کلمه در مقام خود
 مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و هیچی را خداوند خلق نفرموده اعزاز
 جوهر علمی که مقترن با عمل گردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و احاطه
 شئون مایضه بر او الی یوم رجوع کل بسوی او زیرا که فسوق مؤمن با غیر او
 نفس علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم آنکه او کتاب الله است مؤمن
 شده اند و مادون آنها از کل ماعلی الارض بعدم علم دون مؤمن گشته اند
 و همین قسم در نظر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او
 سخن و یکی بر او گرد آنچه کرد بغیر حق این نیست الا محض علم و الا در صورت
 انسانی هر دو بظاہر هستند مثل حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل
 مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل
 حجر فرض کن که هر چه شمس بر او اشراق کند امکان تعکس در او نیست این
 است که آن جان فدا میدهد و آن بر او میکند آنچه میکند ولی اگر خداخواه
 آن سنگ را هم مرآت کند مقدر است ولی خود بنفسه راضی شده که اگر
 میخواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق میفرمود بر صورت بلوریت چنانچه
 در آن روز آنچه سبب ایمان مومنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود
 و لیکن چون محجب بود بهمان سبب محجب شد چنانچه امروز ظاهراست که
 مقبلین سخن ببیان مقلند و محبتین همان محجب و همین قسم در یوم ظهور

من بطیره الله فرض کن که آنچه شینت در امکان هست یا بعد متکون میشود باو است
 اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایعرف باشد بلکه قبل از حدود نظام سریه در کوره
 از برای شیر گریه کند که همان وقت مدکل از او بوده دست آنچه که بوده از ظهور
 قبل او است و آنچه میشود از ظهورات بعد او است و آن شیئی واحدی است که
 مثل آن مثل شمس است اگر بمال احد طالع گردد واحد بذات است در صقع ابداع
 و اگر غارب گردد واحد نبض است در علو اختراع و کل بصیاء او مستد از عالم
 یافته گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حد جماد که منتهی الیه ظهور فیض است
 مفتی گردد والله لیکن فی عرف الرضوان من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان لیکن الرجال بالله اکبر و یحییٰ بالله اعظم و النساء لیکن بالله ابھی و یحییٰ
 اجمل مختص این باب آنکه جوهر کل قرآن در منظر بکتیر ظاهر و خداوند عالم از
 نازل بفساء بیان نموده و آن اول شجره است که کبیر گفت خدا را در ملکوت
 سموات و ارض و ما بینها و خداوند جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر
 است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سسر محتوی امر شد
 در بیان سلام بکبیر بر خدا و جواب بذکر تعظیم او گردد و همچنین در اول و الله و الله
 بالله ابھی و در جواب بالله اجمل کل ملاقات کند یکدیگر را و ثمره آن آنکه لعسل
 در یوم ظهور من بطیره الله تواند که اقرار کنند که بعد از خداوند است لایق
 نقص اکبریت و اعظیئت و ابهائیت و اجلیت در ابداع از اینکه وصف کرده
 نشود و نعت کرده نشود و ثناء کرده نشود و تجید کرده نشود لعل قائلین

بقول خود تواند که اقبال بان شمس حقیقت نمود و همچنین در کل اسماء و امثال دین
 حقیقت واحد در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که
 کل ظهور اسلام از او بوده همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را در حرف آخر
 مشاهده می کنی که دیده نشود در آن عود الا نفس بدء اگر چه ظهور رکن بختی ز ظاهر بود
 ولی مدل بر تسبیح بود فوآد او و همان یومی که انظار علوم خود نمود مد آن از همان نقطه
 قرآن بود زیرا که آنچه تعلق میکرد راجع بان میشد اگر چه آن روز آن منظر در بین
 دیدی الله بود ولی او در کل مد از او بودند بطور قبل او و همچنین در ظهور بیان
 تصور کن که کل آنچه هست از او است و دقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه
 از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای
 آن نفس است و الا سایر را چه حد که نقطه حقیقت در حق آن نفس این امر نماید
 ولی چون در لیل ایل چشمها نبیند او را لعل کل برکت او ن محزون نشوند و کل
 بواسطه آن در بجز وجود ساز شوند تا یومی که خود را بشناسند بخلق خود و بفرااید که منم
 همان صاحب بیانی که امروز کل با حکام آن عمل میکنند و اینکه کل در یوم قیامت
 در ظلال نار الله نمی تواند داخل شوند الا من شاء الله از این جهت است که می بیند
 پر شده سموات و ارض و ما بینها از او امر قبل او و چون او را در آن هیکل بغیر همین
 او نظر میکنند محجب میشوند و اگر ببدء همان هیکل نظر کنند محجب نمی شوند همین معلوم
 که امروز می بینی که احصا نمی توان نمود مستظلمین در ظل او را در ببدء امر نظر کن
 در کتب که چه کردند که تسلیم جیایکند از ذکر آن همین قسم در بیان سپن و همین قسم در
 ظهور منظمی سره الله مشاهده کن تا آنکه محجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت

مجتب از سر و حدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین میکنند با اسم دین
 رسول الله ص میکنند و در شمس حقیقت که مبدا اسلام از قول او است قدری
 تفکر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم مجتبی باشد
 بلکه اهل حق آن زمان منحصر بود بمؤمنین باخیل و کل موعود بودند با اسم آن حضرت
 و وصف آن رخداد انا است که چقدر با اسم عیسی ۴ اظهار دین او را می کردند
 و ادن شمس حقیقت بر وایتی هفت سال و بر وایتی نه سال اظهار قرآن را می
 توانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من لطیف سره الله که وقتی که ادن ظاهر
 میگردد کل مؤمنین بیسان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائمند و
 بجز ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان با و مجتب نشد صدق ایشان ظاهر و الا اقرب
 از لاج بصیر کل هبء نشورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل
 او است منتهای وقت را نموده که در آخر هر ظهوری با ارتفاع آن ظهور از مبدا
 ظهور مجتب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و الله اعلم
 علی الذین هم آمنوا بالله آیات و هم بملقائه یوم القيمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم کل الکتاب کلما آلاما نشئت او متقی فی ذلک الامر

ملخص این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افنده و ارواح و نفس
 و اجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم انشاری که از این اشجار محبت ظاهر میگردد
 جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افنده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی
 بانها سترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک میکند کدام موت غیر محبت

که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن بین بشهادتین مسلم مسلم میگردد و حال آنکه
 همین شهادتین در زمان عیسی ۴ بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها
 نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من طغیسه الله جانی که در مبداء
 امری که اسلام بآن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است
 در شئون مایتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کل کتب آلا آنکه
 در اثبات امر الله و دین او نوشته شود نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله
 در کتب سماویه اگر چه کل حق بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل
 مرتفع شد و حکم غیر حقیقت بر مؤمنین با آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد
 هر ظهوری نظر کن در جانی که کتب منویه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتقا
 آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبیحی است در مرات
 بالنسبه بپیش گو یا دیده میشود من طغیسه الله می نویسد کل کلمه شهادتین را باسم
 خود و اوست جوهر کل دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن باو نگردد
 آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور
 من طغیسه الله آثار نقطه و آنچه در ظل او متدل بر او شود اثمار این جنت
 و حدایت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق متحمل
 میشوند آنچه متحمل می شوند این است مراد حق چنانچه صین ظهور رسول الله ص
 در غیر مؤمنین باو همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند با آنچه من عند الله بر
 عیسی ۴ نازل شده بود قسم بذات مقدسی که شریک از برای او نبوده و نیست
 که در یوم من طغیسه الله یکت آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است

از کل بیان و آنچه در بیان مرتفع شده زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود
 اگر چه نفس آیه واحد باشد و بر غیر او نمی شود اگر چه با علی درجه علو بیان رسیده
 باشد الا آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محجب نمانده از رزق بدع خود در
 ظهور من طغیسه الله و محجب نمانده مثل آنچه اهل فرقان مانند زیرا که بازاق قبل
 او مترزق هستند و بازاق بدع او محجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر
 توانید درک نمود و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد السادس

فی النکاح و عدم جواز المهر ازید لایل المدائن علی اکثر من خمس و تعین مثقالاً
 من الذهب و لایل القری خمس و تعین مثقالاً من الفضة و لا اقل من ثلث عشر
 فی کلّیها و لا ینبغی الصعود و لا النزول الا واحداً واحداً بالعدد لا بنفس الواحد
 و یرفع الانقطاع و مثبت الاقران بعد الرضاء بکلمة یدکر فیها کلمة لله
 لمخص این باب آنکه خداوند عالم از وجود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود
 انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و برضا
 مرد و مرثه و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا دست و راضی است بحکم
 او بطوری که در مواقع خود مفضل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این
 آیه را انتی انما لله رب السموات و رب الارض رب کلّی ربّی و مالیری ذی
 العالمین با آنچه مقتدر شده از حدود هر دو همین قسم از آن طرف و هر دو مقرر کنند
 بر لوجی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشره او اگر از برای او باشد
 حکم اقران ثابت میگردد و خداوند حکم فرموده از برای احسل مدائن که مراد اهل

شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذنب عدد لکه فوق آن و اقل آن بر نوزده
 مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد واحد از یکدیگر یا نقص شود که از پنج حد
 تجاوز نینکند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و
 رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قرمی همین قسم در فضه مقدر شده من
 عند الله که بفوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد و بجز آن اگر قدر عشر
 عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و
 رحمت حق باشند و اموال خود را از سبیل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر اوقاف
 مالوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقران حرجی نیست بر
 آن این نوع حکم شده که کل در سه فضل و رحمت حق باشد و نظر کنند آنچه که حکمت
 اقران بر آن منعقد می شود که کلمه الله باشد مثل در یوم ظهور من نظیره الله
 از مرآت این کلمه که مدل علی الله هست تجاوز نمایند که اگر کسی در صین ظهور او ایما
 با دنیاورد اگر چه الله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آنروز با مراد ثابت شود آنچه
 می شود از مواقع دین چنانچه کل مل چنان گمان میکنند که الله میکنند آنچه میکنند
 ولی از برای خدا اگر بود چه امر دود میشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور الله
 از برای خدا میکردند چگونه باطل می گشتند و همچنین در نزد طور شمس حقیقت اگر
 کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمیشد کل که می بینی که میگویند لله میکنیم یا
 آنکه آیه و ان صلواتی و نسکی و محیای و عاتی لله رب العالمین بخوانند عند الله
 کا ذنبند و الا حکم دون لله در حق ایشان نمیشد بلکه بر عم خود از برای او میکنند
 بر او میکنند آنچه می کنند این است که کل اعمال بعرفان همین قبول میگردد و باطل

می‌گردد و اگر در بیان الی صین ظهور کل عمل کند لکن عاملند لکن زیرا که در ظل
 مرآت او مستقرند عند الله مقبول میگردد و عمل ایشان ولی در نزد ظهور سن نظیر الله
 اگر از برای او کردند لکن کرده اولاً ما جعل الله بین الحق و الباطل ثابثاً هر کس از برای
 او کند در ظل آلا الله محسوس میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفی محسوس
 میگردد ولی در هر حال کل طائفه حول این مرآت مثلاً آنچه که امت عیسی ۴
 میکنند بگمان خود از برای خداوند میکنند بواسطه عیسی ۴ که آن زمان مرآت مدل
 علی الله بوده ولی صین ظهور رسول الله ۳ اگر از نصاری کسی ایمان بآن حضرت
 آورد آن بوده که از برای خدا عامل بوده و الا کذب کل عند الله ظاهر گشت
 بچیزی که نزد رسول الله ۳ ظاهر گشت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال از
 برای او تغییر نبوده و نیست و شهادت بر شیئی بشان قبل از شهادت در اودن
 ذکر میشود و موصوف باین وصف نظر او میگردد که مشیت اولیه باشد که در
 هر ظهور ماسخ او ماسخ خداوند است و ماسخ ذات غیر او کسی عالم باو
 نیست و اولم یزل و لا یزال شاهد بر کل شیئی بوده قبل از وجود او و شهادت
 او بر کل شیئی قبل از وجود او مثل شهادت او بر کل شیئی است بعد از وجود او لا
 یعلم احد کیف هو الا هو سبحان الله عما یتشبهون و هیچ شیئی سبب نجات
 نمیکرد الا آنکه کسی در لکن صادق باشد و همین قسم سبب احتجاب نمیکرد مگر
 آنکه در نزد نفس خود بگمان آنکه از برای خدا است محتجب گردد و الا هیچ نفسی
 نیست که باین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لکن است
 و حال آنکه لدن الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نفس

در نزد ظهور من طیغره الله که کل عالمین از برای خداوند در بیان بحیث آیات
 الله عامل شده اند و آن روز هم که همان حجت است چگونه میشود که از برای او
 عامل نشوند چنانچه در همین ظهور بیان بکلی اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از
 برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است
 که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان میفرماید عباد و خود را که بشناسند خود
 ایشان را بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد
 ظهور رسول الله مهشناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا بدین عیسی
 عمل می کند و همانقدر که داخل اسلام شدند از آنها همانقدر لکنه عامل بوده اند و
 متدین بدین عیسی ۴ و مساوی آنها از برای خدا عامل نبوده اند و متدین بشریعت
 عیسی روح الله بدین نبوده و الا خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او
 عمل کند و داخل نارسود و همچنین نزد ظهور بسیار مشاهده کن آنچه از اهل قرآن داخل
 در آن شد لکنه بوده و الا لدون الله که در هوای خود گمان میکرد که لکنه میکند
 ولی عند الله از برای دون او میکرده و مراتب دون و اسماء آن نزد منین
 بیان ظاهراست که اطلاق بر دون خیری در آنجا شده و از آنجائی که عمل
 از برای خدا کردن منوط است بعل از برای ظاهرا مراد در ستر آن اگر کسی عمل
 کرده است از برای مظاہر امر حق که محمد ص و آل محمد ص و ابواب هدی باشد
 از برای خدا کرده و الا الی الله راجع نمیکرد و مرآت لکنه در قبل رسول الله ص
 بوده که مرایای ثمانیه و عشر بتجلی شمس جو داد در آنها مرآت لکنه گشته اند از
 برای خداوند و کل عالمین از برای خداوند چون در ظل مظاہر امر او متظل گشته اند

مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحیدان بلا اقراران
 بکر نظر امر قبول میشود بر آینه عمل آن هم از برای الله بدون عمل از برای نظر
 قبول می گردد مثل میز نم در انجیل و فرقان تا در بیان و من طهره الله بر توصل
 گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی ۴ روح الله
 و همچنین شهادت عیسی ۴ مقبول نمی شد الا بشهادت بر حروف حی آن در آن
 زمان اختصاص بحی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند تا آنکه این
 نبینی و الا کل آنچه در انجیل می بینی گمراهان واحد اول است اگر چه یک نفسی
 باشد که در شرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود
 از برای حروف واحد آن ظهور عمل میکرد زیرا که آنچه راجع بان میشد راجع الی الله
 میشد حال کل از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که ما راجع بسوی ایشان
 ما راجع الی الله شد ولی در نزد ظهور رسول الله ص با و ایمان نیاورده کل آنچه از
 برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد
 که آن واقع از برای الله و حروف واحد آن ظهور کرده و الا عند الله صادق
 بوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان بر رسول الله ص و ایمان بحروف حی او میشد
 و حال آنکه می بینی که در کور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل میکنند
 حال آنکه در نازند و از برای غیر خدا میکنند و همچنین در قس آن نظر کن از اول
 ظهور آن تا سه هزار و دویست و هشتاد هر کس از برای خدا عامل بود عباد ما
 بودند که از برای محمد و آل محمد ص و ابواب بدی بودند که اگر کسی در حقیقت الیه
 از برای محمد بود و در حقیقت ثانی از برای امیرالمومنین نبود صادق نبود در این که

او است از برای خدا و همچنین الی مائتین الی آخر الابواب ولی از صین ظهور بیان
 اگر کسی از برای خدا بوده مجتهد و نظایر امر او است که از برای خدا بوده
 بنقطه بیان و نظایر امر آن و همچنین در یوم من بطیفسره الله خواهی دید که کل میگویند
 که ما از برای خدا عالمیم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر صین ظهور باد از برای خدا اعل
 کردند مبرآینه صادقند و آلا فی الیمن باطل میگردد آنچه مابین خود و خدا از برای
 خدا میکنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین ببیان که
 بسبب نسبت بسوی او حکم الله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد
 مابین خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده حال الله در فواید خود میکند و قصد
 الله میکند در هر عمل آن آیتی است که از من بطیفسره الله بوده در افنده کل قبل از
 ظهور او و ادن آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که
 شجره حقیقت ظاهراً آن برجست عبودیت بر افنده کل تجلی میکند ولی کینویت آن
 بر آیات افنده تجلی میگردد که در آنها دیده نمیشود الا الله و صده و صده که اگر
 این نباشد چگونه میشود که عبد مابین خود و خدا الله میکند و منظر حقیقت از او قبول
 نمی کند زیرا که آنچه مابین خود و خدا می کند شبه آیه حقیقتی است که از آن شمس
 حقیقت در او شرق شده مثلاً اگر رسول خدا تعلق نفرموده بود که عمل کنید الله
 مبرآینه کسی عارف بود که عمل کند الله اگر گونی بعبارت دیگری گفتند در همان
 نظر کن که آنهم بان رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا آنکه منتفی شود بید
 که بدنی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتفی شود ظهورات بعد که نهایتی از
 برای او نیست مثلاً صینی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حزن وارد میسازد

آن آیتی که ما بین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله میکند ایتی است که از شمس جود او در او
تجلی شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر تجلی
این آیه بواسطه رسول الله ص است تصدیق میکند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و
در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در صین اقتران دو نفس که الله عمل میکردند
مثلا سید الشهدا م چون که از برای رسول خدا میکرد از برای خدا بود ولی آنکه بر آن
حضرت وارد آورد پیش خود الله میکرد و حال آنکه لدون الله بود و آن آیتی که او
ما بین خود و خدا در او نمیدید الا الله را در آنوقت آنحضرت آیه تکوین ان آیت بود در
خامس که اگر کشف غطا می شد میدید که آنچه خود الله میکند با او میکند و از برای او اگر
چه محجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لعل یوم ظهور من نظمیست
پیش خود نشسته که ما الله یکینم آنچه یکینم که این آیه که شما توجه با او میکنید الی الله شبی است
از شمس جود او در آیه کینونیات شما که از ظهور قبل او تجلی شده و در ظهور بعد او
تقابل بسم رسانید از برای او خواهد بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و
الا ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای
من کنید راجع من نمیگردد الا آنکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمودن
ازل را بلکه اگر درک کنید منظمه او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر این
نظرا مثلا وقتی که نفسی که امر با ما این جل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و
حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدا می او که او بان صعود نموده ایتی است که بطور
قبل همین کینونیت در او است که چون آن را شناخته این نوع نموده که اگر
میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور از برای او که آیه که در کل سیم است

که باد توجه الی الله میکنند از او بوده هر آینه راضی نمیشد که بر قلب او ظهور کند و
 چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا بر رسول الله متقرب الی الله
 هست در یوم من بطیفسره الله هم همین قسم کل تومنین بیان متلی میشوند که پیش
 خود همان میکنند که الله میکنیم ولی بر آنکه میکنند شمس نخون آن آیاتی است که قبل ما بنا
 متقرب بخدا شده اند و در انفس متجلی شده و نمیدانید که اگر بدانید هیچ ناری
 از او داشته تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال
 آنکه از اول عشر تا آخر عمر بان آینی که در او است از محبوب کند آنچه میکند اگر از
 برای خدا کند پس چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعا الله میکنند در آفاق
 که از برای محمد ص و مظاهر امر او باشد و در انفس که با آیاتی که از حروف واحد
 فرقان در آنها متجلی است میکنند ولی چون از سر امر محبت این است که لود
 الله واقع میشود در این ظهور که اگر الله بود فی الواقع تخلف در ظهور بدیع از شمس
 حقیقت نیمور زید بلکه آنچه دارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدیع حکم الله در حق
 آنها نمیشود الا آنکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و
 قبل از آن راهم و بعد راهم مثل آن پس بیج تسع عشر آینی بر خلق نگه داشته
 مگر آنکه کتابی من عند الله بوده که با دستین بدین او بوده اند و در آن ظهور عالمین
 با الله حاصل بوده اند اگر عمل با آنچه در او بوده طبق ما نزل فی سکرده اند حال نظر کن
 تا ظهور فرقان که کل آنچه الله میسکرده اند بان کتب چگونه لودن الله شد که اگر الله
 بود لابد در ایمان بفرقان داخل میشوند و همین قسم در ظهور من بطیفسره الله با
 بطهور بیان مشاهد کن که اگر کسی در بیان الله باشد ظاهرا نمیشود الله بودن او

مگر آنکه از برای حروف واحد باشد حکم مائیکثر در شج شج در صقع خود حکم واحد و اخذ
 او جاری میگردد که در یوم ظهور من طغیسه الله کل بیان یک واحد معنی عدد است
 که آن واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که همان نفس من طغیسه الله باشد و بعد از
 حی با و تنجی میگردند و بعد واحد اول متکثر میگردد تا یوم ظهور از برای من طغیسه الله
 که در صین ظهور اول باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که
 نفس او باشد چنانچه امروز کل مؤمنین بقرآن اشباح آن واحد اول است
 که منتی میشود بحرف حی و از او منتی میگردد بر رسول خدا ص نظر کن در ترویج و
 حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت بگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا
 فاصله بگیر از این جهت است که کل در نزد ظهور حق بشمس حقیقت نتواند منتهی
 شد همین قسمی که فیض وجود بایشان رسیده برای آنی که تقدم بر آنها جسته همین
 قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنی نفس برستی را که اگر خود بنفش بشمس حقیقت برخورد
 نتواند بهدایت او منتهی شد چونکه در رتبه دنیو واقع گشته اگر چه در آن رتبه هم
 اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون آن نظر در ادنیست ظهور ادون
 از برای او صعب است مگر آنکه راجع شود بعالم تسویه خود و آن عالم بعالم توفیق
 خود تا کم کم منتی شود بجسی که میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از آن منتهی شود
 تا آنکه بجسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد و از آن کم کم ترقی کند تا آنکه بجسی رسد که
 کلام رسول ص را بفهمد و آنوقت بر عالم افشده وارد گردد که بتواند کلام الله را
 فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد میشود فی الحین خاضع میگردد و علو
 رسالت او در نزد ادون لاشیئی میگردد ولی بر آن برمی اگر یومی یک کتاب

شود که خاضع از برای شمس خبیثت نیگردد زیرا که این همه محجب واسطه نوا و بوده
 که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در برشان
 آیات الله نازل میگردد ولی بر سگان اثری مترتب نمیگردد که اگر کشف غطا بخرق محجب
 که نفوس واسطه باشند شود فی الجمله در صقع خود مؤمن باشد و آیات او میگرددند
 چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در
 کینونیت او بود که مقررین با کل نوان ذکر کرد چگونگی بشون و مگر رسد این است معنی ما یضمیر
 علی قلب الابی افضل من عبادة الثقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرد حین
 نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوجدانیت خدا میکند ولی آن نفسی که بر
 واسطه نفس با و متمدی شده حین استماع منکد نیگردد بلکه تغل نمیشود چگونه که
 ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود با و ای شهادی بیان محجب نگشته در
 نزد ظهور که مثل شما همین قسم است که ذکر شد بواسطه ما لانحصایه عرفان کلام حقیقت
 را نموده اید در نزد ظهور از ادحیا نموده که از فوق آن مستعد نگشته اگر مترتب
 نیگرددید که کل کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کف او
 یقلبه کیف یشاء بما یشاء کسی که مرایای کینونیات شما را از ظل الله بیرون میرود
 و لدون الله میکند بجزیی که محجب میشود از او چگونه است حال اعمال شما نزد
 فلتنکرن فی خلق افئذکم ثم علیه تسعدلون کل این بیانها از برای این بود که اقتراب
 الله شود نه لدون الله که اگر اثری در ملک مترتب شود لله باشد گویا دیده میشود
 که حین ظهور من لطیفه الله که کل ما بین خود و خدا الله میکنند و حال آنکه اول لدون
 در حق ایشان حکم میکند الا کسی که از برای او کند که اوله عند الله کرده همچنین در بیان

کسی از برای حروف واحد کند که کرده تا منتی شود بکلمه ادنی ذکر که اگر از برای ارتقا
 بیان است لله میگردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از
 مظاهر آنچه بان او امر شده لله شده ولی از صین انقطاع آنچه طبق او امر آمده
 لله شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول و ائمه هدی و ابواب
 هدی عمل نموده در این ظهور هم تا نص منقطع نگشته آنچه شود با لله است ولی بعد از
 انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجس و زکرده لعل در یوم ظهور
 قیامت تواند بهدایت آنها مندی گشت همین قسم که لله ثابت نیگردد الا امکان
 شئی در رسول الله باشد و همین قسم از آن بسده گرفته تا آنچه او امر آن منتی گردد لله
 صدق نیکنند الا آنکه از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است
 عمل کند شبی از حروف بیان میگردد تا منتی شود با وجود و کمال تراقب را داشته
 که در نزد ظهور من لطیفه الله آنچه لله کرده اید بدون الله نشود که اگر از برای او
 شد لله و لفظ بوده و الا باطل میگردد بذا ما وصیکم الله رحیم ان اتم بعلون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استبدل بغير کتاب الله و آیات البیان و عجز الكل عن الاتیان مثلها
 فلا دلیل له و من یروی معجزة بغيرها فلا حجة له و من یدعی الآیات فلا یتعرضنه احد
 لا یدان یقرن ذلك الباب فی کل نعة عشر یوماً مرة واحدة و یتفکر فیما نزل فیہ باللیل والنهار
 مختص این باب آنکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده
 از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگر چه در هر ظهور کل شئون شجره حقیقت منقطع غیر اوست
 از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو ولی چون اگر چشم قلوب ایشان نمی بیند علو انرا

و در آیات نجومی است که اگر کل خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجت را واحد قرار
 داده لعل یوم ظهور من لطیفه الهه در حق اولم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل
 شده دون احتجاج بان نبوده که اگر کل بر آن واقف شده بودند امر دز امر ایشان
 سهیل تر بود از اقرار بحق ارشئونانی که خود روایت میکنند و حجتی در کتاب الهه
 از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عل با آنچه در کتاب الهه بوده امر الهه بوده است
 و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنید لعل در ظهور من نظیره الهه
 محتجب نشوند بشئون دوز شئون آیات که اعظم حجج و براین بوده و مست نه اینکه
 در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید
 مثل آنکه هر روز صبح دعای عهد نامه را میخوانید و از بسکه العجل العجل گفتید بر خود
 مشتبه گردید دون حسب خود را بر انفس خود و گمان کردید که حسب او را دارید
 و حال قریب به سال متجاوز است و امر الهه ظاهر شده تا آنکه امر دز محل مقصود
 خود را در جبل قرار داده اید و حال آنکه بر آن حجتی که دین کل سلیمین بر او برپا است
 ظاهر شده که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که ایقان
 بآیه نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الهه نمیتواند آیه نازل فرماید همین قدر
 که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که
 در صدر اسلام خداوند براد قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل
 فرماید اگر در حجت دین خود موافق بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر از دوشق
 بیرون نیست خداوند عجز کل را در قرآن نازل فرموده چون نظر میکنید این نفس
 را هم در کل می بینید امتناع بر خود راه میدهید این است که محتجب میکردید با آنکه

بجان قسم که خداوند نازل فرموده در یکدهمین قسم نازل می فرماید در عود اگر باین
 نظر نظر کنید اقرب از لیل بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق میکنید میگوئید امتناع دارد
 بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت
 کماله خود جاری می فرماید و ظاهراً است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند
 مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دو سبت و هشتاد سال گذشت
 کل یسین نمودند بر عجز کل حال بهم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آید
 ظاهر شود بر هیچ فطرت و قدرت بدون تعسّم و دشواری که در نزد اهل علم منصور است
 با وجود این امتناع که غیر از من نظیره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده
 در بیان که اگر نفسی او عاقلند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرض نگردد او را لعل
 بر آن شمس حقیقت حزنی دارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال
 کل یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگرود و بسیکن بر
 او هم نگرود حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا بر نفس او حال هم
 اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید کتب امری نموده که سبب حزن او باشد اگر
 چه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصویری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او
 نگرود بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لایسته
 زیرا که امر از دوشن رسیدن نیست یا اداست و حال آنکه غیر از او ممکن نیست
 که آیات بر هیچ فطرت نازل فرماید که چراغ نفسی کتختیت حق کرده باشد و حال
 آنکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را
 نسبت داد و اگر اند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر او نماند اجله الله

و حال آنکه چنین نفی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن هم رسید
 در این کور هم خواهد رسید آیات او بنصفه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجز
 کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او سبب این امر این است لعل در یوم
 ظهور حق قدیمهای ایشان بر صراط نغز و بایه شیمی که در افشده ایشان است
 بر کون وجود خود بان آیه حکمی نکنند که یک دفعه کل گنویت و اعمال آنها باطل گرد
 و خود خیر نشوند اگر کل بر این یک امر اطاعت کنند بر خداوند است که حق را بر ایشان
 ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید با دگ ظاهره که از قبل
 او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین تو اند در حق او اظهار رضین نمود و دون آنها تو اند
 اظهار و قوف نمود که و قوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را
 اگر در این حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
 که کل ماعلی الارض با آیات مشرقه در افشده ایشان از شمس حقیقت انالله عالمون
 میگویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر بکون آن آیات باشد عزوجل نموده که
 آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است مابین کل شی
 ملک حجواته قدمت علیکم ان با عباد الله فالتون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس البحر حل فی کل اسحال و کذلک الحکم فی استعمال الذهب و
 منحص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده طیبس حریر بر نفسی را در هر شان همچنین
 در استعمال ذهب و فضه تا آنکه کل در این حجت با پنج سبب سکون قلوب عباد است
 رسیده و فتهای سکر لکھی را در یوم ظهور با بیان منطفیضه الله ظاهر سازند زیرا که

اگر کل ماعلی الارض را انفاق می نمودند سبیل از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند
 عالم عزوجل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آنرا و عزنی از برای نفسی
 نباشد در عدم وصول آن بان که محض حب خداوند اجرد ثواب آرزو مضاعف میفرماید
 و در آخرت با و کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی شبی از این مظهرات خواهد اشیاء کند
 یا ارتضاع و رزق محتجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هر شأن که خداوند
 سنت گذارد بر عبد مظهرات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاد
 نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزیزی بر این مظهرات
 نیست الا با ایمان بمن بطیفره الله که اگر شرف باین اسباب میبود امروز در رزق
 نصاری زیاد تر از هر ملت است و حال آنکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود
 ولی اگر اقتران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حق عبد و هرگاه نفسی
 مالک شود اسبابی از ذمب یافتند و باون نفسی رازنده کند بهتر است از برای
 اوان از آنچه مالک شده و باون مسئله ذاست در رضای محبوب خود زیرا که
 قلب مؤمنین است محل رضای حق و شبه نیست که خوشنودی ایشان نزدیکند
 اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شبی را و مسئله ذبا و است
 و لیکن این در وقتی است که نظر بجد و خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی سخی
 نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلا اگر شبی که
 من بطیفره الله با و فرخاک شود نفس او با و نزد خداوند اعظم تر است از اینکه
 کل وجود فرخاک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کل الاسماء والامثال الی
 ان یتقی الی ذوالوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی دلیل توان

تیزداد زیرا که کل مدعی علو و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الا شجره حقیقت
 که آنهم اظهار نمیرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اول کل عمل کنند
 تا آنکه بر هیچ نفسی صرنی دارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بآنکه و آیات او
 كذلك يرفع الله عنكم ثقلكم ويأذن لكم في الكتاب بائتم به تشكرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی آن کلمات فرض باین نقش علی عقیق الاحمر بنده الآیه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابد
 بلخص این باب انکیه هیچ شعاری در بیان از این محبوب تر نیست نزد خداوند که در یاد
 انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و ان ما
 دون الله خلق و کل له عابدون شمه آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت
 بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال حق بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست لعل
 در یوم ظهور حق بآن حق که محقق بر حق است اقرار کنند بر اینکه ما دون خداوند خلق او است
 نه اینکه این خاتم بر یاد باشد و حق ظاهر شود و شمه این آیه را نزد آن حق ظاهر نماید
 و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیقت آن نکرد همین خاتم شاپه میگردد بر او و باطل میگردد
 آنچه در میان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در میان
 تصدیق بحق شده بواسطه حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق حقیقت
 و دون آن ناراست این است که کل ممنوع میگردد در آرزو و او است مرات
 الوهیت و شمس ربوبیت که مدال بوده علی الله و صده و صده و اگر نفسی خواهد خود را
 در عرض حق داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید که نقش شود بهیکل دایره معروفه که
 پنج واحد است و در اول آیه لک کسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حرز و سبیل

و در رابع اسماء است و در خاص آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف
 متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم صرف تته و عشر را نویسد محبوب است
 نزد حق ولی کل اینها در صورتی است که در ظهور من طیفیره الله درک نماید که چه
 نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در حقی سکنه میگردد تا آنکه در رتبه
 خمس بعد از الله ظاهر میگردد و اگر ایمان بحد حقی من طیفیره الله آوردی همیشه
 که در واحد اول داخل شدی بحول و قوه خداوند الی ما لا انحصایه بهم که کثیر شود داخل
 خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی
 که کل بهدایت همان حروف اولی متمدی شدند و متمدی نیست الا مثال متمدی
 این است که الی ما لا انحصایه که کثیر بهم رساند نیست مگر همان واحد اول این است
 خلق بخوبین کل ذرات و همچنین شنونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محجب
 گردد از شمس طور و هر مرآتی که در او دیدی شبهه او را دوست دار که اسمی است
 که بدل بر او است و هر شیئی را که دیدی که بدل بر او نیست اگر ذره طینی باشد که
 در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای
 من طیفیره الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله
 و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بود
 و قبل از او در نقطه انجیل الی آنکه منتی گردد و بدیع فطرت اول و همین قسم که از
 من طیفیره الله ترقی نماید الی ما لا انحصایه نظر کن و شاهد کن آنچه در این قیامت
 مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من آله الا الله انما کل له مخلصون
 الباب الحادی والعشرون الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل ازید من خمسة خفيفة و قبل ان یبلغ خمس سنین فلا
 یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز ازید من خمسة لا علی اللحم بل یضرب علی اللبانی
 و ان یرید ان علی الحنطة او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرب الی زوجة تعدة عشر يوماً
 حتی و ان نسی و ان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربتة تعدة عشر مثلاً من ذهب
 و قد اذن الله للصبيان التلاعب فی ایام العید بما فی ایهیم و ان یتقرن
 کل نفس علی کرسی فان صین الذمی یتقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یجب من عمره
 لمحض این باب انکه در بیج حال خداوند دوست نمیدارد که بیج نفسی مخزون گردد
 چگونگی آنکه ضری باورسد و نمی شده کل را که طفل قبل از آنکه جنس سنین رسیده ادرا
 تا ویب لبان نمایند و بر او صرنی واقع ن سازند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب
 خفیف تجاوز نکنند آنهم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر ششون دون و قرصا
 ن سازند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمسة نماید نوزده یوم بر او
 حلال نگیرد و اقتران و اگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب
 دید تجاوز از حد و الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که
 در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محبوب
 نگیرد و مثله این او امر این است لعل بر آن نفسی که کل از بجز وجود او منوجد
 میگردد حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کل را چنانچه در ظهور
 فرقان تا محصل سال نگذشت کسی شناخت شمس حقیقت را و در نقطه بیان بیت
 و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدر فرموده باشد از عمر لا یعرف
 که همان ایام خوشی او است اگر چه کل فقط را بیند ولی چنین با و ناظر نیستند لابد

بر او حزن دارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و
 دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که گفشتند
 که قلم جیا میکند که ذکر کند همین قسم نظر کن در نقطه بیان شتون قبل از ظهور او در نزد
 اشخاصی که می شناختند او را ظاهراست ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز نافه
 هزار بیت از شتون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی میگویند که قلم جیا میکند از ذکر
 او و لکن اگر کل با آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره دارد نخواهد آمد زیرا
 که اگر نباشد کسی را محزون سازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر با آنچه کل بر او
 خلق شده اند اقدام نوزند برودون آنهم قریب نکردند که هیچ فضلی اعظم تر از
 این نبوده و نیست اگر چه دیده میشود که ایام سرور و ایام قبل از ظهور او است اگر
 چه ظهور او در بجهت خلق خواهد بود که بحسب او میم بوده و مستند و لکن مثل امروز
 یسین کل با سم او میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند ان یا عباد الله تعقون

الباب الثانی والعشرون الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا وان یصبر المرء مع المرء سنة واحدة لعل یصلح بینهما
 وان لم یصلح حل علیهما وکلما اراد ان یرجع حل له الی تعدیة مرة ولا یشرط فیہ
 الصبر بعد الرجوع الا شمساً

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند من و نفس بکلمه الله وصل فرمود شتون
 دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهراً شود زیرا که افتراق شتون شجره محبت نبوده
 و نیست تا نفس مضطرب گردد بر او حلال نمیکرد و بعد از اضطراب و اظهار آن بان
 حن است بر آنکه یکت حول که نوزده بخشه بیان باشد صبر نماید اگر شتون محبت

ظاہر گشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است بکنه که دلالت بر آن کند و بعد از
آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجوع و از همین افتراق تا همین رجوع حق است
بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئون ابواب نار و بعد از آنکه عدد
نوزده ختم شده حل است بر آن اقران و همین قسم تا عدد واحد رسیده اذن
است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثینیت میگردد و
در جنت حکم اثینیت نبوده و نیست زیرا که کل انفس واحد خلق شده و همیقدر که
رتبه واحد کامل شد باید به واحد دیگر شود نه اشین که اگر الی ما لانهایه واحد شود
همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد
اشین این است سر حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه
ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی همین حکم او از او محجب گردد
مثل آنکه امروز می بینی که در ظل هر حکمی از احکام قسم آن الی ما لانهایه نفوس برکت
او حاکمند ولی یوم ظهور کل در نزد قول او لاشیبه میگردند اگر راجع بخردند بقول
او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است
مزد کسی که از مبدء محجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که بمبدء راجع گردد
طوبی للقیین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشرون الواحد السادس

فی آن پست النقطه لایحوز ان یزید ابوابه علی خمس و تسعین و بیوت محدودت حنطه
ملخص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت بخود آمده
و دست میدارند که طلب تقرب نمایند بسوی خداوند بواحد اول اگر چه همان روزی که

بد کرده کل لاشی می شوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهر کل مدعی وصل بخود
 و رضای او نمی شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توفیق
 داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در حجت اعلامی از آن نیست و اذن داده
 شده که بیت نقطه از نو و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مراتب
 از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای خود
 حتی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامع بر ملک او و این مراد است
 از آنچه خداوند نسبت بخود داده نه این شئون دنیوی که کل آن مشخرفند و بر کس
 تشابه هم رساند بآنها در حد خود لایق میگردد که در حقیقت ثانوی اطلاق بر آنها شود
 تا آنکه منتی گردد با حشر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل میشوند
 اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بحث این حروف و سایر ادلاء از درجات
 پیشین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن
 عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدت ها که کسی ایمان
 نیاورد که زیارت رود و حال می بینی که سالی بمشاد بزار نفس میرود ولی امروز که
 امتحان کل شد ظاهر شد که مثل بد است کسی نمیرود که آنچه می بینی چون مایه عزه
 افتخار شده میسرند این است که علمای کل یک دفعه بماء منورا میگردد چونکه از
 روی بصیرت نیست زیرا که همان جنتی که بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت
 امروز که همان حجت من عند الله است چگونه است که کل محجب مانده و همچنین در
 قرآن نظر کن که در صحن نزول در بجزوه فصاحت کلامها که گفتند و بعد کل مؤمنین که
 آنها را شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید

و دل اظهار ایمان نموده و قرائت های مطرز بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شد
 بهمانکه اینطور گفشد زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات
 تا امروز اگر کسی خواهد شد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس
 اگر آن روز بودند می گفشد آنچه گفشد چنانچه اگر آن روز نبودند امروز سینه می بیند
 که آیات الله مثل بجزا مبدء وجود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال آنکه خود بدرجات
 مالاخصایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کل میکنند این است حد مردم مثل
 بنقطه و آثار آن زود تا آنکه حروف حی را توانی فهمید می بینی امروز که کرد و کرد
 تفریه داری حرف خاص میکنند و سبب آن که قبل حرف خاص بود غیر از کلام رسول الله
 هست و حال آنکه در قرآن هم پنج آیات نازل شده و اگر شدیم امروز برید مردم
 نیست چگونه است که یک نفر نتواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرد و کرد و بسم او
 میکنند آنچه میکنند این است که کل هبائ غمورا میگردد که هر روز مثل همان روز نهادت
 بود میدیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کورترتی نموده همین قسم که درجات جنت
 مرتفع گشته در آنجا هم نازل نموده این است که دلیل امتحان نیست که همه منم منهای
 ایشان برشش میرسد ولی روز قیامت که میشود بهمانها بصعق اول میروند که بصعق ثانی
 نمیرسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ
 نموده در بده امر بهر کس رسانده و فی الحین تصدیق نخزده در صعق رفته زیرا که آنها
 بهمان محنتی که دین آنها بر پا بوده با آنها خواستند برسانند محبت مظهر آیات را و باز
 باین همه فضل و رحمت که از مقام نقطه عتیت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعل
 از صعق نجات یابند و توانستند تحمل شد اگر چه آخر همان ظهور اول است نزول

حقیقت ولی ترنجشید خلق را این است حد زائری که امروز هزار و دویست و هفتاد
سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای آن خلق شده اند چنانچه
صریح آیه ثانیة اول سوره رعد است کسی گمراهی مکرده زیرا که در امکان لقاء ذات
ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است
که در کلام او دیده نشود الا آیات قرآنیه و این در حقیقت اولیه از برای او است
زیرا که غیر او نمی تواند باین نحو آیات الله را از سبده امر اظهار نماید حتی حروف
حی و کل اسماء و امثال و آنچه در حد خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر
اهم ذکر شده که سبب خلق گشتی شده بین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابرموتی
که بدرجات بسیار منتهی میشود بکلام مبده شب و روزی کرد و کرد بر او داخل و خارج
میشوند این است که کل لایشر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شور بوده
نیزت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله ص ثابت است و بنوت
ادبجتهی که برید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مده که
کل منتهی با و بیگردد و از او نشر میکند محجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه
بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که مدعین بجهت آن حروف و زائران
آن صادقین از دون آن چندند که کل در هوای نفس خود حرکت میکنند نه الله
اگر چه بزعم خود الله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق میشود امر نشده باین بقاع
ماوریجا لعل در یوم بعث آنها که اطلاق رجع میشود اگر صادق بوده و فاکنی
چقدر صرف میکنی بانکه زیارت جد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است
ومی توانی بلفاء آنها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بجوای کنی در نزد خودت مثل

کوه انهد میکرد و میخواهی منت گذاشت بر مزور خود و حال آنکه خود تعجب میکشیدی و زیارت
 تربت آن مشرف میشدی و مراجعت میکردی و بآن افتخار بر کل مینمودی که اگر درین
 صادق بودی لابد درجات مثل این صادق بودی. ولیکن دلیل ایل بکن آنچه توانی
 ولی اخذ نموده کن که در یوم قیامت آنچه کرده باطل نگردانی و اگر در بسیار کسی زیارت
 کند این قبور واحد را و در یوم قیامت زیارت نفوس ایشان فائز نگردد و باطل میشود
 آنچه کرده و همچنین در قرآن همین و اخذ حکم کن و محجب مشوا نمید، و بوجود امثال
 و اقران عامل باشی بلکه نفضه عمل کن از برای خدا اگر چه شریک از برای تو نباشد
 مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین کسی مؤمن بر رسول الله
 نشد واقعا خالصا و آنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم مروج رسول الله^ص خارج گشت
 که ۳ نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن بجهت بر امر که دین بآن دین میگردد چه
 آن اشخاص آن روز در مدینه بکل احکام قرآن عمل میگرددند ولی حکم ایمان از برای همان
 ثلاثه ماند که نظر بایست به آلهین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند با حکم
 قرآنیه مثل آنکه در آن زمان کت بودند ولی حکم دون ایمان میشد و ثمری نمی بخشید
 این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حقی در قیامت بعد اگر توانی
 درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثم خود را عالمی میدانی که صد نفر در
 مجلس درست نشسته و حروف حقی را وحده می بینی بلکه لایعرف این است که نمیتوانی
 که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده و تلفت نمی شوی که دینت بجهت او
 از قبل برپا بوده و امروز بشنون مایفزع علی الاصل محجب میگرددی و اگر نظر کنی در
 آن روز هیچ حجت از برای تو نیست عند الله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف و احد

واحد کرد همان دلیل امروز است و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از
 روی بصیرت عمل نکرده محو میگرددی و طفت نمیشوی و قبض روح میشود و داخل در
 نار میشود و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایا
 الهی در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از آنجائی که مغرور بمقام خود بودی از
 کل محتجب ماندی این است که توکل بر خدا نموده که از بسبب و امر محتجب نگردی
 که اگر آن ثابت گردد کل شئون ثابت میگردد و الا کل باطل میگردد و شبه نیست که
 فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن
 و اگر در آن نظر کنی درجات مالاخصایه در همان علم می بینی که کل شرفیست بهر آنکه
 مثل آنکه امروز در غیر شیده چند عالم از بر فن هست و تو که یکی از مسلمین بحق هستی حکم
 ایمان بر آنحضرت کنی چگونه میشود که بصیر لطیف حکم کند و علم با الله را هم موهوم بین که آن
 علم بظهور ظهور است در هر ظهور که حجت برید او باشد و الا کسی نیست که مؤمن ب خدا نباشد
 بلکه از یوم آدم تا امروز کل مل دون حقه که هستند کل مؤمن ب خدا هستند و بر سول خود در
 آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود
 هر آینه از ظهور الله محتجب نیمانند و این است مراد از آیه شریفه رب لم حشرنی اعمی قد
 جهنت بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است
 نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده که لکث انکث
 آیاتاً فنیستاً لکث الیوم قنسی یعنی همان حروف واحد یک باخص مؤمن بودی در
 قبل با سمانی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا
 ننگردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشته و مراد از اعمای ظاهرت کل مل

می بینی که باین عین می پسند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد
 عین قلب است که بآن محبوب خود را بیند و شناسند امروز بر تو صعب است
 عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبه نیست که امت عیسی کل نظر احمد
 موعود صلی الله علیه و آله بودند همچنین که تو منظر ظهور آعزائمه علیهم السلام بودی
 اگر بگوئی کل بودند در فرقه سلیم هم کل بر عین نیستند اگر چه در اینجا کل بودند متظر
 و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی شناخت او را این است که چشم قلوب ایشان
 نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی منحرف
 نمی شدند بلکه هزار و دو سیت و هشتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت و هنوز
 چشم قلوب ایشان کور است و نمی بیند و حال آنکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می بیند
 بلکه از حدت بصر در دور بین بلادی که در فوق ارض است در قمری بیند و احصا می کنند
 و اگر بدقت نظر کنی شاه میثوی در سنه هزار و دو سیت هفتاد و شش که اول ظهور
 حق بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افنده گرفته تا آنکه منتهی شود
 باین ارض ظاهر جسد و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب
 حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حق را شناخت چه در آن
 ارض حق را احدی شناخت الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بود
 و نمی توان که حقیقت را درک کرد الا بعین او از این جهت ظهور محبوب خود را شناخت
 و آیات آن بعین نموده بر حقیقت او اگر چه نمیدانستند که این همین موعود است
 زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظن
 اگر چه در باطن بود این است که یکی مقل می شود می بیند و یکی اعمی است منحرف میشود

و نمی بیند و همچنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می شود
 در صحای که بلایکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده این است یکی می بیند و یکی
 نمی بیند و بجان خود لگنه میکند ولی علی الله وارد می آید که اگر بداند بر حق میکند
 راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه
 مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی با خبر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیدم
 چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سر و صدت قبل
 است که منتهی شد با خبر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افنده ایشان
 باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افنده ایشان باز بود که اگر
 چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کل را تربیت نمی نمود مگر از برای
 طلوع شمس حقیقت و استعداد نقادانکه در یوم قیامت ولی باز برگشت آخرو چه
 که بر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین همان واحد اول و حال آنکه کل
 ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال آنکه
 از این اعداد مالاخصایه بر فطرت اصلیه و اقیقه بر طلب حق بر نیاید الا همان فرد
 واحد و حال آنکه کل از قنایت اجتهاد و ورع با علی درجه بعین رسیده بودند و هزار
 و دوست و هفتاد سال فلك بر حول ایشان گذشت کل این ظلمات از برای
 این است که در کور بیان با بصیرت باشی نعل در یوم ظهور حق که نمره بیان است
 توانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد هدایت ایشان هندی گشت و
 بعون مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالبنه
 پیل مثل غرس شجره است که در یوم قیامت وقت اخذ نمره آن است که قبل از

آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسیٰ عرس شجره انجیل که شد کمال
رسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز
یوم بعثت میشد که بیت و ششم رجب باشد نه بیت و هشتم و آنچه اشجار در انجیل ذکر کرد
در بیت در سال ظهور بود که وحی در میان وحکم الله میشد و حکم واقع که من قبل الله
هست نازل می گشت و بعد از عرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و
هشاد رسید که اگر ببلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاول می بود پنج
دقیقه بعد تر ظاهر میشد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علو عرش خود ناظر است و
نظر میکند بر شجره که عرس فرموده در افنده و ارواح و انفس و اجساد خلق همینقدر
که دید از شجره توان حقیقت توحیدی چسبید اول ظهور میگردد و از و رای حجب
گنت کنزاً مخفیاً حبیب اجببت ان اعرف را نازل تا آنکه بان خلق خلق شود تا
ثمره آن که عرفان با و است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اول دین معرفت
هست و از آنجائی که معرفت الله ظاهر نمیشود الا با وصف الله به نفس من
لسان رسوله این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا بمقتضی
وجود نمئی گردد و آنچه انما شجره قرآن است تا عروج شجره به بیان باید ظاهر
شود که اگر نشود معلوم است که در آن نثر نبوده و الا ظاهر میشد زیرا که گل چنان
این حجت ملائکه مسجین اند نظر میکنند بر کل خلق اگر بیند بر شجره حدیقه حبیب
محبوب ایشان است میچینند و آن هدایت او است بعرفان مقصود غیر این
و همچنین در یوم ظهور من لطیفه الله آنچه که از بیان با و ایمان آورد و بحرف
حی او همان انما ربیان است و حال آنکه راضی نمیشود بر آنکه ذکر شود در ایشان

شجره بلا ثمری که اگر در علم خدا کند شسته لایق است بر آنچه او را لایق اگر چه پناه داده
 شده کل را بشمس حقیقت که پناه بان نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه بخداوند است
 والا چه در عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را شناخته گویند پناه بخدا
 برده زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل میگویند حتی در حق همان مسم که نازل شده چنانچه
 در صدر اسلام خود میخواند ولی چون پناه با میر المؤمنین علیه السلام نبرد که عین پناه بخدا
 است پناه داده نشد از دون نار عرفان و آلهراستی که می بینی این کلمه را بگفت
 خود میگویند و حال آنکه خدا ایشان ظاهراست و نزد هر ظهوری پناه بخدا پناه با او است
 و نزد هر بطوننی پناه با او امر آن ظهور است تا نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور
 قبل و او امر آن پناه نمیدهد او را الا بطور بعد و او امر او همیشه مراقب اول
 ظهور باش که اگر بقدر تسع تسع عشر تا سعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور میگردد
 چنانچه امروز خود میگویند بر عبادی که از غیر سلیم وارد بر اسلام میشوند این بود
 ثمره زیارت هر دو واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود در این قیامت
 از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله بخش بر حمت من یشاء
 والله ذو الفضل العظیم

الباب الرابع والعشرون الواحد السادس

حکم الله فی عین تحویل الشمس

ملخص این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب بخود فرموده و آن
 را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را شناسد و آنچه
 خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف

در آن مثل سیصد و شصت و یک مثال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد
 و همین قسم در کل اعمال و شئونات خیر جاری نموده امر الله را و آن یومی است که
 شمس فتنل میگردد از برج حوت بحمل در صین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار
 است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث و در این پن هر کس هر چه
 تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده
 تله ذب آلاء و نعماء متعدده در صین واحد تا آنکه حق آن شیشی کامل گردد نزدان نفس
 و همچنین در ضیافت محبوب است که بر یک نعمت شود ولی اعلامی آن و همچنین
 در عادت بیل و نهار بر یک نعمت تله ذب شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعماء را
 بعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است بقوی عند الله و اذن داده شده
 که در لیل بعدد کل حول این ایه را تلاوت نمایند شمس الله انه لا اله الا هو الیمن العیوم
 و در نهار ایه شمس الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه ایه شمس الله که در آن
 ذکر قدرت است که آن از برای تا لیل افضل است عند الله و آن یوم یوم نقطه است
 و مجبده روز بعد از آن ایام هر دو حی است که اشرف است از ایام مجبده
 شهر که هر یومی مبوب یکی از احکام کلشینه است که کینونیات کل ادلاء بر
 توحید حقت و در نظر او هر چه که ذکر نبی و وصی در این کور نمیکردد بموینین اطلاق میشود
 الا یوم قیامت که هر کس را شجره حقیقت به اسم که خواهد ذکر میکند و غیر از آن کسی
 نمی شناسد تا آنکه حکم کند در واحد اول صوم جائز نیست بلکه بابواب واحد
 دخول در جنت واجب و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم من نطمیسه الله
 که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار باو هدایت یافته نه آنکه

مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشته و کسی که این یوم از برای او خلق شده
در عزن بود و حال آنکه این یوم نسبت با وعزیز گشته و هر شبی در یوم قیامت ظاهر
میشود بر هیکل انسان حتی دقائق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهر و وسین و
فوق آن تا آنکه بطالع ایات ازلیه و ظهورات قدمیه منتهی گردد که الوقت اجل از
اینست که ذکر حد و خلق شود لم یزل الله کان عالماً و قدیماً و لم یزل الله کان عالماً و قدیماً

الباب الخامس والعشرون الواحد لسان

فی ان الله قد امر بان یقیموا من مقامکم اذا سمعتم اسم من یظن بینه الله من بعد

القائم و احکم علی اعداء من یخترنه من فوق الارض بما یمکن

مخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من بینه الله
باین اسم بر نفسی بر خیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلا لاله من کتاب الله
و اعظام له من نقطه الاولى لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نهد که
کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید
بر خیزد دلی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا آنکه کتاب او باد
برسد که او نم یانکه خود او بر او وارد شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با باقی که
دین او باد بر پا است و فی الحین خاضع نکرد از برای قرآن و ساجد نکرد از برای
منزل بیان کل اعمال غیب او باطل میگردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد میخشد
ادرا و اگر خواهد عفو میکند او را اگر دون حب در ایام غیب خود بر او شایه شده
اگر چه هرگز محبت نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که
لا بد ملاقات خواهد سید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید و

از برای سمای این اسم نکتید آنچه از برای اسم او میگردید اگر چه اگر بداند خواهد کرد
 ولی بر خود اشتباه وارد میآوردید چنانچه در ظهور رسول الله ص کل نظر او بودند ولی در
 صحن ظهورش کسی که با او چه کردند و حال آنکه اگر او را در خواب میدیدند بآن خواب
 افتخار میگردیدند و همچنین در ظهور نطق پان که کل از برای اسم او قائم میشدند و از برای
 ظهور شب در روز تضرع و ایهتال می نمودند و اگر در خواب میدیدند او را بان خواب
 افتخار می نمودند ولی حال که با عظم محبتی که دین ایشان با او برپا است ظاهر شده و قطرین
 ظهور او لایحی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مسترح نشسته و او
 الان در این جبل ماکواست و صدقه قدری مراقب خود شده ای اهل پان که اینطور
 واقع نگردد که از برای او شب در روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال
 بوم اخذ ثمره است که از قیام با اسم سبیل بوی مسمی بهم رسانید این قسم محتجب مانید
 در خاطر آورید سلوک قطرین رسول الله ص را و آنچه بر او دارد شد از قطرین باد و گو
 که در دین بودند امروز میگوئی که در دین نبودند و الا آن روز در میان خود
 بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود باطل بودند و گمان دون حق بر خود منسب بودند
 مثل آنکه امروز می بینی که کل با اعلی درجه فضل و دین خود عالمند و ظهور دون حق از
 برای خود نمیکنند و خوابی شنید آنچه که بر نطق بیان وارد آمد زیرا که قضا یا می قیامت
 فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بآن متمد می شوند و
 خوابی درک نمود من نظیر سه اسد را و اگر قرار گذارید ای اهل پان کلاً که بر بیچ نفی
 پسندید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را باطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حق
 محض است و اگر در ظل او مستظل نگردید در دین باطل میگردید لعل بر آن حزنی

دارد نیاید و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده ایم تا آن روز باطل بخرد
 توکل بر خداوند نموده که از این خط بیرون زرفه لعل بر مقصود خود چون که نمی شناسد
 حزنی دارد نیاید در آیام بطون او و در آیام ظهور که او می شناسد کل را نفس خود
 را آیات و کلمات خود ولی کل با آن یقین نمیکند که بشناسید او را از این جهت محبت
 می مانند و هیچ حجتی نیست از برای کسی که یقین نگیرد با و بعد از استماع آیات این
 است صراطی که کل با آن داخل در جنت میشوند و همچنین آن داخل در نار میگردند
 کیسج شخصی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه بجنت و وصف جننت
 وصف شود زیرا که خلق جنت با مراد میشود و اگر میخواهی در بد جنت نظر کنی نظر کن
 در بد دین اسلام که هر کس داخل میشد داخل در جنت بود و الا در نار و در بد جنت
 جنت مفصل گشته تا آنکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
 اصحاب رضوان جنت بودند و در نار تا آنکه منتی شد با خراباب که نص غل
 منتع کشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنت بود و هر کس قدر جوی
 منحرف بود در نار تا اینکه بطور اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم دون جنت
 بر کسی که شناخت او را و عارف گشت بحق او ذکر کن و بعد سبب جنت را بیان مین
 و تا ظهور من طمینه الله متعین را از منحرفین شناس و حکم جنت و نار را بعین شود
 ملاحظ کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنت و نار
 و پناه برد هر حال از نار دون ایمان که بعین سبب در نار آحضرت میگردد و همچنین
 در ایمان که بعین سبب رضوان اکبر میگردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب
 دارد او را و در آن خلق شده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم با آن را

يخلق الله ما يشاء بامرہ انہ کان علی کل شیء قدیرا

الباب السادس عشر من الواحد السادس

فی ان لا یحکم السفر لاحد الا اذا اراد بیت الله او بیت النقطۃ بعد استطاعۃ
 او اراد ان یتجر او یرید ان یرور حروف الحجی اذا استطاع علی الروح والریحان
 او اراد ان ینصر احداً فی سبیل الله ومن یجبر احد علی احد فی سفر او یدخل بیتہ بغير
 اذنہ او یرید ان یتجر من بیتہ بغير اذنہ حرم علیہ زوجتہ تعدہ عشر شمساً وان
 یتعد احد عن ذلك الحکم ولم یعمل بہ فعلی شہداء البیان ان یاخذ واعنہ خمس
 وتین مثقالاً من ذهب حیث لامرؤ واذا اراد ان یجبر احد علی احد فرض
 علی من علم او یطلع ان یحضر وینصہ وان علم ولم یحضر فحرم علیہ زوجتہ تعدہ عشر
 يوماً ولم یحکم لہ بعد انتضاء التعدۃ والعشر الا وان یأتی تعدہ عشر مثقالاً من ذهب
 ان استطاع والا من فضہ وان لم یقدر علی الفضہ فلیتقر الله تعدہ عشر مرۃ
 الی ان یقدر ویفتق الی شہداء البیان لینفقوا علی من یؤذن باعلی صوته
 ثم علی الفقراء والمساکین من اهل الدین والکتاب کل علی حسب شأنہ ولا
 یافر احد دون سفر الواجب من الحج او الحضور من یدی النقطۃ الا اذا اراد
 ان یرور او یتجر فلا ینبغی لہ ان یطولن ایام سفرہ وان اراد ان یطول فعلیہ
 ان یرفعن ما یتعلقن بہ من کینونیۃ خلقت من ذاتہ او لا یطولن اکثر من ثمانیۃ
 وثلثین شهراً الا لمن یتجر فی البحر فان لہ اذن علی قد خمس وتین شمساً ولا یحکم
 علیہ فوق ذلك ومن تجاوز من ذلك الحدین ان یقدر علیہ ان ینفقن اثنی و
 مائین من مثقال من ذهب والاثنی ومائین مثقالاً من الفضۃ

مخصوص این باب آنکه اذن داده شده سفر بسوی میت و مقصد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مفاد حجتی و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده و در تجارت هرگاه مایل خلق عند نزد او باشد بآسی نیست از برای او و اگر بوده زیاده از دو حول در بر اذن داده نشده الا آنکه سبیل آن قدر همین باشد که آنوقت از برای او اذن شده است زیاده از آن و در کسب زیاده از پنج حول اذن داده نشود و مبدء حساب از یوم خروج از میت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقصد است دو بیت و دو مثقال ذهب و الا از فضله بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حد و دانسته است و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من لطیف شده است در صحن استماع سفر کند بسوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کل بیان از برای او است و اینکه بانی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر محدود نشود حکم ایمان نمیگردد و سفر جایز نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریجان الله در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب میگردد اگر چه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شد چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود خود و از شده از برای کسی که داخل شود میت کسی را بغیر اذن او یا آنکه کیت قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آنکه او را از میت خود بغیر اذن او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهاده بیان ضمنی است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و بر نفسی که عالم شود جبر نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل و زرد نوزده یوم حلال نمیکرد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارو

و الا از نضه و اگر نه نوزده مرتبه استخار کند که آن وقت حلال میگرد و بر او اقراران د
 بعد از استطاعت احدی بر او است اتفاق بوی شهادت بیان که ایشان بر مال اصباح
 اتفاق کنند بر نفوس خود اگر تکلف دانند و آلا بر مؤذنین و اهل احتیاج از مؤذنین در هر
 موقف که هست محمود است و ثمره این آنکه لعل در بیان بر نفسی غسیر حتی وارد نیاید
 لعل که عادت کل گردد و بر مقصود یوم ظهور او حسرتی وارد نیاید که اگر نه از برای او
 بود حکمی بویسج نفسی نمی شد با شحان بلکه کل از بحر جود او هست که در زمره تکلیف
 بیرون می آید و الا اکثر احوال اهل است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر الله
 نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و میدارد
 که کل با منتحالی حب در جنات او متصاعد گردند که هیچ نفسی بویسج نفسی بقدر نفسی حسرتی
 وارد نیاید که کل در مدامن و امان او باشند الی یوم القيمة که آن اول یوم ظهور
 من لطیفه الله است و خداوند عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل
 نفرموده مگر از کل اخذ عمد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او
 تعطیل و صدی نبوده و در سفر بعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل قرب
 و اخف گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دور روز
 بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقت شود طلب
 نقت میکند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حد هر حیوانی را که بعد
 و رو مالک او در بیان غیر از اخف از تحمل او بر او وارد نازد که نفعی که از آن برسد
 از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آنچه
 مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده و هست الا سبل روح در میان بر مقادیری که

من قبل الله مقدر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده است و اگر نفسی
 نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب یک حج در نامه عمل او نوشته
 میشود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر
 را کل بسدل کند بر روح و ریجان قطعه میگردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بود
 احتجاب کل بوده که بلاخط نامی نفع جزئیة تعب بنفس خود و دیگران دارد میآوردند و
 الا اگر بر روح و ریجان میبود آن نوع حکم نمیشد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن
 حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجه ترقی کنند که کل نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد
 و الله بحفظ من شاء فی السبیل باذن الله کان علی کل شیء حفیظاً

الباب السابع والعشرون الواحد السادس

فی حکم طهارة ما ینخرج من الفارة و عدم فرض التحرز عنه و كذلك الحكم فی ایحون
 الذی یطیر باللیل و الذی یموت بابایل. لمخص این باب آنکه آنچه صعب شده
 بود بر کل مؤمنین از ما ینخرج من الفارة او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه ناسی
 نیست ولی از جهت لطافت و نطافت تحرز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمیکرد
 و در هر حال نظر بر مطهر مظهر کرده که محتجب از سبب نمائی که در یوم ظهور من لطیفه الله
 ذکر دون طهارتی نمائی که او اجل از این است بلکه قول او مطهر است و در هر شان
 در مکام من طاهره و مطهر بوده و هست و از یومی که او اول از برای آن نبوده الی آخری
 که آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست و بیچینی او را
 متغیر نگردد و آباء او الی آدم و همچنین اممات او صفوة خلق بوده و کمن طهر طهارت
 طوبی لمن یدر که یوم القیمه علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن والعشرون الواحد والسدس

فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد التتجرین اذا اذنوا بعضهم لبعض وعلما برضاهم
لمختص این باب انکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته
و چه سر باز چه کتب علیک و چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الا بروقت که
داند رضای او را یا اذن دهد او را که آنوقت حدل میگردد بر او و این نمی شده الا انکه
کل تقص تمیص جیا پوشیده که اگر در کتبی یوم قیامت را با شجره مقصود سلوکی نگردد که
دون سبیل جیا باشد والله یعلم من یشاء من عباده عما لا یحبه ان کان علی کل شیء ذکیلا

الباب التاسع والعشرون الواحد والسدس

فی ان لكل نفس فرض ان یحییب اذا یتب ایة و یحییب اذا یسئل عنه و ما یتفرع علیه
لمختص این باب انکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطی نویسد بر اینکه او را
جواب دهد و فضل محبوب نبوده بجز خود یا بخلی که امر کند و بهین قسم اگر کسی سؤال کند
برستمع واجب است جواب با آنچه دلالت کند لعل در یوم ظهور الله کسی از آن بزرگ عالم
موجب نگردد در صحنی که نازل میفرماید من قول الله است بزرگم کل بگویند بی زیرا که ذهن
جواب از برای اینجاسته ولی سرائت میکند تا بمنتی ایة در وجود و همچنین کتب شبه
نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه احتجاب خود موجب
نگردد از رد جواب محبوب خود که با جابت کیونیت او خلق میگردد در ذراته
با قرار بصدانیت و در ذرات او اقرار بنبوت و در ذرات نفس اقرار بولایت و در ذرات
اجساد اقرار بابایت و نزد هر ظهوری مجیبین از صامین ممت از میگردند و الا در ظهور
قبل که کل مجیبند مثل انکه امروز میشود که در اسلام کسی کلمتین را نگویید و آنچه ما یتفرع بر او است

از دلالت و احکام قرآنی بلکه تصور میشود ولی در ظهور بعد صادقین از دوی صادقین
 با اجابت ممتاز میگردد و بعد بصیران است که در کل عوامل و مراتب اجابت حق زنده
 اگر چه با اجابت بکتاب باشد یا بلسان یا بعمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن
 نفس کل نامور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او
 پاسخ میشود و همچنین اگر کسی سان حاش ناطق باشد بر تفرسین لازم است اجابت او
 و همچنین اگر مفاعد آن محل اجابت باشد یا ظلمات دیگر که نفس بصیر خود ادراک میکند واجب
 است اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده نماید لعل در یوم قیامت
 که ابصار قلوب نمی شناسد محبوب و مقصود خود را الا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم
 حزنی وارد نیارند که یک دفعه بایست با آئین مرتفع شود و او بشون ما یتفرع علی الدین
 محتجب مانده باشد چنانچه در هر طوری هر که محتجب میماند همین سبب میگردد او را و لکن
 الله یهدی من یشاء بفضلہ ان کان اجل شیء میطا

الباب الاول من الواضحة السبع

فی تجدیہ الکتب اذا انقضی علیها اثنی و نایمین حولا و محو ما کتب من قبل او انفاقة الی احد
 مختص این باب آنکه در هر ظهور خداوند دوست میدارد که گشایشی جدید شود از این
 جهت امر سرموده که در هر دو سالی یک دفعه بر نفسی مایملک خود را از
 کتب مجدد کند باینکه در ماه عذب برزد یا آنکه نفسی عطا کند لعل عین عبس بر حزنی نبضه
 که کره از نظر باون داشته باشد لعل در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهری را نبیند بر
 صورت غیر محبوب لعل روح آن هم در ظل آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حزنی که نوشته
 میشود هفتاد هزار ملک بر او موکلند و همچنین جن محو که خطا میکنند او را و اگر امروز نظر کنی

در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چند از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود
 و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست میدارند که نظر بر او کنند بل در
 هر شیشی چنین مشاهده کن و همچنین بر عکس و در بیان هیچ شئی را ظاهراً مکن الا بر علوصح و کمال
 لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون جسی شاید گردد بر خلق خود که نظر
 کل ملائکه در ظل نظر او است و کم شئی میخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد
 بلی اگر شئی که فوق ارض مثل آن نباشد آن شئی است که لایق شده از برای آیه لیس کشی
 و کل خواهند که در بیانهای خود را مجدّد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از برای ارض
 که مشرق گردد که بان در یوم ظهور مستشرق و متلذذ شوند که ماقبل ذریعۀ بوده از برای آن ظهور
 و آیتی بوده از برای وصول بان مقصود و هیچ نقضی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را
 با ایمان با و حسن خطّ الا انکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب او است عند الله و
 مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابھی و آخر اعلی و ما بینها بدرجات ذکر و گویا
 میشود در ظهور که صاحبان ادراک بهم میرسند که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در یکی
 بهتر از قرآن است و استحکال در کل علو کمال است اگر مقرون گردد بر رضای مجبوز
 ازل و مقصود لم یزل و الا امروز دیده میشود که کتب ما لانها تیه در اسلام با حسن خط نوشته شده
 ولی آثار می که ثبت حق و نامی دون میگردد که کل کتب قبل اگر در نزد یک حرف اول
 اون اقرار با ایمان نکنند قبول نمیکرد و از ایشان کینونیت ایشان و چگونه حسن کتابت
 آنها رسد و حال انکه آن آثار مثل غیر معطل و قصر شیده مانده و جمال او نزد اهل افنده
 احسن از جمال مذکور با اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیوم اسماء بعد
 نقض قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و

و حال آنکه از بدیه ظهور تا امروز چند کتبها نوشته شده که درون ایمان باو نمیخندد و در وقت ظهور من بظن بصره الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن عظم تر است از نوشتن بیان و آنچه در ظل آن نوشته شده نظر کن در بده قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف از این نوشت حکم ایمان بر او میشد اگر مؤمن باو بود ولی اگر کفر انجیل و آنچه در دین عیسی ۴ انشا شده در ظل انجیل مژمی نمی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمائی که چویشی در آن ظهور محبوت تر از آن نیست که آثار او را با حسن خط نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کل که آنچه از آن مبداء خود مشرق میگردد کل مومنین بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آنروز و بر اعلیٰ نمایی که در بیان مقصود است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کل مشول عنه از این بوده دستند چه خوب صفتی است چپا از برای ارتفاع کلمات او و کثر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هر کس در بیت خود محتجب لا یکلف الله نفساً الا بعد ان یقدر و لتوکلن علی الله ثم یوم الیتمه بآیات الله توقون

الباب الثانی من الواحد السابع

فی الینة حیث یعنی ان لا یهل احد من عمل الا ویقولن بلسانه انی لا قومن او اعدن
 لدر رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین
 و ان یقرء بقلبه یحزى عنه مختص این باب آنکه هیچ عمل نمیکرد الا آنکه لله واقع
 شود و از این جهت امر شده که هر عالی صین عمل گوید انی لا علمن هذا لدر رب السموات

رب الارض رب ماری و مالایری رب العالمین و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است
 از او ولی الله واقع نمیکرد و عمل مگر آنکه معرفت بهم رسانند بشجره حقیقت که این آیاتی
 است از آیات او و بآیه او در نفس خود از او محبت نگردد در یوم قیامت چنانچه در
 قرآن هر کس عامل از برای رسول الله ص و صرف حق او بود عامل از برای خدا بود و
 محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا آنکه الله کند و الله نخواست الا آنکه از برای آن
 ظهور کند امروز عبادی که در جنجیل عاملند کل از برای خدا میکنند با مرعیسی ۴ اگر چه
 تا قبل از روز رسول الله ص بود ولی صین ظهور لدون الله میشود بلکه در آن ظهور باید
 از برای رسول الله ص کند که آن وقت لله ثابت میگردد و همچنین عبادی که در بیان
 عاملند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من بطنفسره الله از برای او
 عمل کردند لله کرده اند و الا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت
 اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و شتون دنیائی که باید لله شود خود
 ادراک نما مثلاً غذا تناول مینائی و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال آنکه از شجره
 که مدال علی الله است محبت هستی که این آیه که در نفس تو است از آن شجره مشرق گشته
 و راجع باون میگردد در ظهور اخزای آن و گاه هست که خود از اودن منع میکنی آنچه از برای
 او در نفس خود میکنی و همین قسم کل شونت را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است
 و از او محبت هستی و همچنین شتون دین را ملاحظه کن تا بجز هر کلمه توحید منتهی گردد اگر در
 یوم ظهور من بطنفسره الله از برای او عمل کردی لله کرده چشمن لا اله الا الله باشد و
 چه آب خوردن و الا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار میسردی و اگر
 آب بیاشامی شراب دون جنت آشامیده از این علم جوهر بسیط است که صین ظهور

رسول الله ص ۱ حکم شد که کل عل لدون الله عاقله اگر چه کل بکتاب خدا و رسول او در زمان
 خود مؤمن بوده و الا آن هم هستند که ظاهراست سر آن این است که همان مطاع از
 یوم آدم همان رسول الله است و کل کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که
 در حقیقت از ظهور قبل بحجوب مانده و از کتاب او چونکه شناخته که این همان است
 که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج گزردانی از حروف
 واحد و کل را قائم بحروف اول مبنی بلکه در آنجا غیر از ظهور او ظاهر نیستی در لیل الیل
 لله عال بوده ولی صین ظهور من بطیضه الله اگر کل اعالت از برای نقطه کنی که لدون
 الله میشود زیرا که نقطه بیان آرزو همان من بطیضه الله است نه دون آن و همچنین
 حروف حی همان حروف حی او است که تو از برای آنجا عال بوده چگونه میشود
 وقتی که ظاهر میشوند عال نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر بجان آند لله
 میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود تلفت نمیشوند الا من شاء الله ان یمیت
 که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک
 شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کل با علی الارض زیرا که هدایت بعد از
 موت داخل جنت میگردد ولی با علی الارض بعد از موت آنچه مستحق است بر او
 نازل میساید این است که خداوند دوست میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من بطیضه
 ولی نفوس متکبره خود مهتدی نمیشوند بعضی با سم علم و بعضی بعز و بر نفسی شنی محتجب
 میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقت نموده که از صراط احد من لیسف
 و ادق من الشمس هدایت مادی کل مهتدی گشته لعل آنچه از اول عمر تا آخر لاله میشود یک
 دفعه لدون الله نشود و خبر نشوی و الله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب فوری لمخص این باب انکه قرض دادن بنومن عند
 محبوب بوده است و همچنین ادای قرض که واجب است واجب است نزد خداوند
 از هر چیزی اگر تواند نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمره این حکم انکه همین قسم آیت
 تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کل شئون دین مظهاری است که حقیقت عطا
 فرموده بخلق خود در صین ظهور او رد او واجب از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون
 تحدید که اگر کسی فوراً در صین ظهور کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الا و
 انکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چند ربیع است نفسی که حق نفسی را رد
 نماید چگونه است حق الله که عبودیت آن مؤمن شود ولی در صین رد اظهار ایمان خود کند
 از دین دین و معطی آن بان محجب ماند این است حد خلق اگر بعین یقین نظر کنی
 والله یحکم بالحق و انه هو خیر الفاضلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص لمخص این باب انکه اذن داده شده در هر حولی که عبودیت تخلص نماید
 نفس خود را که بد آن از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد حتم شود و
 تفتیص و تضاعف در او نبوده نیست و مراد از آن انکه بیک اسم از اسماء الله
 متلذذ شود در صین القات اسم دیگر اذن داده نشده و صین نیان باسی نیست
 لعل یوم قیامت برکت این عمل تواند بهم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محجب
 نمیشد و گو یا دیده میشود که شجره حقیقت ظاهر که مبدء کل اسماء و امثال است و
 مکان بحر تخلص تخلص خود محجت زیرا که این از برای وصول باو است و آن همین محبت

مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الهیست تا ممتی شود باخرسائل
 فردیند وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است درصین طلوع آن دلی بین که بر نفسی
 یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که شمه کل است بازمانده و ملتفت نیستند
 درصین عدم التفات حجت الله بر کل بالغذ بوده و هست زیرا که اگر تہ بر نمایند بهمان
 محبتی که برین دین اسلام شده بهمان توان تصدیق حق نمود اینک می بینی از اول عمر تا
 آخر برین خود عمل میکنند و ظهور دون حق در حق خود نمیکنند بجهت آن است که ممتن نگیرند
 و حجت در میان ظاهر نیست و الا همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته میشد
 بگوید همان نفس چنانچه در طلوع و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود بهمان کلماتی که
 خود تعجب می نمودند که چگونه میشود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گشند این است که
 عامل از روی بصیرت در بر نشان کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت میشوند در آن اظهار
 ایمان میکنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس دانند
 یخلص الذین آمنوا بالله و آیاته عن ذکر دونه ان قومی منع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یحل لاصدان یدین بدین الذی قد دان به قبل ظهورنا و اذ اجمع
 فلیحضر حتی یامر به ما شاء و ان قبل ان یحضر فلیعل بما عل من قبل و لکن صین ما حضر
 لیقطع عنه کل الدین الا ما یأمر به فخص این باب آنکه آنچه سبب نجات میگردد عرفان
 ظهور است و همچنین بر عکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری او امریست که از قبل
 او نفس آن ظهور ظاهر میگردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بطور قبل اگر بطور بعد
 مؤمن میگشتند حکم ایمان بر آنها می شد و الا فانی میشد آنچه از برای ایشان بود قبل و

همچنین در نزد ظهور منطفیسه الله کل دین اتباع او امر او است زیرا که رضای خداوند
عزوجل ظاهر نمیکرد الا برضای او و بعد از ظهور و قوف بر آنچه از قبل بوده ثم منجبت وقت
شود در امر دین خود لعل در یوم قیامت توانی نجات یافت از فرغ آنروز که آن روزی است
که حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتسرعن فی صین الظهور لا قبل ذلک ولا بعد هذا انتم

تجوان ان تقنون الباب السادس من الواحد السابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب والآتیا الا فی صین الضروره او وقت المجاب
الا الذین هم یصنعون لمخص این باب آنکه اسباب که نفسی از نفسی خائف گردد و محبوب
نیست عند الله الا در یوم اذن یا از برای عبادی که بصنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی
که سبب خوف نفسی شود داخل جنت میگردد منرا و ار است بر عید که مراقب باشد که امر
که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعل در یوم قیامت کل بریکل انسانیت و
شون لایقه بآن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شئی شاه نگردد و در رضای خود را
زیرا که نیردانی تو از جوهر وجود خود محبت میثوی و چه باراضی میثوی که باشد با غیرت
خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در
علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جلی ساکن گشته که یک کلمه لغت
جنت که لسان عربی است نمیتواند اهل آن تکلم نمایند چگونه که بجهنم پس که در حق جوهر
وجود چه میشود قسم بذات مقدس الهی که اگر کسی تلفت شود فی الجین منظر میگردد و علم
کل باین اشده اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در همدشان باد مؤمنند و
باد متوجه و بد کل از او بوده با مراد و عود کل بسوی او است با مراد این نوع وارد شود
ولی نعوس مؤمنه اصحاب میکنند اخذ حق را که از برای لغاتی که کل از برای او خلق شده

حال این نوع وارد آید که در جانی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشد که او را بعین او بیند الا
 من شاء الله و از این جهت است که مرام شده در پیمان اقراران نفسی با غیر سخ خود و بر عری که کن بر
 او ظاهرند بر کل است ملاحظه ان علماء در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کس
 در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نه بیند غیر صین خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را در
 نماید الا عیونی که غیر الله را نمی بیند چگونه کل خلق توانند درک نمود کمال تر اقب را داشته
 که یوم قیامت را درک خواهند نمود و بر جوه سر وجود واقع نشود چیزی که در راحت
 او ندکور نیست کسی که از لسان کینونیات ^{مخفی} کلمه سبحان الله میشود که با وسیع و تقید
 خداوند کرده میشود بلکه مادون آن نزد ساحت قدس او نفی میشود چگونه لایق که غیر کلمه
 حب شود یا آنکه غیر مقعد عز مشا هده نماید نه این است که در آن روز نشومی و عالم محرز
 بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمیدانستی و لکن ظاهرا
 نشیندی که جمادیکه ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت بازده از فضل او بر فغان او
 و اصل گشته بر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر هیچ ظاهر است
 و الا اگر نظر بواقع کنی که شب در روز غیر او ندکور نیست نزد تو در علو فؤاد تو و آنچه میکنی
 باو میکنی و از برای او و حال این قسم محجب میشود فلتقن الله ربکم الرحمن عن کل ما یحزن

به الانفس ان یا عبدا لله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

یعنی لمن یدرک من تطهیر الله ان یصل من فضل ان شاء من علیه فلیشر من مقعد برآب
 فعلیه ملخص این باب آنکه همین قسم که کینونیات کل وجود بالنبه بسن وجود مثل شرح
 در آت است کذلک مشا هده کن صد کل شیئی را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

اعزاز شجره حقیقت نبوده و نیست و از آنجائی که ظاهر میشود بر صرف ربوبیت و کل
 نتوانند چونکه نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم
 ظهور او است کل افضل او طلب نمایند آنچه سبب عزایشان گردد لعل از ثمره وجود که
 نقاد او است کل محروم گردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است
 که نظر باقران کنی زیرا که اگر کل ماسوی الله آنچه که از قبل خلق شده و آنچه بعد از آن
 دارد باین نوع عز ثمره وجود خود را اخذ نمائی بر آینه معادل نمیشود با تسع تسع عشر آنی
 از او زیرا که شغیبت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذكر دون
 او و همچنین در کل شون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه از بسبب کل خیر محتجب بخردی
 اگر چه این امر اعزاز است از هر شیشی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک
 نمود چنانچه عبادی که با سم تقصص قبض عزت را پوشیده نمایند چگونه میشود در حق او توان
 درک نمود این از برای این است که اگر غیر آن طور ظاهر گردد لعل هیچ نفسی از ثمره
 وجود خود محتجب نگردد و الله بمن علی من یشاء من عباده ان کان ذا فضل عظیماً

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الكل ان یحیی من مطلع شهرالی شهر آخر و احدانی واحد مآ یحیی من اسماء
 الله کانه اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن ان یحیی من اول العمر الی آخره ثم
 یحیی ما فات عنه و ان مات فعلى وراثه ان یحیی الوالد مآ قضی علیه من العسر
 لمحض این باب آنکه بر هر نفسی امر شده در هر نفس یک واحد در واحد پر کند و حیاتی
 آن از زمین انقضاء نطفه او است تا صین قبض روح او و اگر از او فوت شود برورش
 او است و ثمره آن آنکه لعل در یوم ظهور شجره حقیقت کثر کند مؤمنین با او زیرا که کینونیات

افنده ممتد است من الله باین اسماء و همین قسم که ذکر کردیم در پیشی را سبب میشود که کم کم برتر رسد
 و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کورث آن اینکه لعل واحد اول کمتر گردد
 تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینها از آنکه در یوم ظهور کل زمینند در آن واحد الا این وجه
 را بنحو اشرف که قدم کبی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را درین ظهور واحد قرآن میدیدند
 احدی از سلین از صراط منحرف نمیشد و کل این واحد بدرجاء منتهی میشود بواحد اول کل عالم را
 واحد واحد کن و مد در درجه تحتی را از درجه فوق تسرار بده تا آنکه رسد بیک واحد همان
 واحد اولی است که کل مکلفند بمعرفت آنها و در آن واحد پس الا واحد بلا عدد که حرف
 اول باشد تا آنکه نبینی درمرا یا الا طلعت شمس و صده را این است جوهر توحید و تشریح
 گوید دیده میشود که سحر واحد جریان هم میرساند تا آنکه در کل شیئی جاری میگردد حتی عدد قلم
 در قلمدان عدد واحد میشود که مظفر نقطه درین ارقام بجهاء کل را دارد و اگر کسی جاری کند
 و درجه بجهاء واحد اول بجهاء کل را قرار نهد نشاخته است واحد اول را و حق او را در صقع او
 عطا کرده مثلا اگر بجهاء یک قلم نوزده مثال فضه باشد باید بجهاء هجده قلم هجده مثال باشد
 و بجهاء آنرا بجهاء کل واحد قرار دهد که کل ممتد از او هستند این است که در بحث آن بحث
 کل ذکر میشود و در حشر آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل
 آنکه امروز می بینی در اسلام آنچه هست مددین با اسم محمد ص و منظر او و ابواب هدی
 است و همچنین در دنیا کل با ایشان مستمند این است که کل اعداد متکثره باین واحد قائمند
 و آن واحد بواحد اول که بلا عدد است قائم و او را بنفصه بالله عزوجل قائم و بعد از رتبه واحد
 اول مراتب بالاخصایه است از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود والله
 یخلق ما یشاء و یکثرن واحد الا اول کیف یشاء باین آنکه کان علی کل شیئی قدیر

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملک یعبث فی ذلک الدین ان ینبئ بقیة النفس علی ابواب التین قبل التین
 وبقیة علی ابواب التین لمخص این باب انکه هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد
 سزاوار است دو بیت بنا کند با اسم من بطینسه الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب
 اول از نو پنج تجاوز نشود و ثانی از نو تا آنکه بحقیقت در مرتبه چاهم سرایت کرده
 باشد که لسان کیمونیت او که گاهی ظاهر است ناطق گردد که الله است ملک السموات
 والارض و ما بینها لعل در یوم ظهور از شهادت طین کتر شهادت نهد در حق او و از اوضاع
 آنچه از برای او است که شبه نیست که موت کل را درک میکند و اگر بر ایمان و نصرت او رود
 اسم خیر او میاندالی یوم البقیة و تا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقی چنین صاحب ملکی بر
 خود عامل بوده باشد و الا مثل بان زده میشد و الا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب
 ملک بوده در هر ملت با اسم ظاهر در آن ملت من الله کرده آنچه کرده مگر بعد در ظهور
 من بطینسه الله مایه افتخار را سگان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم البقیة بجز ذکر
 شود عند الله و الا خواهند رفت مثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت
 پیداننده که ضرب المثل شود و الا کل در ملتی که هستند علی ما هو فی الله عامل بوده اند ولی چه
 مگر که در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله اوراقی است از شجره محبت او محجب ماند چنانچه
 در عصر ظهور بیان انقطاع او بجائی رسیده که بجان اینکه حق نزد کسی است تفویض نموده
 و کسی که ما علی الارض نفس او با اسم او میکنند آنچه میکنند ظاهر است که در جبل ما کوساکن
 نموده ثمه این حکم انکه لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیت مستتر شده باشد لعل میت
 و واقع شود نه این است که در بدو ظهور محبت او بالغ نباشد بلکه معنی که خداوند بقطعه بیان

عطا فرموده تا امروز بر پید احمدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را
نویسد و فرستد که بیک آیه آن حجت بر منزل علیه بائع گردد و جواب بر نفسی را که خواهد
بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در مظهر نفسه قان که جوهر ظهورات قبل بوده
مخاطب غیر رسول الله شده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه بخو کتابت بلکه اگر نازل
فرموده بلسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیت
نعمت پس چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که بیک آیه آن کل مؤمنین عمل
میکند و اگر ماعلی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کل عامل باشند
متعلق ولی نازل میشود بر قلبی که ناظر بر وجود و جوهر دلیل در بده شهود نیستند و طاعت
نمیکردند و فی الحین لله ساجد نمیکردند و حال آنکه این همان است که لوانزلنا هذا
القرآن علی جبل لرأیه خاشعاً متصدعاً من خشية الله قبل در حق او نازل شده و بعد نفوسی
که میشوند و سجده نمیکند نازل شده چنانچه نص آیه شریفه است و اذا سمعوا آیات الله
لا یسجدون و با وجود این خطور دون ایمان در حق خود نمیکند و حال آنکه بقدر حکم جبل در
صین خشوع عند الله بان نمیشود و حال آنکه شبه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات
قبل بمالانضایه لما بهما منها ایها اگر کل مؤمنین بیان در صین استماع یک آیه ساجد شوند
و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نگیرد لایق است که گویند از مؤمنین بان هستند زیرا
که همان آیه است که است بر کتب بر کل میخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و
آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وصده و صدقه لا شریک له
بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند
با آنچه که در امکان ممکن است با علی در جبه فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب آن بخش

حقیقت بر او نازل شود هیچ آیات که عجز او را با و نمایاند نزد خود اگر بقدر ظرف عینی صبر کند
 در پیش خود و نگوید بقلب خود و لسان خود نه امن عند الله لاریب فیہ انما کل باله و آیات
 موقنون قدر خودی عند الله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عال بوده
 سر جوی با و نفع بخشد و فطرت توحید در او نهوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب
 او نجل میبود باید از خشیت الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است
 که در سر آن باشد چگونه است و آیات او ن که نزد منزل آن چنین نفسی ابعث ترا ز جبل
 میشود و خود در نزد خود عدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد
 و حال آنکه تصور نمیشود که چنین نفسی بهیسم رسد که کل بیان را تواند حفظ نمود یا کل عال بود
 این به صورت امتناع مثل ذکر شد که کل خلق صد خود را در نزد آن نطور دانند و از جبل خود
 را سخت تر بگیرند و بجان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بجزرت میکنند
 ولی جانی که باید خاضع شود که اجابت کینونیت او خلق میگردد کانه لم یسمع میثوی ای
 اهل بیان مراقب خود بوده که مغفرتی نیست کل را در یوم قیامت و ظالم میشود بقتل و
 حکم میکند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواه اعلی میکند و اعلامی وجود را ادنی میکند چنانچه
 در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان میشود
 نه این است که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا ص خواست امیر المؤمنین علیه السلام را
 ولی خود گرداند اگر چه کردند آنچه کردند ولی ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لا
 ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل با و ثابت شده و بعد هم با و ثابت
 میشود و غیر الله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کل با مراد عالمند اگر طبق امر او عامل نشود
 و الا که محل حکم نگردد و الله یرفع من یشاء من عباده انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

تلقح زان کل نفس بھیکل اسم المتعاش فی صین تولدہ و لا یبغی لاحد ان یتسرکہ
 ملخص این باب آنکہ در اسماء اللہ ہیسچ اسمی تعادل نیکند عدد آن با اسم متعاش و
 آن اعلیٰ ثمرہ اسماء است کہ منجی ایہ ظہور رسیدہ و در آن ظاہر نیست الا واحد اول و
 در واحد اول نیست الا واحد اول کہ در سر آن رسول اللہ صحت و در بیان ذات مرزوق
 و قبل از قرآن عیسیٰ بود و بعد از بیان بن بطحیسرہ اللہ اعراش در ظہورات مختلف ظاہر شود
 و الامتوی براعراش کہ معری از حد عدد است همان شیت اولیہ است کہ اعراش
 اور امتیاز نیکند و ہیسچ اسمی اعلیٰ عدد از اسم متعاش نیست در بتہ اسماء و بر عدد اللہم کہ اعداد
 طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد ناقص میشود و اگر بالف و لام حساب کنی اسم متعاش
 را عدد اسم حتی زائد میآید و در یوم بیاست نظر آن ظاہر شدہ کہ مدل بوده علی اللہ از این جہت
 ارشدہ کہ کل از صین انعقاد نطفہ محرز کنند آن ہیکل را بھیکلی کہ عدد متعاش در آن باشد زیرا
 کہ از بسدہ ظہور تا ظہور آخر خدا و انا است کہ چقدر شود و لیکن زیادہ از عدد متعاش اگر
 خدا خواہد نخواہد شد و در کور سر آن بدو و عدد آن در اسم اغفر شدہ بنقص عدد اسم ہو در بیان
 خدا عالم است کہ تا چہ قدر زد زیرا کہ در این معیاری نیست زیرا کہ فاصلہ بین تخمیل و
 فغان بالف ہم برسید زیرا کہ شجرہ حقیقت در ہر حال ناظر است بخلق خود ہر وقت کہ بیند
 استعداد ظہور را در مرایای افندہ سجین میثناساند خود را بکل باذن اللہ عزوجل زیرا کہ از
 برای او حرکتی و سکونی نبودہ و نیست الا باللہ عزوجل ثمرہ آن اینکہ کل اسماء چون
 طائفند در حول اسم اللہ و کمال کل اسماء ببلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان
 میلان مایکن برسند کہ در صین ظہور حقیقت تواند شمس حقیقت را در کن نمود و طائف حول او

و مراقب باشد که از آن عدد تجاوز نکند که اگر بآن عدد رسید نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده
 شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چنانچه نماید لعل از نار نجات یابد باین فضل بیح
 فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من لطیفه الهه
 نجات دهند و در ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او بسبب خلق کینونیات است در ذرفه
 بعد از تمامیت ذرات اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در هیکلی دو هزار و یکم اسم نوشته شود
 کافی است در تحریر لعل باین سبب از ظاهر در اسماء محجب نماید و غیر آنکه نه بیند و شاهد
 نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لله ربکم ثم باسماء الحسنی کلمات فان له الخلق
 و الامر فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السجادی و العشرین الواحد السابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر بالجلوس علی الکرسی
 مختص این باب آنکه غمی شده از صعود بر منابر و امر شده استوای بر اعراش یا سریر یا کرسی تا
 آنکه کل ایشان و قریب و نزدیک و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کل تواند استماع نمود
 کلمات حق را و غیره آن اینکه لعل یوم ظهور حق کسی با شفاعت مسلم نزد آن مبدء علم متعلم گردد و چه
 بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و را سخن در علم که ائمه هدی هستند
 غیر ایشان کلام او را نتواند درک نمود چگونه تواند کل که تعلم اختیار نمود بلکه هر علمی که
 با یقع علیه اسم شنی است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر
 وجود و این کلامی هم که می بینی ابداع آن میشود در صقع آن نفس آن و الا مقام ذات او
 اجل است از ذکر اقران بحروف و بیسیج لذتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی
 استماع نماید آیات آنرا و بفهمد مراد آنرا و لم یوم در حق کلمات آن گویند و مقایسه با کلام

غیر او نخذ همین قسم که کینونیت او منظر الوهیت و ربوبیت است بر کثیثی همین قسم کلام او منظر
 الوهیت و ربوبیت است بر کل کلامها که اگر آن انسانی می بود تکلم هر آینه می گفت انشی
 انالله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایامی فالتقون و حال آنکه میگوید
 بلان کینونیت خود آنچه گفت و می شود آن را کل شینی که اگر این نبود چگونه در نزد بر ظویری
 کل کتب سماویه قبل باید با و مؤمن کردند چنانچه نفوس مؤمنه بان کتب باید بان مظهر بودن
 کردند و از این است که بیک آیه واصله حجت او بر کل ما علی الارض بالغ است بر هر
 ذالسانی بلان او که اگر امر و زکی از امت آدم باشد بان عرض کرده میشود یک آیه واصله
 بثل آنکه عرض کرده میشود بر اول من آمن بالبیان و بان گفته میشود که کل ما علی الارض عاجز
 از ایتان با و اگر فی الجحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از اونیست در
 قول و اگر العیاذ بالله تامل نمود و یقین نمود بکلام خداوند بر او است که بر ما علی الارض
 عرض کند همینقدر که عجز کل را دید و حال آنکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر
 قول او و از صین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کل میگویند
 یا اصدق الصادقین در صین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را نمودند و در صین تلاوت آیات
 آن تامل در تصدیق او نکردند یا اصدق الصادقین گفته اند و الاعل ایشان مکذب قول
 ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که در
 بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدق در
 امکان متصور است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت خود را میفرماید کل خلق را که کل
 میگویند یا اصدق الصادقین چرا تامل در تصدیق آنچه نازل میشود دارید این است که بیده
 تقم بر دور عالم میگیرد الا من شاء الله و کل تلفت میشوند اگر بگویند که شنیدیم آیات را

که شنیده اند و اگر بگویند عبادی که صادق غیر از اتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست
 و اگر بگویند که این آیه آیه الله نیست و کل حاضر نیستند گوئی که اتیان نموده بر فطرت و
 حال آنکه مثل حبه از آن بجز وجود نازل میگردد این است که کل با بیان با و صادق و تصدیق
 کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است یکی از نظایر امر خود که اثبات صدق او ن میکند
 از او منع بینمایند که اگر منع نمی نمودند هیچ ظهوری تخریب کرده نمیشد در ضمن ظهور این است
 که کل با اسم او صادق ولی منع آن را از مسمی میکند و ملتفت نیستند مثل آنکه اگر کسی بگوید
 شمس در مرات صادق است بضماء خود در حد خود ولی در شمس سماه گویند چقدر محجب
 است مثل رهبان هم در زمان رسول الله ص همین قسم است که با تبع دین عیسی ع او بخارا
 صادق بگشند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طائف است بگشند و بخارا
 که از صدق شبح در مرات اگر حق میبود تصدیق کننده شمس سماه و حال آنکه همین ظهور درون
 تصدیق رسول الله ص شجرت شمس از انحصار ترفع شد و همچنین در ظهور بیان بین و همچنین در
 ظهور من بطنفسه الله ص دقیق شو که تصدیق اهل بیان تصدیق او کنی که مثل مثل آنست که
 ذکر شد بلکه او را بخود تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله و بر این اصل کل فرج
 از جاری کن و صدقوا الله بالله و صبروا الله بالله و اطیعوا الله بالله و اتبعوا الله بالله
 و همچنین کل اسماء و امثال را در آنروز شایده کن و بین امر چقدر دقیق است که اگر همین
 ظهور شجره بیان کل ما علی الارض مؤمن بودند بقرآن و در ضمن آیه اولی کل تصدیق میکردند
 او را هر آینه کل عند الله کاذب میشدند و همان صادق بود بین امر چقدر لطیف است
 امروز میخواهی باشخاصی که مبدء علم او نعم کلمات عبادی است که با و ایمان آورده تصدیق
 کنی او را این است که نشانه محبوب خود را در لیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل عالم را

اگر لاگوید لاسیگوئی و اگر بلی گوید بلی سیکوئی زیرا که آنچه قبل صدق فمیده با اتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور بعلماء آن ظهور محتجب میشوند و حال آنکه از برای امر خائنه که بیک قول لای او کل اینها غیر صادق میگرددند مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور تصدیق اهل بیان تصدیق ادکنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف میشود و بیک لا دون آن نظر کن در سراسر آن که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کل تصدیق میگرددند آن طائفه را بصدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر عکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کل موعودین با حجتی که تصدیق بخردند رسول الله را بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی صلی الله علیه و آله منحرف بودند ولی عند الله صادق بودند که اگر صادق می بودند ایمان بر رسول الله صلی الله علیه و آله می آوردند و همچنین در نزد ظهور من لطفی صلی الله علیه و آله من که کل کاذبند الابعادی که تصدیق کنند او را چه اعلامی من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حق بقول او است و کل صادق میگرددند با اتباع بآن و شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را با آنچه که دین ایشان بآن بر پا بوده و سبب تقرب او بوسی خداوند بوده و الله یحیی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثانی والعشرون الواحد السابع

فلا یبغی من یعمل للذکر بشیئا ملخص این باب آنکه در هر ظهور حقیقی هر کس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هر کس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و در وقت حجتی او و کل مؤمنین با او

آذن داده شده اگر کسی علی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب او ن بوده از ذره گرفته
 آذره منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه ماینفع بر وجود آن اگر چه او جل
 ازین بوده هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در سرتان و بیان نموده ولی این حد عبادت
 و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الا شبه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی
 او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد بشائی که باز منیر میشود
 اطاعت این امر الا از برای مدبرین مگر در ظهور او کل ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در بیان
 او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آنوقت هم در شئون معده
 چندرتوان احصا نمود از برای یک نفس واحد عمل کردن این نیست الا محض عرفان کل حد
 خود را و الا آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران حسرت نظر غنا و استغناء است از برای
 آن ولی چون رایج دون توحید در این اعمال میوزد از این جهت منعی شده و الله یوت

الفضل من یشاء من عباده ان کان و شاعا علیما

الباب الثالث والعشرون الواحد السابع

فما فرض الله علی کل عبیده ان یكون عندهم تسعة عشر آیه من بطیفة الله فی ایام ظهوره بخطه
 ملخص این باب آنکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نسبت و اگر مقترن
 مگرد و بخط شجره حقیقت که اسم الله بر او ذکر میشود مثل آنکه آیات الله میگوئی در آن هم شان الله
 میگوئی آنوقت اعزاز هر شئی عزیز نیست عند الله و عند اولی العلم و یک صفحه که نوزده آیه
 باشد بخط آن بر کل اهل بیان فرض شده کلمات آنرا که هیچ جزائی در یوم قیامت معادل با
 آن نمیکند که اگر کسی کل ارض را مالک باشد و بدید و اخذ چنین لوحی کند بجاء آن زیاد
 است عند الله و عند اولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عند الله از برای ان نفس

و اگر العباد بآنکه دون مقبل باشد برات نارواست تا قیامت دیگر مثل اینکه هر چه در این
 ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلیٰ ثمره وجود ایشان شد و بان در جنت مفتخرند و هر چیز بر غیر
 مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله از برای او که بان در نار محسسه میگردد اما اذا
 شاء الله چه بخت آن باشد و چه بآثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه
 محافظ کل آثار اومی بود با حسن خطی که در اسکان فوق آن تصور نباشد ولی چون متع است
 دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی بیک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از
 اینکه کل بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کل مرتفع میگردد و آن میماند تا ظهور
 و بجز در آن ظهور الیکت حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان با و ثواب آن اعظم تر است
 از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظل او انشاء شده نویسد همچنین عروج کن از ظهوری
 تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای او نبوده و
 گویا دیده میشود که کتب آن شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین با و استقبال میکنند حال
 آنرا اعزاز استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم میشوند از برای آن ایشانند ارکان دین
 و شهداء یقین نه مثل آنکه از مؤمنین بقران در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم
 میشوند و از شجره حقیقت که منزل او است محجب مانده اند چنانچه داب غیر اثنی عشریه ^{الرب} چنین
 بلی این عل لاجل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جسد علم نزد اهل آن
 ظاهر است که اگر کسی در کتبه ظهور را اینجا مشون مایفزع بر او است و درک خواهد نمود
 کل خبر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود از
 اینکه انجیل و کل کتبی که در ظل او انشاء شده بود نویسد همچنین صین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت
 را سران ده لعل از مقصود محجب نگردی ظلمت لکن خیر شینے قد خلقه الله اذا اذن الله

گفتم آیاه سگرون و بدان که این حکم ارتفاع فضل او است و الا کسی قابل نیست باستحقاق
عطا و او و بر کل سوال از فضل او است و بر او نیست الا آنچه مشیت الهی تعلق گرفته یوتی
من یشاء و من عمن یشاء و لکن الله یوتی الناس کلهم بحسب اذامم بانه و بآیاه یوتون
الباب الرابع والعشرون الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا فاستغفر و الله سر اعند انفسکم
مخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند
من بطیفسره الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود
و او که اگر بعدی آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز سخن است باستحقاق
یکنویت خود چگونه که بر شون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار میکنی از
او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمیشود الا با استغفار از مظهر امر که شجره حقیقت
باشد و همچنین صوفی او در یوم ظهور او و الا بعد و کثینی اگر استغفار کنی شرمی بخشد از
برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد
خداوند است زیرا که در امکان بسیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا با ابواب واحد که
فستی میگردد بواحد بلا عدد که او نباشد که کون کل اعداد و انحصایه قبل و بعد است و همچنین در
حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الا استغفار نزد باء و همچنین میم را الا استغفار نزد
سین و همچنین حرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت کثرت آن را نتوان احصا نمود از
انجیبت امر با استغفار منقطع میگردد و الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسی که ما بین خود و خدا کند و
از حد و بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را تا صبح ظهور و آن وقت
قبول نمیشود الا نزد ظالم هر ظهور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصور کن و قدر دان یوم ظهور را

که کل حول آن طائف میگردد و استقرانه فی کل صین و قبل صین و بعد صین

الباب الخامس والعشرون الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینه تطلعن فیها نقطه الالهیه اعطانا من الله له انه هو العزيز المحبوب
 شخص این باب آنکه از اینجا نیکه کل نفوس از ظل آیات الوهیت در بویت خلق شده همیشه در علو و سمو
 ساکنند و چونکه چشم حقیقت پنی ندارند که مجرب خود را بشناسند محجب میمانند از خضوع از برای ان و
 حال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با دامن قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع
 بوده از برای آن حقیقت و خاش بوده از برای آن کینونیت ولی در صین ظهور ان که میشود کل
 نظر خود میکنند و از او محجب میمانند زیرا که او را هیچکی مثل خود می پندد و حال آنکه سبحان الله
 عن الاقتران مثل آن بگل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مثل کل مؤمنین
 اگر بومن باشند مثل مرآت است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است
 این است که امر شده مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب ان و همچنین ارضی که
 محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه فاء میگردد و محل ظهور حسن معروف واجب است
 کل نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و صین ظهور امر قبل منقطع
 میگردد و باذن ظاهر در ان ظهور از ذکم میشود اگر چه بیچ شی نیست مگر آنکه ماله و علیه او از
 شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر میشود نه صین ظهور مثلاً
 یوم ظهور من نظمیره الله خضوع خلق آنرا در نقطه بیان ظاهر میشود چه مبداء ظهور مقام نطفه ظهور است
 اگر چه نطفه ظهور بعد اتمی است از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است
 که این نوع بیان میشود و الا نظر که کنی بیچ نفسی نیست که بسبب طاعت کحه خالق خود را
 و همان خضوع او است از برای شجره حقیقت اگر چه محجب مانده و طاعت او عین عصیان

میگردد در ظهور بعد مثل آنچه که در انجیل حال بودند خاضع بودند بقول عیسی از برای رسول
 در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و همچنین آنچه امروز در شبه آن عمل میکنند
 از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان آنچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را
 از این است که از ایمان باون محجب مانده نه آن است که او خواهد که کل مؤمن باوشوند
 ولی نجات کل در ایمان باو است و او بنفصه غنی است از ایمان بما سوای خود مثل آنکه
 اگر کل بر رسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند و الا آن شجره بنفصه همیشه در نیت
 بوده هست ای اهل بیان اگر ایمان آورید بمن بطیفه الله خود مؤمن میگردد و الا او غنی
 بوده از کل دست مثلاً اگر در مقابل شمس الی مالاخصایه مرآت واقع شود انعکس بر میدارد و
 حکایت میکند از او و حال آنکه او بنفصه غنی است از وجود مرا یا و شمس که در آنخصا منطبع
 است این است حد امکان نزد ظهور از ل قدری مراقب خود بوده که کنونیات و ذاتیات
 و نفسانیات خود را در حجب و احد مرآت نموده لعل در یوم ظهور حقیقت بواحد اول منطبع گردد
 و حجاب واقع نشود و احد ثانی یا الی مالاخصایه که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و
 الاثرات وجود خود را باطل نموده اید باید می خود امروز ک هفتاد هزار نفس بزیاارت بیت الله
 می رود که با مر رسول الله شده ولی آمرآن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل که بود و
 حال آنکه امر اقوی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که آآن میروند از روی بصیرت
 نیستند که اگر می بودند در ظهور رجوع او که اقوی از ظهور قبل او است موفق میشدند با مر او
 و حال آنکه می بینی که چگونه واقع شده که با مر قبل او مدین بدین هستند و شب در روز سجده
 میکنند خدا را باو و حال در جبل عمل سکون آن شده و حال آنکه افتخار کل با ایمان باو است
 چنانچه می بینی که امروز کل مفتخرند با ایمان باو در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله

بر آن حکم می شود باو محبت مانده چنانچه ایمان مؤمنین باخیل صین ظهور رسول الله دون ایمان حکم
شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سن ظهورات قبل
او با انانیته قبل از آن ظاهر میگردد و حتی آنکه آن زمانیکه آن ظهور بخیا طلی در آن ظهور ظاهر بوده
در این ظهور چه میگردد اگر چه بیک مرتبه باشد و همچنین کل مواقع را مشاهده کن و محبت همان
تا آنکه فائز گردی بثمره وجود خود و لم یزل باقی باشی در حجت جود او و بدان فضل الله علیکم علیکم من
یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی نجیب سجده کنید یا در بحر که بفراخ متعدد ممکن است
اصراً لقبه المطهره و حال آنکه امر نبود در دین اسلام ولی صین ظهور کسی یک دفعه از برای
او سجده نکند در بین یدی او و اگر از این گذشته و بر او نهم ظلمی وارد نیاید راضی میگردد
این است که در یوم ظهور کل متحن میشوند و اگر تعقل کنند و بعرفان نفس خود ظهور الله را
تصدیق کنند کل نجات می یابند ولی چون نمیکنند حجت بر ایشان بالغ میگردد و خود در اجتهاد
میسانند و الله بیدی من شاء الی صراط حق یقین

الباب السادس والعشرون الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک سعیث فی دین البیان ان لا یحیل احد علی ارضه من لم
یدن بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس کلهم اجمعون الا من یتجر تجارة کلینة ینتفع بالکفا
کحروف الایخیل مختص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عبادت
بر اینک نگذارد در ارض خود غیر مؤمن بپان را و در نزد ظهور من لطیفه الله غیر مؤمن باورا
و ثمره آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین
بخود را و در ارض حبت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از صد و حبت غیر رضای
خدا بوده و هست و مرافق بوده که در ظهور من لطیفه الله در مؤمنین با آن نشود چنانچه در این

ظهور در حق صرف می که کل با ما قبل ایشان کل اظهار علم خود را نمودند و اصل دین ایشان
 سبب ایشان ثابت بود راضی نشده آنچه از برای دیگران راضی شده بین چتر کل محجب
 محسور می شوند و صرف می چتر بنیا و مراقب باش که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که
 هیچ شیئی مثل آن نمی شده لعل در یوم قیامت باتباع این حکم نجات یابی و بر صرف واحدی
 که اصل دین خود را با آنها ثابت کرد می عزنی وارد دنیا و می زیرا که نمیشناسی و در صحنی که
 نمیشناسی امارت حقه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقه و اگر از اهل فواد باشی
 که با استماع آیات از نزد ایشان میدانی که اذل حشر قیامت است و صرف اسم واحدند یا
 دون آنها که امر الله را بکل میرسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر دو وجود
 که مثل وجود اینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده
 شده و الا نهی شده باشد یعنی لعل در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین
 بخود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نار است الا همان که اذن داده شده
 اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست خصوص اگر برشان غیر عز باشد که
 مطلق اذن داده شده *فلنقن الله فی ذلک الحکم ثم تقون* و اگر نفسی نزد نفسی باشد
 حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حق او میشود و شرط تجالس طهارت دین است
 نه دون آن *ولنقن الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجمعون*

الباب السابع والعشرون الواحد السابع

فی قرآنه یوم الجمعة هذه الآیه فی تلقاء الشمس اتما البهاء من عند الله علی طلعتک یا ایتها
 الشمس الطالعه فاشهدی علی ما قد شهد الله علی نفسه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب
 بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه

در ایام سه شنبه متعلق بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مثل ایام هفت با و داده میشود
 و از آنجائی که هر شبی روح آن تعلق بانسان است و شهادت هر شبی شهادت انسان است از
 این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاگرد گیرند برآیه که مثل است بر توحید
 آن خدا را و ایمان آن بنقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در پند بی
 شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت خداوند در نزد او و بر حقیقت
 هر کس که متبع او است که این است ثمرة این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبه نیست که
 بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو میگردد اگر بخوید من بی
 و فرض است بر کل ادای همین کلمه در یوم ظهور من بی من نظمی سه الله در هر یوم جمعه هر کس که
 در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور بفعال مایشاء و

یحکم ما یرید لایسل عما یفعل و کل عن کل شیء یثلون

الباب الثامن و العشر من الواحد السابع

فی ان من یحزن نفسا عاذا فله ان یاتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا
 من الفضة و الا فلیتغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شیء علیه و
 من یحسب نفسا یحرم علیه ما کل علیه من قبل الی صین ما یحبس و یبطل کل عمله و ما کان من المؤمنین
 و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل تسعة عشر مثقالا من الذهب و ان ما یعتقد کمین فی البیان
 ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سوه فضل وجود بر بندگان عفی فرموده که هیچ نفسی را
 محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی
 نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود آئینه بر او صد ذکر شده و اگر از آن تجاوز
 نماید حکم ایمان بر او جاری نمیکرد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حد مرتفع گشته

و بر ذهاب و فسخ بعد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقدر نباشد بعد
 واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن
 محل ظهور است هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حرف حجی وارد آمده و اگر بر حرف
 حجی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است
 که بر خداوند عزوجل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از او خال صحبت
 در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین بعد از عزین بر آنخاص نبوده و بر اولوالد و امر حکم مضاعف میگردد
 چه در محبت و چه در عزین و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر با تهیاج نیاورد نفسی
 را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکرش حایل شود بر آن حدود الهیه وارد آید
 زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند نیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری
 نشده و نمیشود و اگر کسی نزدیکش گردد محال اقرار او بر او دون حسدال میگردد و مادامی
 که حایل است از اذن نفس حکم حلیت بر محل اقرار او جاری نمیشود و کل عمل او بهبط
 میگردد اگر چه با علی درجه و رع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر لایحلی علییه بر او از حد
 الهیه در هر شخصه عدد واحد از ذهاب وارد میآید و اگر منقذ شود منظر حیاتی حکم دون انعقاد
 در بیان بر او میشود در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و
 حایل شوید نفسی را که کل اعمال بهبط گردد و مغفقت نشوید و لتتقن الله حق التقی لعلکم تفلحون و
 ثمه آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی دارد
 نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه داب ایشان است چه بعد از اول عمر تا آخر عمر در دین
 او مدین است و از برای لقای او عامل میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون
 کند یا در حق او حکم حائلت کند و حال آنکه بظواهر همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت

از برای اوج جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب در روز از برای استیانت
 آن محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولواکلم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه
 موسی بن جعفر علیهما السلام تفسیر داده بودند لعل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد
 نیامد و حال آنکه چقدر بنا گذارده هر سلطانی صین سلطنت خود که هیچ شمر بر او نخبید یوم
 قیامت و اگر مثل این بیع را برداشته بود لعل سبب جریان عزن نفسی نشده بود همین
 چیزائی که بغایت بظرف خفیف می آید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق
 مثل او اگر چه شبه نیست که اولواکلم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از عزن
 مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگر چه بر
 از نفس ظهور که کل شجیت کینونیت خود مغرور ولی اگر تسهیل گذاری که نفسی را محزون کنی
 لعل بر نفس خود مجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بخداوند محجب نموده باشی ولیکن
 اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت عزنی وارد آید اعظم تر است از عزن کلیشی که در امکان ممکن
 باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از دره گرفته تا ذره نمهی شود زیرا که کل شیئی باویشی میگردد
 و او اجل از اقتران شیئی است و بعد صرف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول
 واحد ثانی تا اینکه الی ما لانحصایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میاید و مقدم میشود بر
 واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلامی که ایمان
 نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی تر
 میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق نکند و الله یؤتیه بامر من یشاء من عباده ان ینزل علیها
 ما یشاء

الباب التاسع والعشرون الواحد السابع

فی الصلوة ملخص این باب آنکه اول صلواتی که وضع شد صلوة طهر بود و کل آن بعد

واحد وضع شد تا آنکه هر کلمی باب جنتی باشد در اطاعت حق که در آن نبیند الا ظاهر در آن
 حرف را و در کل نبیند الا واحد بلا عدد را تا آنکه بر اعناق کل آیه خصوعی و خشوعی باشد از برای
 من نظیره الله که اگر کسی بظا هر تنگف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد بوده خدا
 را با و وسیع علی بعد از معرفت افضل از صلوة بنوده و نیت و صلوة هر نفس در حد وجود
 او است مثلاً صلوة نقطه بالنبه بصلوة حی مثل نقطه است بالنبه بحروف حی و همچنین صلوة
 بالنبه بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنبه بحروف ثالث الی آنکه با خرد وجود نیتی
 شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز میگذارد و آخر وجود همس بر این حدود ظاهر
 نماز میگذارد ولی صلوة کل نفوس نزدیک رکعت از صلوة حروف حی اولابشی است
 و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من نظیره الله
 گوید مقترن نمیشود با توحید کلثنی چه قبلاً چه بعداً چه سراً چه جبراً زیرا که او است
 ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید میکنند از حروف حی و کل اعداد متکثره از اول
 اول با و توحید میکنند اگر در اینجا نمیتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة
 غیر رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المؤمنین بود تا نهمی شود با خسر وجود با مراد
 خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود با صلوة او این است که هر شیئی حول نفس خود
 حرکت مینماید از حول مبداء خود نمیتواند تجاوز نماید و در صلوة مخلوقه با مراد صلوة کلثنی
 مقترن نمیشود با یک رکعت صلوة امیر المؤمنین و همچنین الاقرب فالاقرب الی ان
 یتقی الی واحد الاول و بجهاء کل در نزد صلوة او هست مثل آنکه اگر بجهاء اشیاء
 متکثره را مجرد کنی تا آنکه رسد بیک دانچه جواهر کل را دارد بهائیت نه بذائیت و همچنین صلوة
 امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهائیت نه بکینونیت و همچنین در کل شئون نظر کن و

همان صلواتی که در بدء در صحن نزول آن اعراب دستک میزدند امروز پسین که در سر محل
 افتاد آن درین علماء چند رکلام واقع میشود تا آنکه در یکت مسأله فرعیّه متعلقه بآن هزار بیت کلین
 علماء دانش آموزه ولی از این شئون محتجب همان از بعد مثل آنکه امروز کل مؤمنین بقرآن
 شب در روز هفده رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب
 میکنند ولی از ندوت آن محتجب و بر آن وارد میآوردند آنچه وارد میآوردند و حال آنکه
 یومی که رسول خدا ص وضع نمود آنرا نبود الا اجل خصوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از
 برای یوم رجح خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام عبادت بسبب
 که بر آن چه وارد شد کل در مقام عبادت با و الی الله متوجه و ان نفس او حدود ظاهریه
 صلوة رانغ نموده و حال آنکه آنحضرتی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله نشد
 حکم دون حیثت در باره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شان از شئون
 دین ایشان است بدانکه در نزد هر مظهر شفا و تین که آن بعد دین است بدیع میگردد
 مثل آنکه در ظهور رسول الله ص لا اله الا الله ح میگوید اگر کسی میگفت حکم اسلام را ب
 نیشد الا آنکه لا اله الا الله گوید که مقترن است ب محمد رسول الله ص و همچنین در ظهور من ع نظیر
 لا اله الا الله مقبول میشود که مقترن باشد بشهادت در حق او که او ن بعینه همان لا اله الا الله
 و شهادت در حق نقط بیان است ولی آنروز بغیر آن ظهور مقبول نمیکرد و مثل آنکه در ظهور
 فرقان مقبول گشت الا آنکه بدل شد بلسان عربی و اقرار نبوت محمدی ص جائی که در جوهرین
 این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بآن و امروز بیکی که هر نفسی یکی از اعمال از بند
 آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدا وجود هر آینه اقرب از لمح
 بصرا صراط تجاوز می نمودند و در این شئون محتجب نماندند ولی از این شئون هم در غرض

شمس محجب ممان که اگر قدرجوی منحرف شوی شمس او بیان حکم دون علو ایمان خواهند نمود
ولی نظر را هم همیشه بمبده انداز که کل اینها نزد او ن مثل خاتمی است که برید تو است حرکت
میدهی آنرا بطور که میخواهی بلی کسی را مصلی میگویند که بحروف واحد موقن شود و عزرا در این
بیند نه در نفس شیئی و محجب نشود بنظر کردن در آن شبی که اگر قابل نبود محل امر نمیشد و درین
صلوة قصد کند خدا را و صد و صد بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد
از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آید
و صادق شد در یوم قیامت و الا دریل مقبول میشود از آن همینقدر که باین نظر ناظر باشد
و باید عابد در مقام صلوة بنیند آلامعبود را و نظر نکند آلابوسی خداوند و صد و صد لا
شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محجب میگردد و مقبول میشود عبادت
اون باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد ولم یولد بوده هست و گلشنی دون او
خلق او است و او شناخته نمیشود بکنه ذات او و موصوف نیگردد بعز قدس کینونیت او
و مستحق عبادت و پرش نیست الا ذات او ولی در کل این شئون از ابواب هدی بیرون
که بصر کعنی شیخ بابی از ابواب جنت میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنجا
و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در اصور حدودیه
هست از لباس حریر و اسباب ذیباب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع باقوت
و دصفهائی که شده حافظ آنجا دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول مستند
نه این است که محجب مانی باینجا در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حب و ظهور است و هنوز
بمقام صور حدودیه چوسریه نیامده و وقتی که ظاهر میشود بمرد آن است نه غیر آن مثلا
اگر امروز در مقعدی محصل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفا و جنت باشد نظر کن

نمک یا قوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که فظ
 این حدودات کل مستند است از آن واحد اول اگر چه در صدر اسلام من یدی او نبود الا یک
 مصباح و همچنین در کل ظنورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محجب نمائی و اگر در نزد او ن
 واحد اول هم باشد و حال آنکه نزد او راست که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که
 من یدی او مشرق شود ولی حافظ کل این صور حدودیه از واحد متکثره در صقع او است نه
 نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کل خلق را واحد واحد فرض کن
 تا آنکه منتفی شود بواحد اول که رسول الله ص و حروف حی آن باشد در هر رتبه از کثر آن واحد
 هست که کل قائم با او است و همچنین صلوة کل خلق از حد خود منجاور نمیگردد و کل صلواتها
 بنفها ساجدند از برای صلوة حروف حی و کل صلوة حروف حی بنفها ساجدند از برای
 صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند و ص و ح مثل بنفصل صلوة زدم تا کینویات را
 مثل اذن بینی که معاینه اعمال مثل کینویات است اگر چه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة
 اول وجود است ولی همین قسم که کینویات آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود الا در حد
 خود که آخر وجود باشد که لکن کل اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اول صلوة توحید
 ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش
 رکعت بعد توحید عبادت و من در کل الا الله و حده و حده لا شریک له را همچنین کل
 واحد متکثره را مثل واحد اول من که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید
 خل توحید کند یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند
 نیست الا آنچه که در واحد اول تجلی شده و من خالق الا الله و رازقی الا الله و ممتی الا الله که
 کل مرا یا تجلی نیست الا شمس واحد و آن حقیقت مثبت اولیه است که او بنفها مدل علی الله است

وکل آنچه میکنند در مایه خود با میکنند و او بانه عزوجل و اگر ناظر شوی بر این نظری بینی
 بعین یقین که شینیت کل اشیا مثبت ظاهر در ملک است و ندان است که کینونیت
 مثبت کینونیتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر میگردد
 این است معنی آنتم تر عونه ام سخن الزار عون و همچنین مثل زدم بفرودانی تا اعلی را خود است
 کنی و کل این مراتب را بمثل آنکه کف خود را می بینی بدین و بعرفان گذران لعل در یوم قیامت
 توانی اخذ نمود و الا کرو و کرو از حکما در معرفه الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر
 ناظر بودند که شای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری
 مستقر میگردد بر آینه در یوم قیامت نفع می بخشد ایشان را این است که در یوم قیامت
 کل عرفانها اگر شود شود ثمر می بخشد و الا در هوای نواد آن نفس میماند و در مقام عبادت
 توجه کن الایسوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که تو
 بان مقترن است با قرار بر آنچه حروف واحد بر آن مستند از معرفت و رضای او داخل
 شود در مدینه توحید بلا آنکه غیر الله را بینی و اگر نفسی در همین عبادت نظر با هم کند عبادت
 نکرده خدا را و محجب مانده از مقصود الهی عزوجل بلکه کل اسماء بدل است بر اینکه نیست
 الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شئی که ذکر شینیت بر او میشود خلق او است و او است
 مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را بشائی که اگر جزای عبادت تو را در
 نابرود تغییر در پرستش تو او را بجم نرسد و اگر در جنت بر همچنین زیرا که این است شان
 استحقاق عبادت مر خدا را و حده و اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده
 نیست و حکم توحید نمیشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و بر جلاء آن عبادت کنی
 شریک گردانیده خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است که جنت باشد زیرا که جنت

هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه نزار او است ذات او را عبادت او است باسحاق
 بلا خوف از نار و در جهنم اگر چه بعد از تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جهنم رضای او
 بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل وجود حق بر آنچه حکمت
 الهیه مقتضی شده جاری میگردد و احب صلوة صلوٰتی است که از روی روح در جان شود و
 تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهر تر باشد عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر
 از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که بر روح در جان واقع شود
 که افضل عبادات و امن درجات است را اگر کسی از یک رکعت نماز محجب ماند لاجل کل ما
 علی الارض بغون بوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است
 اعلامی از آن است و کل رکعات حق طائفه حول نقطه وحدت که بسبب زوال و صلوة
 آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که بسبب و عود تو در قبضه او است و
 بیچینی از علم او پوشیده نیست و بیچینی او را عاجز میکنند و قادر است بر کل اشیاء و عالم
 است بکل شیء قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکل شیء بعد وجود آن و بیان آن در مواقع
 امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شده گشت و باسناد
 بان ملتذ فلتصلین باذن ربکم ثم ایاه تقون ولا تعبدن الا الله وانتم کنتم بایات الله لقنین

الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل عمل من نظیره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم
 ملخص این باب آنکه بدانکه مثل عمل من نظیره الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر
 طبق رضای خدا باشد مثل کوكب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقه بعرفانه و ثمر آن آنکه اگر در
 یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود شهادت دهند بشیء طبق رضای او شهادت او بین کل اینها مثل

شمس است که با وجود آن آنحضرت کوز توانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی غل بآن در
 مبدء هر ظهور بغایت صعب که اگر در صد نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود اگر کل
 حروف نخیل بر حق می بودند معادل نمیکرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول
 رسول مثل شمس است و آنحضرت دلیل مذکورند نه در نصار و همچنین اگر کسی ناظر باین نظر بود در
 نقطه بیان صین ظهور قول آن را مثل شمس میدید و قول ما سوای آنرا اگر چه حق بود مثل نور
 کوکب دریل و همچنین در ظهور منطفیسه الله اگر کل اهل بیان در صین ظهور او بقول او عال
 و وجود خود را و افعال خود را مثل کوکب نزد شمس میندشمره وجود خود را اخذ نموده و الا
 حکم کوکبیت هم بر آنحضرت خواهد شد الا بر مومنین بآن که در نصار محو صرفند و دریل بانور
 این است ثم این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و کل همین است اگر کسی موفق
 شود که اگر کل بر این نظر ناظر بودند در سیح مبدء ظهوری ظاهر نظیر حکم و دن بقاعد در حق خلق
 نمی نمود این است که کل دریل خود را می بیند که در حد خود نوری دارند ولی محتجب از آنکه
 مبدء نصار دیگر نوری نیمانند از برای آنها بلکه مضمحل میشود نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را
 علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مثل ضیاء عمل منطفیسه الله را کلمات او فرض کن که
 کل وجود را بر هم می سپرد و در ظل یکتا یا نسبت قائم میکند و میگوید از لسان مجلی خود که
 خداوند عزوجل باشد اننی انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فانتقون
 و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان مبدء امر است الی عود آن نظر
 کن در نجوم انجیلیه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور خود متغیر گشته بودند که بعد از طلوع
 همان شمس دیگر نوری از برای آنحضرت نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الان هم
 بجان نورستند و عمل میکنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده میدانی که بلا نورند و از

شمس حقیقت محجب مانند که رسول الله باشد همچنین در مبدء هر ظهور تصور کن تا آنکه از ثمره
 وجود خود نزد لقاء محبوب خود محبوب نمائی و گفتگوان فیما نظر من عند الله ثم مثل ما قد
 علم الله فی کتاب الباب الثانی من الواحد الثامن ^{تسد لون}
 یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تعد عشر اوارثا من القرطاس اللطیفه و تعد عشر
 خاتما ینقش علیها اسمها من اسماء الله وان لا یورث من المیتة الا ابیه و امه و زوجته و
 ابنه و اخیه و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس مالہ علی ما یعزیه ^{نفسه}
 لمخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هفت حرف تام میگردد که حرف اثبات باشد
 از این جهت حکم شده که ارث نبرد از نسبت به حقیقت الالهفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی
 هفت رتبه توان خدایان صفت خود مثل اوصد و وحاد و واحد و وحید و موصد و موحد
 و موصد از این سراسر است که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید که
 را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدایا خواند هفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی
 را احد و قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لایق و فی الله
 بوده مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینست که در یوم قیامت که کل احکام مقدر میگردد
 من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم بگوید مثل آنکه حد و وارث که
 الان در سرفان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حد و حکم فرمود بود آن حکم
 رسول الله بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما انحصار در ظل ان ^{منه}
 و آن روز چون بر آن نفس وحده میشود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر مبدء امر کند مثل بومی
 که حد و وارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است
 و حال آنکه در یوم قیامت تا کل را متحن فرماید شجره حقیقت خود را معروف باسم ظهور اول نمیزند

کل باید در درجه یقین و بصیرت سجده می باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف میت جمع
 شده باشد و از بلاد خود بیرون آمده از برای یوسمکه در آن یوم اذن طواف داده شده و
 همان روز شجره حقیقت ظاهر شود و بفرماید لا تطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند در ک طواف
 نموده و الا باطل میگردد کل اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده میکنند
 با مراد بوده و قبل و دلیل بر این کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله توان مثل
 اذن نازل نمود و اگر صین ظهور نمی یکت نفر بصیر باشد نظر بمبداء امر میکند و یقین میکند و او
 طائف بوده از برای خدا خالصه و کل همی میگردد رعاع و این همان صراطی است که از
 برای یکفر اوسع از سماه و ارض میگردد و از برای آنکه یقین نمیکند احد از سیف و ادق از شعر
 میگردد این است که در مبداء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقل از کبریت امر یافته زیرا که
 بتبعیت یکدیگر و ظهور عز در او امر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا با مرتج بوده و از برای او
 ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدع او و حال
 آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود
 بآن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع میشود مطیع بجان خود اطاعت میکند ب
 آنوقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین با تجلیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کل مطیع بودند خدا را
 در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیبی کماهی عمل میکردند ولی صین ظهور
 رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بدع ظاهر شد و در مقام مجید
 ایشان لا اله الا الله و در مقام عیبی روح الله محمد رسول الله ص نازل شد و در ذکر متکا
 او صیما او علی و الا الله ص حج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی
 جائیکه اصول دین بدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اذن این است تر

قول مرحوم شیخ ۴ در وقتی که کسی از ایشان سوال نموده بود از آن کلمه که حضرت میفرماید و
 میصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمل میشوند و حضرت صادق ۴ ذکر کند
 در حق ایشان میکند بعد از نخی بسیار که نمیتوانی متحمل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود
 که دست از ولایت امیرالمؤمنین ۴ بردار تو بر میداری فی الفور با اتمام نمود بود که حاشا
 و کلاً و ظاهراًست نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت باوشنودند و او چون متحمل نشد
 کافرشه ولی طفت نشد و این از آنجائی است که نظر بمبده و امر نمیکند و ظهور حضرت را
 غیر ظهور رسول الله ص می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص مشاهده کند بالنسبه بطور
 عیسی ۴ متحمل میگردد کلمه که اوسع تراست از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی چون نظر نمیکند
 ادق میگردد و از برای او از شعر واحد میگردد و از یف نه این است که مراد ناطق این بوده که
 دست از ولایت امیرالمؤمنین ۴ بردارد زیرا که این امری است متع و لم نزل ولا يزال نور آن
 حضرت در نظرها هر خود بوده دست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور با اسم امیرالمؤمنین بوده و
 این ظهور آن اسم محجب مشو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ۴ در زمان رسول خدا ص همان وحی
 عیسی ۴ بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی بمسبده امر صراط اوسع
 میگردد از هر شیئی اوسمی که در امکان است و اگر محجب گردی ادق میگردد و از هر شیئی
 که تواند علم تو با و احاطه نمود و اگر کل نمونین بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که
 کل در محلی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در باین این کل و امر فرمود
 نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنحضرت اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان
 جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد چگونگی رسد و طواف که شانی از نشون
 دین ایشان است و بدانکه آنچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن

مثلا اگر فرموده بود این مظهر ارث نبند کسی را برسد که تواند لم و بم گفت این است که گل از
 نزد او است و گل محجب است از او از بسد وجود تامنهی الیه ذکر ایشان را عطا میکند
 لعل در یوم ظهور او شمره وجود که ایمان با او است فائز گردند ولی باز چنان بنموده و در هر ظهور
 محجب میگردد و محجبین و حال آنکه در آن ذکر شده شمره خلق کلینی در آیه شریفه الله الذی فی
 السموات بغیر عمدت و نفسا ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل سسی یدبر الامر
 یفصل الایات لعلکم یلقاها ربکم تو قنون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرنان
 است لعل یلقاها رسول الله ص که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال آنکه سبب یقین در
 دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیت و سه سال نازل شد
 در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیشد و حال آنکه شمره خلق کلینی را می بینی کل با حکام
 قرآن عال ولی از شمره وجود خود محجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل مومنین
 بقرآن یقین نموده بودند بر این سکا این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او
 نازل شده لعل یبراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کل
 لا یشرعوا و یفعلون و یفعلون بمبراد الهی و حال آنکه بری است مظهر حقیقت از رویت
 کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله یقین نماند اگر کل مومنین بیان در ظهور من طیفه الله
 یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل بمبراد الله در بیان فائز شده باشد و چون که آن روز
 کل بنقطه بیان موقند از این جهت ذکر ثل با و میشود و الا تعالی شأنه یکل ظهور آخرت را نیز اول
 نیست که یکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگر چه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شون
 آخرت اجل و عظم است از این جهت بان ذکر میکند ولی چون ظهور قبل کل موقند و عین ایشان
 حدیث نیست که ظهور بعد را ادراک کنند یقین از این جهت ذکر میکند بسم ظهور قبل نفس خود را

علی اگر نفسی نجاتی مجرب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کمال
 مؤمنین یعنی ۴۰ یقین میکردند که او است هر آینه بمراد الهی در آنجیل رسیده بودند و حال آنکه او
 اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایتقان اهل ظهور قبل ذکر می فرساید اسم مبدع ظهور قبل را
 لعل اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و بثمره وجود خود فائز گردند فلننظرون فیما خلق الله لکم ولتجلن
 کل اعمالکم لله ربکم لعلمکم یوم ظهوره بآیة تو منون ذلک یوم من یطیبه الله ان تو منون به
 فانکم انتم قد اتمتم بالله و ما نزل الله فی البیان و الا قد اختلفتم عن لقاء الله و عما نزل الله من قبل
 فی البیان و لا تبصرون فیہ فان صبرکم لم یکن الا علی النار و انتم یومئذ لا تعلمون و ان تعلمون
 لا تبصرون و لکن ستعلمون و لما لا تخلصون لله انفسکم لا توقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلمکم
 تطیعن ان تخلصن انفسکم من نظیرته بالحق علی العالمین و لتراقبن اول الظهور ان لا تبصرون فی امر الله
 و تحون عنده لمن الجدیدین فان هذا تذل انفسکم ان اتمتم بالله و آیة من قبل موقنون ما خلقتم
 الا ذلک و ما امرتم بامر الا لهذا فلا تخفون عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کنتم بآیات الله یومئذ

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیئی باکث الا وجهه فی یوم القيمة فرض علی کل نفس ان یتغفر من شجره الالهیه
 بنفسه لا بغيره الا عذر حقیقی لا یمکن له ان یحضر بنفسه و یتغفر منه سواء ان یحیی بکلام او بخله
 و الا یتغفر عن الله بسبب آخر من الخلق و غیره ملخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد
 و شجره حقیقت ظاهراً اگرچه برضای نو آدم نمیتوان در حق مؤمنین بیان ذکر نمود کله که قبل ذکر شد
 کل شیئی باکث الا وجهه لعل کل مراقب باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود ببدل
 نشود اثبات ایشان نفی بلکه اگر امکان نفی هست ببدل شود اثبات ولی از آنجائی که این خلق
 مدیوش همیشه لایشر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت

و ابر پافرمايد چنين كلمه كه اشد از بهر ناري است از براي اهل بيان نازل كند زيرا كه كل از براي
 نجات عمل ميكردند بعد از آنكه خداوند حكم هلاك فرمايد چه نجاتي است فرض است باشد فرض كه
 حاضر شوند بعد از علم نزول اين آيه و حكم آن و استغفار كنند نزد او و رجوع كنند بسوي او تا آنكه
 مبدل فرمايد هلاك را بجات كه اين است ثمره مشغل با عمل شدن كه اگر بعد از استماع اين حكم كل
 عمل خيرا كند باز از هلاكين است الا آنكه راجع شود و بجهان قولي كه هلاك گشته نجات يابد
 اگر نظر كني در ظل اين كلمه هلاك مي بيني كه كينونيات و كل اعمال بضر بانه تمام شده كه اگر آنروز
 كسي ميخواست باين آيه عمل كند يك ذی روح روي ارض نيگذاشت زيرا كه وجوديكه هلاك شده
 عند الله چه ثمر از براي بقاي او و حال آنكه حدت اين عند الله و نزد او لولوا العلم اشد از ثمره آن
 است كه بعين بيني ولي چون در عالم حدثي نتواني فهميد كه از اول عمر تا آخر عمر از براي نجات
 عمل كني و يك دفعه در ظل هلاك واقع شوي و اصلاح آن نميشود الا از مبداء امر كه اگر بعد از نزول
 اين آيه بمر عالم اگر عمر كني و استغفار كني ثمر نمي بخشد الا آنكه راجع شوي و يك كلمه از مبداء اخذ
 كني اگر چه بيك كلمه قد انجسينا ك باشد كه اين تورا نجات ميدهد ولي اين همه استغفار تورا نجات
 نميدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از كل اعمال منقطع كروي زيرا كه كل را از براي نجات
 ميكروي و بعد از آنكه حكم الهی بر غير آن شد چه ثمر و راجع شوي و كلمه نجاتي اخذ كني اگر چه باشد
 باشد و اگر كل با على الارض را بهي از براي اخذ چنين كلمه هر آينه انفع تر از براي تو خواهد بود
 تا آنكه در راه خدا انفاق كني زيرا كه اگر انفاق كني نجات نميدهد تورا ولي اگر اخذ كني چنين كلمه
 نجات ميدهد تورا تا يوم قيامت ديگر و اگر تواني با سرعت آنچه مقدم بر آن هستي طلب كن و اخذ
 كن كه اگر از چنين استماع يك لمح صبر كني آن لمح قبض روح شوي در هلكين خواهي بود و اگر
 تعجيل كروي و سبب اخذ كلمه را جاري نمودي اگر قبض روح شوي لعل از سبب جاري كردن كلمه

که بعد از موت تو در حیات باشی و ما را تو مبدل بنور گردد و این اقرب از هر امری است که با قبل
 بان کل اعمال مقبول میشود مبدل میگردد سیئه بجهت اگر چه رایحه جدیدی میوزد از آن و لکن باز
 مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در مالکین روی توبیح امری مثل این از برای اهل بیان فرض
 نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و ائمه تورا محتجبند
 از بده مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنخدا باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظا
 شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملقت نشده باشی تا آنکه موقف او مبدل شده باشد مثل
 آنکه در مالک که محل ذل است بظا هر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصور کن و قوف او
 را در این ارض مثل وقوف رسول الله ص حبیل کلمه که در سر آن آیه را که نازل فرمود کل اهل
 آن زمان در مالکین داخل شدند و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را
 تلاوت نمود بجلالت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم بجان
 خود در دین خود عاملند منتی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من بطغیره الله عامل باشند
 باشد تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان
 دادن میشود در راه آن لعل نجات یابد ولی بعد از آنکه از بسبب امر حکم بجلالت شود دیگر چه فایده
 منتی عمل که میکند نزد او و اولو العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند قبل او
 و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم
 ارتفاع آن شد قدری از روی بصیرت عمل نموده لعل در یوم قیامت بپاک نشوید و اگر شویید بجات
 یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن مکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدل
 الا تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور سرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود
 نجات بعد از هلاک را بشه نیست که آن بده بود نازل می فرمود باذن الله قد انجیناک بعد

نااهلناك فضلائنا لانا اتاننا فاضلین و همین تا امروز در نجات بود تا امروز که بیده ظهور
 بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کل نمونین بل نزد ملائکه سموات و ارض
 و ما بینما بل نزد هریشی ولی حال هم که نشد از فضل بیده منقوص گشت شینی بگدا آن نفس محروم ماند
 و همچنین در ظهور من بطیفره الله تصور کن مراقب باش دقائق و ساعات یوم قیامت را و محاسب
 باش از زمین ظهور تا غروب عظیم طوری که حساب میکنی مال خود را نزد دون خود که شمره آن این است
 که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی و لیکن اگر از حسابی محجب شوی که کل لاشیئی شود چه شمر حساب است
 دینی با نفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم بذات مقدس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا
 نزد استماع این کلمه آب میشوند و هرگز ظهور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که میشود که از اول
 عمر عمل کرد از برای نجات و آخر از بیده نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که
 من عند الله هست زیرا که عجز کل را میرساند و بدانکه عدد وجهه عدد اسم واحد است و هر کسی در
 قرآن بجهت رسول الله ص و حروف حی آن ثمن بود از دون بلکه است در قرآن الی ظهور
 بیان و هر کس در ظل حروف واحد بیان آمد از دون بلکه است تا ظهور من بطیفره الله
 و همچنین بین هر ظهوری را بهمالانهای الی مالانهای و عبادیکه واقعا در ظل حروف وجهه قرآن بود
 شبه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند برکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است
 در بیان و همچنین اگر واقعا در بیان در ظل حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت
 نجات میابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود و اگر شود علامت دو
 ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سراسر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است
 از امروز بهمالانهای الی مالانهای مراقب شوید هر ظهوری را که ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و
 حجة الله حجتی است که کل ماعلی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترستی نماید و بجز هر

حقیقت مردم تو اند شا به ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفس مد است بر ظهور
 و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بان الله زیرا که امروز هر چه ظاهر شده اعرفوا الله بحجته بوده نه
 این است که در حین اعرفوا الله بان الله محبت نباشد موجب نخردی از بسده بلکه کور اینقدر ترقی میکند
 که سبحان الله اعلیٰ محبوب خود در هر ظهوری بنفسی شناسند بلکه حجت را با و می شناسند نه او را حجت
 و بدانکه معرفت الله در مقام اعرفوا الله بان الله ثابت نمیگردد الا و اعرفوا الحرف الواحد براتب ذکر هم
 بما یظهر من عند واحد الاول اذ کل لم یکن الا من کثر ذلک الواحد الاول اطلاقاً و مراد از تکثر یکی
 او است با و در صقع انفس او نه این است که حرف اول حروف حی شود یا حروف حی اعداد اول
 شوند بلکه بدایت واحد اول کل ممتدی میشوند که اگر آخرد وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را
 بنفس او در حد او چنانچه ظاهر است ادنای خلق امروز بدین است بدین رسول الله ص که اعلا ی
 خلق است این است قصد از تکثر کل اعداد از واحد اول و لتوکلن علی الله یوم القيمة لعلکم تعلمون
 و مراد از این توکل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده کریم کنی که خدا یا من بر
 تو توکل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر
 میشود ایمان آوری با و و یقین کنی بآیات او که آنوقت توکل بر خدا کرده و تضرع تو نزد او بشتر شد
 و الا یحیی نبی مبعوث نشده الا آنکه امت خود را امر بر توکل بر خداوند نموده و شجره هم نیست که خداوند
 صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکل کند نجات میدهد او را از هر شیئی که محزون سازد از
 ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بردون حجت مانده و حال آنکه کل خود را متوکل علی الله
 میدانند بطوری که در بامین خود دارند هر کس بلسان خود قدری تعقل نموده که امر بر توکل یا در کتابت
 هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر شعبان حروف واحد ولی بسین که کل راجع میشود بنفس ظاهر
 در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقیقت مبدء آن از رسول الله ص هست و حال آنکه

اما انصایه از برای هر شانی شئون هست و از برای بیان هر توکل الی الوف الی الوف می توان بیان نمود
 و لتوکلن علی الله ثم بالله و آیات تو تسنون
 الباب الرابع من الواحد الثامن
 فی ان کلیشی اعلاه للنقطه و اوسط للمحروف اسخه و ادناه للمخلق لمخص این باب
 انکه اگر کل را ترتیب کند بر فطرت آیات و اعطیت حجت آن عند الله و عند اولی الالباب
 لعل در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحت و این است جوهر کل علم
 زیرا که دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشیئ می شود و حکم دون ایمان در حق او می شود و اگر هیچ
 علم نداشته باشد آلامین جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری
 ظاهر است که اعلامی خلق او فی می شوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر
 و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مومنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن
 ظهور است از برای آن نفس مومن می توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلا اگر یک
 نفس بعد از یصد و شصت نفر بمن بطینه الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد اول
 و همچنین این رشته حکم است و حد کل اعداد را ادراک کن و بهر شیئی که عدل او ممکن نباشد
 از برای واحد اول است و همچنین درجه بدرجه تا بکل اعداد منتهی می شود این است استحقاق
 هر موجود در بسده وجود که اگر در یوم ظهور من نظیره الله یصد و شصت و یک قطعه الماس
 نرزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سعید و
 شصت و یک نفر در یک یوم با ایمان آورند و فاصله شود بین هر کدام بقدر قول کین لبی
 اگر خواهد عطا کند این اعداد را بان اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا میکند و همچنین
 در هر شان سه الله را جاری من و حکم الله را ظاهر لعل یوم قیامت سبقت گیری با قرار بر

تصدیق بحق درین ذر است برکلم بقول بی و درین هر ذری بطهور اجابت آن و منفعتش
 که از برای بر شیشی ذری است که مثلاً اگر یک ذره طین را بر آورده بفرماید که این طین وجود بی
 نظرت اول است یا بفرماید که ذکر کند اگر چه نفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن کند و اجابت
 کنی او را در ذر طین که رتبه جاد و آخر وجود است اجابت الله نموده اگر چه در رتبه کینونیت در
 حین است برکلم بی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چنانکه است که امر شود
 از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذره طین مقصود اطاعت امر است نه آن و این که اگر آن
 وقت محجب شوی از ذر طین با امر و محجب مانده از سر وجود و اگر کل حسیه کنی در ظل قول لم یجد
 اول از برای آدم دارد شده و اگر بگویی کل اطاعت را میکنم و کرده باشی و کنی یا کنی امر الله
 در حق تو نازل شود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اریه لا من حیث ترید اگر چه منع است
 که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان او را کل نتوانند
 یقین نمود ولی این از برای عرفان عبس بود مواقع امر را که همان امری که بان آموخته اند و آیات
 بمان امر لا تخزن نفسا شده اگر چه در منتهای وجود واقع باشد اگر ناظر بامرستی چرا از یک امر محجب
 و بر امری ثابت این است که تراقب کل او امر الهی از شئون تقوی بوده و هست ولی
 بشرطی که از مبدا امر محجب بخردی در هر ظهوری و الا شبه نیست که در آن ظهور یک بهیسته با او
 آن عمل میکنی اگر مستدین بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را شایدهی و کفی بنفسک الیوم
 علیک حیبا ثمه آن اینکه لعل در یوم قیامت هیچ نفسی از او امر من بطیفره الله محجب نماند
 که اگر بر کل وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست و هر که لم و لم گوید در امر خدا گفته چه امری
 کند و چه در تع تع عشر شردیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فضه است در آن ظهور
 و لتعرفن حدود انکم ثم یوم القیمه بما قد قدر الله لتق درون

الباب الخامس من الواحد الثامن

قرض علی من تقدیرین یاخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصفر عدد اثنه وستة زمرد
عدد الالمنع وستة یا قوت عدد الاقدس ان یاخذها ویسلم من بطخیره الله و حرف ^{البجی}
فی یوم ظهورهم تختص این باب آنکه در مواقع خود ذکر شده که کل وجود در بیان است و کل بیان در
واحد اول و واحد اول در نقطه اول و از اینجا می که در یوم قیامت حشر کل پروردجات واحد شود
و کل این واحد با هر واحد اول واحد است و در کل یک ما حیوان دیده میشود که امر الله باشد و از
آنجا می که هر شیئی در صقع خود تا مشا پ نشود این واحد را کامل در حد خود نگیرد و بدل علی الله نمیشود
از اینجا پدید آمده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقدر باشد بر سه قطعه الماس و چهار ^{قطعه}
لعل اصفر و شش قطعه زمرد اخضر و شش قطعه یا قوت احمد در نزد او تشار به واحد اول بهرساند و
اگر تواند در ظل ملک واحد اول وارد آورد و الا در ظهور من بطخیره الله با مراد بجزوف حی او
عطا کرده شود که این مویبه است من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور و بهای کل عدل
بجاء واحد اول باید باشد تا مستلین از سر توحید محجب نماند و اگر در آن ظهور کل باین عطا
مفتوح گردند بواحد سنگتر عطا خواهد نمود مالک کل وجود و اگر کسی نزد او باشد و مشرق شود شجره
حقیقت و قدر ذکر شینی در حق او صبر نماید بقدر همان ناز بگیرد و از برای آن و نزد او را
که مستلین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات تسبیح
و تحمید و توحید و تکبیر و ناز و هواء و ماد و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و صفر
و اخضر و احمر در ظل حرف بسم الله الامنع الاقدس ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار
اربعه ذکر شده که اعظم از کل دعاها است بر نفس که بر قرأت آنها موفق گردد و خیر دنیا و آخرت را
درک نماید و الله یوت الفضل من یشاء من عباد و لیوت من یشاء من مملک ما قدر من عنده الله کان جواداً

الباب السادس من الواضحات

فی اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام بان یخلن بیت الحمر و اخذ شعر کل بدن
 بالنوره فی کل ثمانیه ایام او اربعة عشر ایام و اخذ الاطفار و استعمال الحنظل البدن
 و کتب الرجال علی صدورهم الرحمن و النساء للتقصم و النظر فی المرات فی کل یوم و لیلۃ
 مختص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و نظافت با علی مایمکن در امکان و اگر در
 چهار روز یک مرتبه اخذ اطفار و شعر و مایجمل به المره نماید محبوب بوده عند الله دست و تطهیر
 البه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب بتلطیف بوده دست و خا اذن داده شده
 چه کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست بکلمه اللهم در اول و اوله دائر و الرحمن
 در اول و الهی کل بر احسن خطا با سبب آنکه منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بزرگ
 از این کلمات هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را افضل حرف حاذ کرده و بر
 یدین در جلین اگر د آب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او ولی در کل بدن اذن داده شده
 زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و زور است
 بعد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن خود و الا
 استغفار کند محبوب خود را که کل کینونیات در فطرت اولیه با حسن حال خلق شده و اگر حجابی
 بهم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیت مصور میگردد و اینکه در لیل معروف نبی است
 بعد آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شان عبد باید بر شونی باشد که اگر آن صین نصحیت
 ظاهر شود و آن بین یدی الله واقع شود که همی از شینی بشی در نفس خود نبیند زیرا که امر بر
 این شده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت
 نزد او نباشد که غیر جی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نمی شده از هر چه حجاب فطرت

حتی اگر نفسی بر جسد خود علم بذره بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که کمزور داشته باشد او را
 نزد نفس خود محبوب نیست که این بدی الهه بان حال نازل شود لعل گل در بیان مرتبی باین
 قربت شده لعل در یوم ظهور حقیقت مایکره در مؤمنین بخود مشاهده نماید کور درجه بدرجه و شینا
 فشینا ترقی مینماید که اگر کسی قیصر پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونگی که با او ن صبر کند
 ولی هنوز بان درجه اهل این ظهور نمیتوانند سیر نمود اگر بفاصله تلطیف ابدان تلطیف البسم
 شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبت تر بوده عند الله و اگر کسی را
 ممکن نشود حزنی از برای او ن نباشد که بحسب او ن تلطیف را باو عطا کرده میشود ثواب آن ولی
 بر هر نفس حتم بوده دست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید
 زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و میشناسد کل را و می بیند او را ولی کسی او را
 نمی شناسد و بعین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق میشود در کلیشی چه بسا در بیستی
 که هست نه پدر میشناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مثل آن را مثل ظهور رسول الله
 بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر
 خلق خداوند که در ظل او ساکنند از صین ظهور روح در آن علم دارد و نفس خود تا مقتهای سانس
 که روح بعرضش دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل با اسم او می کنند آنچه می کنند از اول وجود
 آخر و کل بشیئت او قائمند ولی کسی عارف نمیشود او را الا آنکه بشناسد او را نفس خود
 بآیات خود و نمی شناسد الا صین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات عزت از مطلع
 قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی
 ظاهره دون ما یحب انه کان لطافاً لطیفاً قل الله الطف فوق کل الطف لمن یقدر ان یتبع عن
 لفظ من احد لانی السموات و لانی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافاً متلطفاً لطیفاً

الباب السابع من الواحد الثامن

فی اچاپ و الاکریه ملخص این باب آنکه اذن داده شده چاپ در بیان و آنچه در ظل او نشاء
 شود بر طبق او الی ظهور من نظیسه الله که آنوقت اگر کل بشانی مقدر شده که تواند با حسن خط
 حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن خواهد داد و
 بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمیماند عند الله در آنکه بیانی نزد آن نباشد که با
 مذکور شود من نظیسه الله را با حسن خط نه آنچه در این زمان است که هر خطی که میرسد چاپ
 میزنند بجا رسیده که بجاء هدیه قرآن میت و مشت نخود خفته شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل
 مومنین میبود هر آینه اذن داده نمیشد و لیکن حال که کل در فضل وجود حق ساکن هستند باذن او
 ولی هر کس تواند که بیان را با حسن خط نویسد بهتر است از برای او ن تا آنکه مالک گردد چاپ خوب
 آن را ذلک من فضل الله تخصیص به من یشاء من عباده والله ذو الفضل العظیم بدانکه احترام قرآنست
 الا با احترام نسبت اوالی الله بنفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کل ارواح در سر آن
 راجع میشوند با روح حرفی آن چنانچه بدیه ایشان هم از آن حرف است چنانچه امروز اگر
 مؤمنی عامل است بقول اهل بیت و ابواب اربعه است و غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده
 همی نتوانست تغییر و تبدیلی دهد حتی و کل حرف حتی راجع بقسط فرقان که رسول الله ص باشد
 و آن راجع است الی الله بنفسه و عود اوالی الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حد
 امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کل ارواح علیین او راجع میکرد و باب اول که من نظیسه
 باشد و کل ارواح دون علیین او ن راجع میکرد با قول دون حق که ساجد نشود از برای او و
 همچنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کل نسبت اوالی الله است و لم یزل حتی بوده دست
 باینکه از نظورات قبل مرتفع میشود و متصل میکرد بطورات بعد شبه نیست که انجیل کتاب خدا

بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقه آن رافع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح
علیین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از ثنومین بقرآن ارواح
آن در علیین بوده و الا دون آن ذکر میشود و همچنین در بیان آنچه که بمن لطیفه الهه ایمان ^{آورند}
ارواح علیین اذن هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کل دون علیین و تصنع

فیما اتم بهت دون علی احسن خطا تم علیه تصدق

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبخیر الشعر فی الرأس للبین و اخذ شعر الوجه لقوته و الصلوة فی البها لادونه من الحج
فانه لا یحجبه الله لمخص این باب آنکه اذن داده شده تبخیر شعر رأس و اخذ آن از وجه لابل
وقت آن که بر صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و همچنین از عباد
عبادی هستند که از امر الهی محجب مانند و اذن داده شده صلوة در عجا بشانی که ظاهر شود
از یدین او الازعوس انامل که اقرب بوقر بوده دست و صلوة در جبهه محبوب نبوده و نیست
الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کل این شئون است از برای آنکه لعل در یوم قیامت
شئی دون حب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدین استدلال نمایند جانی
که بجد عرضی خداوند راضی نشود دون حب را چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح
و افنده که محال تجلی واحد اول است فلتتقن الله ان یا اولی التتوی یوم القیمة لعلکم تعلمون

الباب التاسع من الواحد الثامن

و لیکتب کل نفس اسمها و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهور الامر الی یوم غروب و لیحفظنه
الا و صیما الی یوم نظیر فیة الشجرة لمخص این باب آنکه از مبده ظهوری تا ظهور دیگر اذن
داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود بخط خود یا بخند دیگری آنچه در بیان کسب نموده و

همچنین اگر قبل از دخول خود کسب و ن خیر می نموده تا آنکه در قیامت بعد عالمین منظور قبل جزا داده
 شوند اگر محبت از شمس حقیقت نگردند و آلا میشود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل میکردند باشد
 چنانچه هزاره دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها با بخیل عمل میکنند همچنین
 در نزد هر طوری مشاهده کن امر الله را و محبت ممان که یوم قیامت یومی است مثل امروز
 شمس طلوع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا میشود در آن ارضی که قیامت برپا میشود
 خود اهل آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکند از این جهت با ایشان منیگویند مثل
 ظهور رسول الله چون که توانستند متحمل شد بغیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است
 بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او اننی انا الله لا اله الا انا بود ظاهر میشود و کل محبتین گمان میکنند
 که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در ملک او الی ما لانها یه بادنی مؤمنین باد در ظهور
 قبل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله اگر آن حضرت را مثل کجی از
 مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند با بین او دویست او همچنین
 در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه
 کیفیت ایمان بقول او خلق میشود این است که چون اعین افنده ندارند نمی بینند و آنها که
 دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم
 قیامت را عظم از هر یومی گشت و الا یومی است مثل کل ایام آلا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است
 و شمره امر این باب آنکه لعل در آن روز چشم او ن باز باشد که بنده محبوب خود را و در آن روز
 تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن میشود و آنچه که نقطه بیان باید
 نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود بمن
 این است آنچه او کسب نموده در قیامت کل هم بر جوهر وجود آنچه کسب کند نویسد

لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله نکور شود اگر توانند در آن روز در نماز توحید داخل
 شوند و الا شب و روز گریه میکنند و محبوب ایشان ظاهر میشود و نمیشناسند مثل آنکه قطرن
 احمد موعود را کل نصاری قطرنند و تضرع از برای ظهور او میکنند و حال آنکه حال هزار و دویست و
 هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد و بنا بایش بعین فوآد خود آن روز که محجب نمائی و قیامت
 برپا شود و تو خسر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار من بطرفی الله
 اگر قبول کنی و لتتوکلن علی الله ربکم الرحمن ثم ما تحسبن من خیر و دونه من قیامت الی قیامت کتیبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان الذی ربی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا و انثی و اذن لمن یرید
 ان یتکلم مع النساء او من مع الرجال علی قدر ما یتم بینهما و ان لیتجاوزان علی قدر ثمانیه
 عشرین کلمه خیر لهما لمحض این باب آنکه اذن داده شده به نفسی که در طایفه تربیت کرده
 شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده
 تکلم مرد با مرد بقدری که کفایت کند در ظهورش و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب
 بقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اذن است
 ز عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت بعد این
 امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محجب بخردد و اگر شجره محبت از دیاد یا انتفاص فرماید بعد از ظهور
 لم و بم گفته نشود فلتتقن الله حق تقاته لعلکم تفلحون

الباب الحادی و العشر من الواحد الثامن

فی غسل المیت ثلاث مرآت علی ذلک الترتیب الاول الرأس و تقول یا فرد ثم البطن
 و تقول یا حی ثم الیمین و تقول یا قیوم ثم الشمال و تقول یا حکم ثم الرجل الایمن و تقول

یا عدل ثم الرجل الايسر وتقول يا قدوس بماء او بماء من كافر وسدر وليفنة نجس
لبس ويجعل اسخا تم في مینه بما هو مكتوب عليه في الرجال ولله ما في السموات والارض و
ما بينهما وكان الله بكلماتي عليما وفي النساء ولله ملك السموات والارض وما بينهما وكان الله
كلماتي قديرا ملخص این باب آنکه کل احکام بیان براسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی
نظر کند از مبدا تا انتهای آن ماء توحید را در کل بر یک پنج جاری می بیند و اذن داده شده
در مقام غسل میت کبریه واجب و الی الثلاثة او انچه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید
در پنج مرتبه ذکر میشود در لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله و لاله الاله
و چنین نفسی اگر در ظهور میبود و در سنه اول موقن میگردد و نظیر توحید هر آینه الی سه نفس منتهی گشت
باخر مراتب توحید از این جهت است که یکده واجب گشته و مراتب باع کل خواهند مثل شد
اگر عسری نباشد و اذن داده شده از راس و بطن و پدید و جلین و درصین استخال بشاء
و حمد الهی ذکر گردد و او را با پنج درجات او از بر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن
لایق است که بهمان نحو غسل داده شود بر ایدی اقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء و
یا طیب دیگر معطر نمایند و اذن داده شده در کفن پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات
قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد
و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب میگردد که صرانی مشاهده نماید بعد از
موت و در حجت الهی با آنچه ما سبب او بوده و هست مثل ذکر گردد و برید عین او خاتمی نقوش
اذن داده شده در رجال و لله ما فی السموات والارض و ما بینهما و کان الله کلماتی علیما و در
نساء و لله ملک السموات والارض و ما بینهما و کان الله علی کلماتی قدیرا و تعلب میت را در هر
حال بشأنی نموده که دون وقار و سکون در حق او جاری نگردد زیرا که احرام جسد مؤمن احرام

مؤمن است و اسماء سسته یا مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا آخر بقلب یا بلسان شغل گردد و
 بدانکه موت مثل حیات است اگر میت بایمان بان ظهور قبض روح شود در جنت الهی متلذذ خواهد
 بود و آلا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود
 و ملتفت نشود چنانچه از یوم ظهور رسول الله تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان با قبض روح شده در جنت
 داخل نشده و همچنین از اول ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است تا قبض آن بملائکه
 که مویزند بر او و داخل جنت میگردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد
 و اگر در غیر ایمان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع باو نمی بخشد و اگر بعد از موت
 او کل خیرات از برای او شود که نفع باو نمی بخشد الا آنکه ایمان آورد بخداوند و آیات او و اطاعت
 نماید محبوب خود را با آنچه در بیان نازل فرموده لعل آنوقت در کنگر او رحمت الهی در
 جنت خلعتی مغلطه گردد و مراقب باش ظهور منظمی سره الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه
 بجوئی بی تامل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خداوند
 هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صحتهای یوم قیامت بیرون نروی که صحتهای آنروز ظهور
 صحنی است که وارد میشود و آیات متعدداست که ظاهر میگردد در حق ظاهر ظهور یا ارباب جنتی است
 که از صبح ازل میوزد بر میا کل افنده کل موجودات مثل آنکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی
 و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که نحو
 شاه شد بر او در لوح آن قل الله یتوکلیم بامرہ و لیا من الملائکة ان یقتضین عبادة المؤمنین
 و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند با مرضاوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض مینمایند
 چنانچه هر کس در ظل بیان عروج نماید تا قبض روح آن ملائکه عالینند و هر کس در غیر بیان موت
 او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نیایند زیرا که مؤمن است نمیکند او را چگونگی بکث رسد و

و اگر کشف غطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمیکند از شدت حرارت نار در آن آلا آنکه چون در حجابند قبض روح میکنند و بجز نهار میسپارند و روح ثنون بین بدی الله حاضر میشود و همین قسم روح دون ثنون در حد خود خداوند نظر بر او نمیکند و امر میفرماید بنابر که او را بجز و توکل کن بر خداوند که موت تو را در کن کند و از برای خداوندی که عبادت کرده چون بر سبیل نبوده جزا داده

نشوی یوسیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون
الباب الثانی والعشرون الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب ملخص این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن بخت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیت و نه سال بر او است که وارد شود در آن محل در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلص نماید خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند و عفو شده بر سگان غیر این حد و اگر نشده بود که میتواند از امر الله مخرف گردد بین فضل حق را و مشاهد کن حد خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدر با صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهد بود کل عمل میکنید ولی از مبدء امر محجب و کل از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محجب و اگر بر احتجاب راضی میشدید این حدودات بر کل جاری نمیشد حال یکی محجب میشود و کل خلق با او محدود و جدوالتی میگرددند و اگر در یوم ظهور من بطیفره الله همت کنید بر ایمان بخدا که ایمان با او است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت با او حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر مایشاء و شیت قاهره ادبر ما یرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محبتین این ظهور را رد کرده و خود از آنها

مجتب تر شوی مثل آنکه امروز مجتبین از رسول خدا را رد میکنند و خود مجتب تر شده اید و گفتند
 حَقِّ تَقَاتِهِ اِنْ لَا تَرْضَى لِحَدِّدُونَ مَا تَرْضَى لَنَا فَمَنْ لَعَلَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى اللَّهِ لَا تَحْكُمُونَ

الباب الثالث والعشرون الواحد الثامن

اذن ان کبیرن علی النقطه خمس و تعین مره فی اولیها و اخریها لمخص این باب
 آنکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده و هست و در او دیده میشود الا الله از این جهت امر شده که
 در صین استواء آن بر عرش خود و انتقال آن از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در
 غیر آن از پنج بجزیر زیاده اذن داده نشده زیرا که صرف حی از آن واحد بلا عدد ظاهر میگردد
 و کل مراتب اعداد مکتبه واحد و واحداً از واحداً نقلی میگردد لعل در یوم قیامت در صین
 ظهور شجره حقیقت اگر عامل لله بوده در آن مراتب کل صرف حی را مشاهده کنی نه بطوری که
 نفس حروف مشاهده کنی بلکه قدرت صرف بر تجلی با نفس که مد گرداند آن نظایر ابر ذات خود
 و همچنین کل مراتب اعداد را بلسان میگوئی لله عالم ولی آن روز ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر
 در صین ظهور من نظیره الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود
 هر مومنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود
 و الا عمل اولد و الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر
 نفسی عامل بود لله از حروف انجیل از برای رسول الله اطهار ایمان مینمود و نمیقدر که نشد
 علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خداست
 نفسی است که عمل میکند لله با تبع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد

فَلْيَتَّقِ اللَّهَ يَوْمَ تَطْوِرُهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ

الباب الرابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان لكل نفس ان تیلومن آیات البیان فی کل یوم ولیلۃ سبحانہ آیت وان لم یقدر فلیکثر
 سبحانہ مرة لمخص این باب آنکه از آنجا که توحید در حرف ذال نحتی الیه عروج اوست و متر
 آن اینکه عدد هفت اللهم که بر حرف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و
 اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب بمقتصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند بمقتصد
 مرتبه الله اظہر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود بمن لطیف سره الله
 تا کی نوبت آن لایق شود که بدل شود بر حرف ذال و یکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج
 از حد عدد گردد و بنیاد الّا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد محل بی اسهل
 از هر شیئی اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با
 مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنت را
 معرفت من لطیف سره الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه
 در آن یوم خود گمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن باوستی و لیکن محبت میشود و در اصل نار
 مرقو است و تو خود میدانی تصور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چقدر از حرف
 انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الّا امیر المؤمنین و دیگر
 در آن یوم مؤمن بجزرت بود سرّاً و کلاً اصحاب نار بودند و گمان میکردند که اصحاب جنتند و
 همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیه جواهر خلق را حرکت داده تا آنکه
 رسید و سیزده نفر بقا گرفته شد در ارض صاد که بظاہر اعظم ارضی است و در هر
 گوشه مدرس آن لایحی عبادی هستند که با سم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری
 گندم پاک کن اقمیص نقابت را می پوشد این است سر کلام اهل بیت در ظهور که میگردد
 اسفل خلق اعلاى خلق و اعلاى خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من لطیف سره الله من

اشخاصی که خلور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کل تبعیت ایشان میکنند در
 و رع چه با اصل نار میگردد اگر ایمان با و نیادند و عبادی که کسی خلورشان در حق ایشان
 نمیکند چه با شرف ایمان تمیص ولایت از مبدء وجود میپوشند زیرا که بقول او خلق میشود آنچه
 در دین خلق میشود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل آنکه در ظهور رسول الله ص او صیاء
 بقول آن وصی گشتند بین کسی که تمیص وجود ولایت عطا میکند خلق او در حق او اسم مؤمن که
 در ادنی خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر کل اهل بیان مومن شوند
 بان شصت مثل آنکه اول من آمن با و با و مؤمن شود هر آینه میپوشاند او را تمیص اسم خود که
 در کینونیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند و منسوب بخود میگردد و در
 کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا هو الاعظم الاعظم بین کسی که این است بجز خود او که لاشیء
 محض را از ساحت قنابحت قدس بقانی میرساند که در کینونیت نو او دیده نشود الا
 اسم او اگر در ظاهر در شیت او دیده نشود الا شیت مظهر او این است جو دنیا ض لم یزل
 و منان لایزال که هر کس را خواهد تمیص فنا پوشد چون میند که عابد است او را ولی از او محجب
 چون از مظهر ظهور او محجب چنانچه دید رسول خدا ص که کل مومنین با نبیل خدا را میپرستند و میند
 با آنچه او نازل فرموده ولی چون دید مجتهد از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است
 از این جهت حکم لدون الله کرد در حق ایشان همچنین در نقطه بیان مین و همچنین در ظهور
 من نظیره الله که اگر کل در آن روز نظر بمبدء دلیل و جوهر بیط کنند یک نفر از اهل بیان
 نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل آنکه اگر در ظهور نقطه فرقان کل موقن بودند بقرآن اقبل
 هر آینه یک نفر نماند الا آنکه صین استماع آیات الله اقرب از لجم بصرا صراط میگردد
 نه این است که منشی باشد شمارا ای اهل بیان با بیان با و بلکه اگر ایمان نیادید خود

لدون الله میشود بلکه همت کرده ایمان آورده که لکنه شوید و از نار نور مبدل شوید و آلا او
 غنی است از کل ماسوی مثل آنکه اگر امر و زکل ماعلی الارض ایمان آورند بپان خود از نار نجات
 مییابند و داخل در جنت میشوند و از ذکر لدون الله که است از بهر نار است نجات مییابند
 و داخل در جنت لله میشوند که اعظم از بهر جنت است و از ذکر کاف نجات مییابند و در ظل ایمان
 داخل میشوند و الا نقطه حقیقت لم یزل و لا یزال غنی بوده است از کل شیئی و کل مفسقر بوده است
 او بوجود کینونیت خود که اگر کل ماعلی الارض در یوم ظهور رسول الله ص ایمان آورده بودند خود
 از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاروده خود در نار فحله مانده در هر ظهور خود همت
 نموده که خود را نجات دهد از نار ظهور قبل و آلا ظاهر بطور مستغنی است بی هیچ شیئی نیست
 آلا آنکه و بکینونیت از برای او ساجد است لله عزوجل اگر چه خود محتجب باشد و در یوم
 ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف عطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بطور قبل او مؤمن
 ای اهل بیان کرده آنچه اهل قسره آن کردند از بهر خدا سجده و بر منظر آن آنچه نباید کردند
 این است که یک دفعه کل اعمال لدون الله میشود و حامل طنفت نمیشود چنانچه کل ظل هم بر محجب
 محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کل بان ظهور مؤمن شوند زیرا که کل بان قائمند
 و لتسبون البیان علی سخن حزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلمکم باسم الله تجذبون ثم لا سالوا الله تخزون
 الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن

فی آن فرض لکل احد ان یتاهل لیبقی عنهما من نض یوحده الله رجسا و لا بد ان یجتهد
 فی ذلک و ان یظفر من احدهما ما ینعها عن ذلک حل علی کل واحد باذن دونه
 لان یظفر عن الثمره و لا یجوز الاقران لمن لا یدخل فی الدین و من کان مقترنا بنضن یجب
 علیه الاقتران اذا شأه منه دون الایمان بالبیان و لم یحل علیه او علیها شیئی

الا اذ يرجع في ايمان قبل ان يقع امر الله في يوم من بطيخه الله اذن للمؤمنين والمؤمنات لعلمهم رجوعن
 ملخص این باب آنکه در این عالم عظیم ثمراتیکه خداوند بعد از ایمان با او و صرف واحد
 آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره است از وجود خود که بعد از موت آن را
 ذکر کند بخیر و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طریقی
 مشاهده شود اختیارات قرآنی باذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل در قی شود
 از اوراق جنت اگر ایمان آورد بمن بطیخه الله و الا در قی میگردد از اوراق نار و اگر موجود
 نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است و حلال نیست اقتران الالبانفی که ایمان
 آورده باشد در هر ظهوری بظواهر آن ظهور و اگر احدی اختیارات ایمان نماید اقتران اذن داده
 نمیشود از برای آن و منع کرده میشود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک گلشنی
 خداوند است عزوجل و اذن نداده بر غیر مومن تکلیف شنی و آنچه بر ایدی غیر مومنین می بینی
 بغیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع میکند الا آنکه
 ایمان آورند چگونه مایملکت ایشان الا قبل از ارتفاع کلمه الله که بدین ظهور است
 اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی عین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمیتواند
 ورق جنت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفسی میرسد و کینونیت آن مدد
 از اثبات و آن لاشینی مختص است و آن با شینت صرف است با مراد و منزاد است
 بر کل نفوس مشرقه در بیان که از برای خود و ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه کثر شود مراتب
 اعداد تا آنکه در بحر انحصایه داخل شود چه در بدیه هر ظهوری اعداد نهایت است که در جبر
 الی مالا انحصایه منتهی میشود هزار و دویست و هفتاد سال قبل از نظر کن که محمد بود با امیر المؤمنین
 از مومنین بقرآن و امر و سپین میتوانی احصا نمود این قسم است که الف مالا نهایت ترقی میکند

و بلاغی از برای آن نبوده و نیت و همچنین بعد ظهور بیان را مشاهده کن که تا محفل روز غیر از حرف
سین ثمن بیا، نبود احدی و کم کم بیاض حروف بسمله تقص ایمان را پوششیده تا آنکه واحد
اول تمام شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چند رکعت شده این واحد قسم بذات مقدس مزین
که اگر بعد ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از ثمن نبود زیرا که
حقیقت نارا الله هست که اگر کل داخل شوند در ظل او بنا حسب او بیخ میگردند و محمد و محمد
و کبر بلا آنکه از ملک او شیئی منقوص گردد یا بر ملک او شیئی زائد شود زیرا که از برای خدا بود
آنچه در سموات است و ارض و ما بینها چه ظاهر شود که منظر حقیقت بنظر آنها فرماید یا آنکه
کل با اسم او اظهار نمایند و در چه بدرجه خواهی دید تا آنکه از حد بلا حد و از نهایت بلا نهایت
مشاهده کنی خلق حسبت بع را **و لتوکلن علی الله ثم فی ایام الله تبصرون**

الباب السادس والعشرون الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یملک من امة مثقال ذرهب من بجاء کل شیئی تسعة عشر
و واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیفوض الیه لیتقمن بین حروف الواحد کل
واحد مثقال اذا شاء و الا لا امر بیده لایسل عما یفعل و هم یشلون و ان کانت الشمس
مخجبة و یکون للمحرف الواحد ذرّیة یوصلن الیهم و الا یصرف فیما یقترنان بین نفسین
و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النار یحفظ لمن یطهره الله او یحرف
فی البیان و یتلون یضه و یحفظنه کعینیه لیردن الی صاحبه **ملخص این باب آنکه بعد**
از آنکه شیئی بجاء صد مثقال ذرهب رسید بر مالک او ن است که نوزده مثقال محرف
واحد و یک مثقال لاجل ناز اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید
اگر لیل طالع شد بذریات آن حروف میرسانند کل و اگر نباشد بان مقرر می سازند

بین دو نفس را دشمنان را راضی نمایند تا بمن بطیسه الله روشو و در نزد ظهور و منقطع
 میگردد حکم اقتران و عطاء بذریات الالبان اون ثمره این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید
 مثل اینکه آنروز اطاعت میکنند بر کل است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت
 رسول خداست نمایند در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در
 یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین با و زیرا که آن یوم لقاء الله است دیگر
 کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که بعد از هر صلوة طلب رحمت و
 مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که ندانند میرسد من قبل الله که از برای تو است
 دو هزار یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یدکر ابوی بذكره
 ان لا اله الا هو العزيز المحبوب

الباب السابع والعشرون الواحد الثامن

فی ان الفضة والذهب اذا بلغا بما اتم توزنون ستة الف وخمس مئتا مثقال فاذا خسر
 تسعين مثقالا للنقط و لیاخذن الله عنکم وکل عنه لیكون و لتردنه الی من نظیره الله و تحفظنه
 لکینکم مخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ عزمی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در
 هر ظهوری بمن مومنین بآن ظهور افتخار بعضی بر بعضی باطاعت خداوند بوده نبشون دیگر
 زیرا که بشون دیگر در نزدها بل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او نمیشود بوده و هست و
 اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظیر کن که گاه هست از اول عمر تا آخر بلا
 وضوء که مستحب است نماند باینکه افتخار کند که من نظر باسمان نکردم الا با وضوء بلی این
 عزاست اگر مقترن با ما یثبت به الدین باشد که معرفت الله و معرفت ظاهر با مراد از نزد
 او باشد والا کینویات بدل میشود از نوریت بناریت چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد

از آنکه عدد ذنب و فصد بعد کل حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج میشود که اگر کشته را
 تنزل دهی شش میرسد و آنوقت اول حرف اشاره میشود که باید باشد از این جهت امر شد
 بعد از بلاغ این دو باین حد نود و پنج مثقال از هر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه
 چه در ادلی وجه در آخری باذن اعلی شود و در مابینها بنورده نفر از اولو الطاعه که اذن دهد
 بر هر یک عدد با قیامت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت
 میماند و مؤمنین بآن عمل میکنند و از هر تحبارتی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییر و تبدیلی
 نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن چون نقطه بیان را بین اگر بعد از بلاغ عدل آنرا حکم کرده
 بود میتوانستی لم و بم گوئی اگر مالک میبودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را می نمودی آن
 وقت مشاهده می نمودی که بیک حکم چند وجود در حق تو و کل خلق شده زیرا که اگر کل من علی الارض
 مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند با طاعت او امر الهی هر آینه بر کل مبین چند حکم
 وارد میسازد و حال بین چند وجود شده این است که هر چه هست از بند و است و کل
 غافل مثلا اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سه یک مرتبه حج کن با استطاعت آیا
 میطیع مؤمن میتواند منحرف شود بلکه تقرب بجهت نزد خداوند با طاعت و نزد خلق افتخار
 میکرد و ظهور طاعت و همچنین کل احکام را مشاهده کن که کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد
 غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت بحق نبی و حق و همچنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان
 میکند تا یوم قیامت و همچنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن
 اینکه اگر رسول خدا فرموده بود ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کند کیکی از صد
 دین است امر و زمین که چند را داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید
 سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین میتوانند منحرف شد تا یوم قیامت از برای

او باقی میماند و اگر میفرمود دریه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز بین که عزت او
 چه قسم بود و حال آنکه می بینی که فرموده و لکن علی الناس حج البیت سالی به شاد هزار نفس
 میروند و حول طین میگردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر اسوای خود و همچنین اگر
 بر عکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر شود الی یوم القيمة بین یک ذکر ابی لیبی را بدون
 حبت نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب بین که اسم او نیست که بقدر یک ام
 ذکر ندارد اگر چه در سلسله دون حق باشد هیچ فقری از این بالاتر میشود که بقدر ذکر اسمی
 هم نماند و همچنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مطاهر حکمی
 که بجان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون میاورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطاع
 آنها با اسم حق بر پا است که میگویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عنده
 و عند اولی العلم لدون الله حکم میشود بین بعد خلق را که از بسده امری که از قیامت است
 تا قیامت محجب و بجان یک روز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان میدهد
 این نیست الا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الا نفس بصیر و مومن دقیق چگونه از قیامت تا
 قیامتی میگذرد که در جنت باشد و یک روز را میگیرد که در نار باشد بقدر همان یک روز
 در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حق او شود بد آن نجات
 خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات مییابند
 و الا در نار میمانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمیشود الا بدعوت ظاهر ظهور او و
 همچنین اجابت خداوند ظاهر نمیکردد الا با اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری
 اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکند خدا را بنظر ظهور بعد و مظاهری که میخوانند کل را بسوی
 او مدلل بر او هستند از عرف حقی و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اول از نار نجات

نمی یابند مثلاً اگر در صین ظهور رسول الله ص کمال ماعلی الارض اجابت کرده بودند او را و او امر آنرا
کل از نارنجات یافته داخل جنت میشدند زیرا که آنچه در آن حضرت حکم میشود از نار و جنت بر
حکم این عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شد بقهر لعل اهل نار را بقهر
داخل جنت کنند و امر شد بشدت حب در مابین خود لعل تقمص قیص اهل جنت را پوشند و
اگر نفسی در بیان بقهر کل ماعلی الارض را داخل در بیان کند کل را از نارنجات داده داخل جنت
نموده و این است فضل در حق ایشان قسم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور من بطین سره الله
کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ماعلی الارض
قطعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در لیل ایل
تضرع و ابتهال و باسم او اظهار دین و دنیا مینمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند
و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند بخلق خود که اعظم صفتی است که فوق آن جنتی
متصور نیست زیرا که اول دین معرفه الله هست و معرفه الله متصور نیست الا بمعرفت او
عبادیکه بایه متوجه در نفوس ایشان از ظهور قبل او الله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه لایق
نیست متخل میشوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیقت او اعظم است از هر عصیانی نزد
خدا و کل اعمال را یک دفعه محو میکنند گماند کمین شیئا چنانچه در ظهور نقطه فرقان ص شنیدی
کل مؤمنین با نخیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیت و تسلسل
ظهور خود چه گذشت حتی آنکه فرمود ما اودی نبی شل ما اودیت با آنکه کل از برای
ظهور او تضرع و ابتهال مینمودند که بقول عیسی در حق او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز بخود
ولی در ظهور نقطه پان بودی که کل مؤمنین بر رسول الله ص منتظرند ظهور محمدا موعود را زیرا که این
حدیث از رسول الله ص هست و عامه و خاصه بر آن متفقند و شبهه نیست که جوهر ایمان منجبر

با شنی عشریه و قطع اسلام همین پنج قطع ظاهر است که اهل آن خود را شنی عشریه میگویند و بظن
 ارض فارس را دارالعلم میگویند با وجود آنکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشاخت
 را و بعد از شناختن ظاهر است حد بعد ایشان که همان کافی است در ذل ایشان و حال
 آنکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم بین و مغرور شو که کل میگویند نمون
 بآن هستیم که این همان کلی است که در بدنه نقطه بیان بود و بعینه در بدنه نقطه فرقان و
 حال آنکه نقطه بیان بشانی ظاهر شد که هیچ طفل نمیتواند انکار کند و حال آنکه کل میگویند و
 یقین داشتند که قرآن کتاب خداست و نبوت بنی و ولایت ولی و حجیت ابواب
 و کل احکام دین اسلام بآن برپا بود و کل آنرا اعظم معجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و
 یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند مثل آن ظاهر کند و در عرض کجی را
 و دیت به شاد سال یکت آیه کسی مثل او نیاورد و همینقدر که ظاهر شد مثل آن حجیت
 و مثل بحر بلا تعطیل از بجز خود نازل نمود کل از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله
 هست و امکان ندارد من عند غیر الله بنص قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه
 من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که
 کل با اسم او کنند آنچه میکنند و از او محبت مانید و اگر محبت مانید بر نفس خود ظلم وارد
 آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاید و اگر الیسا ذبانه بر او دون حتی وارد شود بر
 خدا وارد آورده اید و حال آنکه شب و روز از برای او سجده میکنید و از اول عمر تا آخر
 میخواهید از برای رضای او عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحمل شد نه از
 صغرا و که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را شناخته اید و چه با که پدر و مادر و اولی القرا
 او بوده اید ظاهر میگردد و ناطق بکلام انجی انا الله لا اله الا انا این است که کل یکدفعه

منظور و متخیر میاید از علو امتناع و شمس حقیقت و سوار امتناع آن طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل
 که آیات الله است بر ندارید و آنچه قبل در سوره آن گفته گویند و آنچه بعد در بیان گفته گویند
 لعل اگر ایمان نیادرید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم آن بانفوس خودتان اگر کسی حکم بر
 خدا کند چه صد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که بر او حکم میکنند اشدند از نفوس که
 در این ظهور بر او حکم کردند الا آن چه در بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ذکر وجود خود
 کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر نمون نباشی نزد اشخاصی که بعد می آیند و امر و هستند
 اشخاصی از روی بصیرت و همچنین در ظهور من نظیره الله مؤمنین با و از روی بصیرت می بینند
 حکم محبتین را بعید تر از محبتین در این ظهور هر آینه تو امر و ذکر می از معدومین که و دیدند
 میکنی یا میدانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه باین ظهور همچنین در
 ظهور من نظیره الله که اگر ذکر باطلی هم بماند لاجل ذکر حق است آزانه اذن بنفسه لایق
 ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری نقل نموده و از جوهر دلیل نظر بر نداشته
 لعل در آن روز نجات یابی و الا حاملین بر ظهوری حل احوال خود را میکنند لایشر لجان انکه از
 برای خدا میکنند و لتقن الله حق تقاته ثم بامر الله تو قنون

الباب الثامن والعشرون الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکر و الله فی تسعة عشر یوما من کل حول احسره و انتم صائمون
 ملخص این باب انکه اول مراد خدا را بدان از صوم که ثمره آن چه چیز است و آن اینکه در
 ظهور قرآن اگر میبودی و از رسول خدا سوال میبودی سبب فرض او را بر آینه جواب میبود
 با آنچه ذکر میشود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست
 مثلاً در زمان رسول خدا اگر دوست نداشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبود

از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم میشدی ثواب صوم از برای تو عطا میشد همچنین
هر فایده در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا فتمی شود بحرف آخر که جامع ظهور است
کل واحد است که اگر صائم ازدون آن میبودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی
و همچنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیقت آن اصل
دین تو مرتفع میشود چگونه بصوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در صین استماع حجت
بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که بتو گفت بایات احتجاج بفرمود و همینقدر که محبت ماندی
احتجاج از اجابت الله بوده در ذر رابع زیرا که ظاهر آن ظهور بود و خود را بطور یکی از ابواب
ذکر نموده بود این است که در ذر رابع ذر اول ظاهر بوده زیرا که در همان ذر کلمه انشی انا الله
لا اله الا انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تو اندر سیر نمود و یقین نمود باینکه
آخر صین اول است و ظاهر صین باطن در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه
در رتبه او است تجاوزه از خدا و نمیکند مثلاً نظر کن در ملک اول از اول وجود ذکر میشود
تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر میشود نتوان مقایسه نمود با اولی که در آخر وجود ذکر
میشود و همچنین کل مراتب اسماء و امثال را مشاهد کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شد
از حسب دون حرف اول شو که در کل حروف دیده نمیشود الا همان یک حرف و چون که حکم
بر واحد اول میشود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است صائم بدان و هر کس
از برای دون ایشان است دون صائم و در وجه ایشان ابواب حجت را مشاهده کن
و در عدد واحد و ظل ابواب نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلاً در یوم ظهور
امیر المؤمنین علیه السلام کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی میشد که در حسب او بود
و از دون حسب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن ظهور با حکام آن ظهور عالمند ولی در برده

ظهر بعد مرتفع میشود حکم اصل آن چگونه بشنون اذن رسد اینک ذکر میشود مرتفع میشود و ظهور
 بدع بان ظهور ظاهر میشود و الا نه این است که مرتفع شود و اگر کسی در این ظهور در حجب آفر بود
 شکر الله را صائم و الا کُل در آن حدود یکدهستند مطیعند ولی چه شکر اگر کُل مؤمنین بقرآن صائم
 شده بودند و بر آن آنچه واقع شده بودند بود نزد خداوند واجب بود از آنچه صائم شده اند
 دو واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما یقوم به الدین ایشان حکم ارتفاع نمیشد
 و حال اگر چه بشنون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع میشود و در صین صوم حَق است بر صائم
 که مراقب شود و رضاء الله را که از آن محتجب بخورد که اگر در صین صوم شجره حقیقت طالع شود و
 حکم نماید بدون آن فی ایمن اطاعت کند چو این صومی که الا آن میگردد با مراد بوده در ظهور
 قبل و همچنین کُل اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادل اگر چه علما باشد و ظلم
 اگر چه قدر قیاط باشد و حکم بر خدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آفر دقیق شو که از بده
 ظهور تا اول ظهور دیگر هر کس حکم بر نطق نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده و همچنین صین
 ظهور من نظیسه الله شبهت که کُل اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد
 مبداء دین ایشان چگونه رسد بحکم ثانی از شنون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش و
 در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعد اسم هو حکمی بر شنون و مؤمنه نبوده الا الی الزوال که اگر
 تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی سنبلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر
 جزئی از اجزاء او امر الله که اگر کُل باطنی لارض جمع میشود نمیتوانستند تع عشره شرانی بحق دون
 آن حکم کنند و حال بین بحسب وجود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حق عباد خود بلا استحقاق
 ایشان که اگر بعضی استحقاق بود هر آینه در آن حجبی که بودند بودند و مبداء عرفان فضل او بوده
 که اگر خود را شناسانیده تا قیامت دیگر کُل عامل بودند و تصومن الله ربکم لعلمکم یوم القیمة

عَنْ لَمْ يُؤْمِنَ مِنْ نَطْمِسْهُ اللهُ تَعْبُدُ

الباب التاسع والعشرون الواحد الثامن

اذا ذكر اسم الشجرة فصلوا عليها واذا ذكر حروف الحی فصلوا عليهم واذا ذكروا الله محمدا
 و نظاهر امره في كل ليلة جمعة ويوم عاشوراء و ثمانين مرة ثم اذكروا الله فيها اربعة الف
 مرة يا الله لمحض اين باب انكه هر وقت ذكر شود من نطميسه الله صلوات فرستيد بر او
 و هر وقت ذكر شود حروف حى او ذكر بجا كنيد برايشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه
 ظاهر ميشود ذكر كنيد و در هر شب جمعه و يوم آن قدر دانيد كه آن شب و روزى است
 كه اعمال در آن مضاعف ميگردد و ذكر كنيد من نطميسه الله و حروف حى آن را دوست و
 دو مرتبه و بخوانيد خدا را از روى اخلاص عدد چهارهفتين ز اين است كه سجده كنيد و
 بخوانيد و كسى كه ذكر او ذكر الله هست و ذكر الله ذكر او است و معرفت او معرفت خداست
 و معرفت خداوند معرفت او است محجب مانيد نظر كن در ظهور رسول الله ص كه چند رايه
 و آيات جمع بر آن شمس حقيقت گذشت و مؤنين با بخیل كل خدا را بخوانند بلمان خود ايام
 بخشيد ايشان را همچنين در ظهور نقطه بيان مشاهده كن عبادى هستند كه هر شب تا صبح بذكر
 خدا مشغولند ولى شمس حقيقت قريب بار تفاع گشته در سما ظهور و هنوز آنها از سر سجاده خود
 حرکت ننموده و اگر آيات بدعيه بر آن خوانده شود ميگويد مرا از ذكر خدا باز مداراى محجب
 تو ذكر خدا را ميكنى دارسى كه اين ذكر را تجلى در تو نمود چه را محجى اگر قبل نازل نفرموده بود
 تا ذكر و الله كهجا تو ميدانستى كه ذكر كنى و كجا ميگردى بدانكه اگر ذكر كنى من نطميسه الله
 را آنوقت ذكر کرده خدا را همچنين اگر آيات بيان را بشنوى و تصديق كنى آنوقت
 آيات خدا ترانغ ميسد و الا چه ثم در حق تو از اول عمر تا آخر عمر يك سجده كن و همرا

بدکرانند بگذران ولی مؤمن مباش بمطهران ظهور بین نفع میبخشد ترا ولی اگر شناسی او را و
 عارف شوی بحق او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذکر بوده او را بمنتهای
 ذکر زیرا که تو عمل میکنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیگردد الا بقبولی
 ظاهر ظهور مثلا اگر امری را رسول خدا قبول نمود خدا قبول فرموده و الا در هوای نفس این
 عامل مانده و الی الله راجع گشته و همچنین اگر علی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده
 زیرا که سبب از برای امکان بوسی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل میشود از منظر ظهور
 شود و آنچه صاعد میگردد الی منظر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعلق دیده نشده که ذکر تقبل
 کنند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکنند با منتهای جد و جهاد و اگر از او پرسی از برای چه
 میکنی میگوید از برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقولی
 حجت آن آیا کلمه داری از حجت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کل لا یشتر
 عمل میکنند ولی از ثمره آن محجب بلی کسی در بیان حامل است که در یوم ظهور من نطمح به الله
 از او نص داشته باشد بر قبول او او را لایق که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرد
 و الا چه شکر کل ما علی الارض عمل میکنند با آنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن بان مبدئی که
 قبول خداوند ظاهر میگردد که گویا در ظهور رسول الله کیمت متفرس نبود که از او طلب کند
 غیر عارفین باو تقبل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل میشد بلسان وحی زیرا که تقبل
 خداوندی نمیشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله ص باشد تقبل او است
 تقبل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و در روز
 از برای خدا عمل میکنند بین رایحه از رایحه شعور برایشان وزیده و حال آنکه ثمره کل اعمال
 ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر میگردد الا بلسان آیات که عجز کل

ناموسی را برساند چنانچه امروز قرآن مجزک وجود را میرساند حال هر چه میخواهی عمل کن بین اگر چه
 یک پرگاه ذکر قبول در حق او شد این قسم است که در ظلم لیل حرکت میکنید و ثمر نمی بینید از اول
 عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل میکنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع باد میگردد میکنید که
 اگر میکردید در یوم قیامت اینطور متلا نمیشدید بین امر خضر عظیم است و کل خضر متعجب
 قسم بذات مقدس الهی که کل ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من بطیسه الله و عمل از برای او است
 فریب نفس خود دهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدون الله میکنید که اگر لکن کنید از برای
 من بطیسه الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود و آلا سگان این جبل هم کسب نمیدانند شب
 روز لا اله الا الله میگویند چه ثمر دارد در حق ایشان قدری تعقل نموده که از مبداء امر متعجب نگردد
 که کل اعمال دنیای شما نزد خود شماراج بدین شما میشود و کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند
 میشود و قبول خداوند ظاهر نمیشود آلا بقبول من ظراد من بطیسه الله که لسان آیات از او ظاهر
 گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او غیر کلام خلق است
 و اون اشین نمیشود و اینکه میگوئی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول الله
 است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و همچنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس
 خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده
 که اگر آن نبود ثمر تر تب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد
 و آن اشین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد
 با مراد واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمیشد و لتوحده الله بحکم الرحمن خالصا تم با الله با حق
 تعلقون
 الباب الاول من الواحد التاسع
 فی ان عز کل الارض لله و سر کل دائن لله و ان بیوت التي یومئذ تنسب الی

الملوك من يصلي فيهما من اولي البيان فليصدق بمشال من فضة الا وان كسفن فيه ما ينسب
 الى حروف الواحد او شمسها البيان وفي كل مقاعد العزة فليتحلون عنصا على عدد الواحد
 مقام نفس اذا كان الارض واسعة والا الواحد بلا عدد ليكفين العالمين ولا بد ان يلحق
 محل ما قبض من النقطة في احد الحرمين وينبى على ذلك المعقد بيتا من المرات ليذكرن الله بصلين
 مختص اين باب انكه عزهر ارضي لله بوده وراج بگردد و يوم ظهور من بطيفه الله اذبا اذن
 هين قسم عزماين داکنه که از سلاطين قبل بوده اگر کسی از اهل بيان در آن نماز کند بر او است
 که يك مشال فضة انفاق کند تا انکه ساکن نشود در آنها الا شمسها بيان و منظره واحد دهر
 مجلس عزى که منعقد گردد بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر ان
 من بطيفه الله با حروف حى ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهرى که از بيان اخذ میشود در آن
 ظهور و اگر مجلسى وسيع نباشد محل يك نفس اذن زياده داده نشده همچنين هر مقعدى
 محل يك نفس سزاوار است که خالی گذارند زيراکه دیده میشود که در بيت خود من بطيفه الله
 هم اين قسم ظاهر است که از مقعد آن منع مينمايند او را چون که نميشناسند او را لاحترام او با
 او دلى او ميشناسد کل را وينخذ بر عباديکه از براى اسم او اين نوع اعظام واحترام ملاحظه
 مينمايند دلى يوم ظهور او از او محجب مينمانند با نيات خود و طين ما قبض من النقطة امر شده
 که ديريکی از حرمين واقع گردد و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود که در آن نصلبان صلوة خود را
 نمايند تا انکه امارتى باشد در نزد خلق براينکه نقطه بيان عبده بوده مخلوق و مرزوق
 و مولود و موردش و آنچه من الله تکلم نموده از او است نه از او که کسی غلو ننمايد و از حد
 عبوديت تجاوز نکند چه سائرين در بيان سير و عروج ايشان را نتوان اقتران داد با سائرين
 در قران چگونه رسد ما على الارض دلى کل اين سياران طائفه حول سياران در ظهور من بطيفه الله

تذکره که حتی در آن روز با ایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان و لتقن الله فی کل ما نزل من عنده
فان امر الله فی الاعلی مثل الادنی ان یاعباد الله فاتقون

الباب الثامن الواحد التاسع

من ین لخط لم ین له عدل فی آیامه فلیکتبن الف آیه لله ویوصین بان یوصلنک
النقطه لیجزیه الله برحمته یوم القیمه انه کان یکل شیئ علیما لمخص این باب انکا که
در مظهر بیان صاحب قلمی محسب رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که هست
از ابھی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که هزار بیت بر قسطی که آنهم
بلا عدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور منظمی شود
تزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا و پاداش را با آنچه تزداد است از آیات خود و مذکور گردد
باین سبب نزد محبوب خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در صحن نوشتن
بآن بر شهادت بیان است که بهاء الف را با و برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که
از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود و از شئون خمس نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و
چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات فارسیه هر چه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه اگر
در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگرداند الا با نام منظمی سره الله که حرام شده بر ایشان
قلم گردانیدن بر همه کلمه الا کلمات او لعل در آن یوم یک نفس لکه عمل کند که بهتر است از
کل آنچه در لیل نوشته میشود و هیچ خطی در این مظهر محبوب تر نزد ظاهر مظهر نبوده الا خط منگشته
حیوان زیمیت زیرا که اکثر با تسلیم مینویند ولی بیت است نه حیوان حسن آن با حیوان بودن
آن است که مثل آن بالنسبه بخلق در حیوانیت مثل جوان است با کامل هر شیئی در حد خود محبوب
بوده نزد خداوند هست و لتعلمن ذریاتکم ابھی اخطوط و امنعما عندکم لعلمکم بذلك یوم القیمه عند

رَبِّكُمْ تَضَعُونَ الباب الثالث من الواحد التاسع
 والله من كل ملك او سلطان يعيث في ذلك الدين بيت من المرات لفضه يكتب
 آيات الله وكان من عينه تلك الآية المذكورة في الذيل
 مختص اين باب آنكه كل وجود خلق نشده انه گمرازه برای يوم ظهور الله که آن در عرف بیان
 بقیامت ذکر میشود و آن از اول ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان
 بیت در سال بود حد آن يوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند مثل آن ایام مثل شمس
 است بالنسبه بتارکان و همچنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این
 جهت است که در آن ظهور عارضین بان قلم را جریان ندهند و چنانکه از تصانیف و تالیفات
 و انشاءات خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در نفس رنجی طالع شود هر آینه ذکر نور
 از برای آن میشود و همچنین است اگر اعلم علمای زمان من نظیره الله بعد از ظهور آن کلمه انشاء کند
 معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قلم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبه با شمس
 آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعکس در آنها ظاهر میشود اثر شمس آثار بلکه
 کل مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه
 توانند عروج نمود و اگر کل عالم جمع شوند و عروج نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید
 و ذکر شده در حق اولو القدره از میم و سین در بیان برای که مقدمه تفسیری از مرآت از برای نفس
 خود ظاهر سازد درین عینی او مکتوب شود ذکر می که بدل باشد بر اینکه اگر من نظیره الله
 ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلاهی از کل خلق گردد و الا ادنی لعل در آن يوم
 مراقب خود باشد که بچند صباح محجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا
 آخر حال بوده دست و ثمر نمیدهد آن را الا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید درین

اون را با آنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دون حق و احتجاب از محبوبی که از برای او میگردد آنچه میگردد و با اسم او در بیان معزز بوده که اگر حزنی بر من بطنیصره الله وارد آید استقامی که ممکن است از کلیشی از اون گرفته میشود و اگر نصرت کند فضلی که در حق کل شیئی جاری میگردد در حق او نازل میشود زیرا که اگر اقدام بجزن او نماید احدی را نمیرسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علماء را حکمی نبوده الا باعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور بیادست نماید بدون رضای او مثل اون است که بعد از وجود او متعلق شده باشد و هزاری که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از اعالی و ادانی راجع میگردد بعلمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حق نخواهند شد و اگر بر حق حزنی وارد آید بسبب انحراف آنها میشود که کل چنین میدانند که آنها بر حقد و حال آنکه لدون الله بوده و هستند عند الله اینست که آن ناری که بکل میرسد اول بانها میرسد و بعد از آنها به دیگران چنانچه اگر مقبل باشد فضل الهی اول بانها میرسد و بعد به دیگران نیکو درجه است درجه علم اگر علم بمن نظمیصره الله در رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله و عند کلیشی که اگر یک کلمه نمیدانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم بکلیشی داشته باشد و علم بمن نظمیصره الله نداشته باشد که کل شیئی با مراد لباس شینت را می پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمیداند اگر مقبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته و الا هر کس که بعلم او تابع او بوده اول ندر است و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه او داخل جنت میگردد ولی از آنجائی که اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن میشود از حق از این جهت نبودن علم از برای او

انفع تراست از بودن الا و آنکه خالص باشد از برای خدا که بلا علم خود تواند نصرت
 حق نمود در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بخت آورد در صحنی که نظر میکند و بجز خود را در
 آیات الهی می بیند فی الفور سجد میکند و اعتراف میکند بر اینکه این است آیات من نظیره نظر الهی
 که کل موعود بان بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باد که بمره وجود خود فائز
 گردیم و از لقای الهی محبت نمایم که از برای او خلق شده ایم و عمل کرده ایم الا از برای همین
 ذلک من فضل الله علينا انه هو الفضل الکبیر و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون نمیتوانی
 یقین نمودی بجهت نفس خودت این است که سیمانی دوزار و ملتفت نشوی اگر در یوم ظهور آن
 غیر از آنکه ایمان با و آوری کل خسیر کنی نجات نیده تورا از نار و اگر ایمان بخت آوری کل خیر
 از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بان تا قیامت دیگر در جنت متلذذ خواهی بود ملتفت
 باش حق التفات که امر بسیار دقیق است در صحنی که اوسع است از سموات و ارض و ما بینها
 مثلاً اگر کل مظنیر بقول عیسی ۴ یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله ص را یک نفر منحرف نمیشد
 از قول عیسی ۴ و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر کل یقین کنند باینکه همان مهدی موعودی است
 که رسول خدا ص خبر داده یک نفر از مؤمنین بقرآن منحرف نمیشوند از قول رسول خدا ص و همچنین
 در ظهور من نظیره الله همین مطلب را مشاهد کن که اگر کل یقین کنند که این همان من نظیره الله
 است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمیشود نه این است که حجتی باشد بر یقین
 نخوردن ایشان در حق او و اگر حجتی از برای رهبران نخیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان
 هست از برای آنها هم خواهد بود بمقتضای دقت دقت نموده که از دقت خود محبت
 نشوی و بعین او او را شناخته تا آنکه بر فرقان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای
 آنکه در آن روز کل مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعل در ذکر فناء داخل نشوند و از ذرّه

لما محجب نمازند فترا قبل الله ثم اياه تقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتاب الله على الناس ذکر الله قل کل عند یثلون

مختص این باب آنکه کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بآن عامل باشد که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیارد و اینکه امر بتقوی و ورع یا شتون دیگر شده کل راجع باین میگردد مثلاً اگر نفسی مبتلا بفقیر شود و قناعت کند و صبر عزا و نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهمار کند منتهاش این است که سببی از دیگری بمرسد که بآن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسی که واقع شده از برای او و همچنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب بذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محجب نمائی نه اینکه بلبان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل انس تعلق اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الجحین تعکس بهم رساند زیرا که او است مبداء هر خیر و با و راجع میشود کل امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثم غیبت تورا الا انک بذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن ذکر می که میکنی بواسطه آن نقطه بیان است و آن ظهور کفری نیست نقطه بیان است در آخرت که بمالانهای الی مالا نخصایه اقوی است از ظهور ادلای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً با بیان با و ثواب او نود و پنج مرتبه مضاعف میگردد بر ذکر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن جهرّاً که آن روز افضل است ذکر او جهرّاً از نود و پنج ذکر

سرا این است جوهر ذکر نزد ذکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلنگه کن الله سرأ بما اتم علیه
 مقدر و مراقب باش تعلقات قلب خود را که درجات آن بلا نهایت بوده و هست و
 اگر از اهل مراقبه بوده میدانی که آنهم در شدت سر حکم آن مثل جبر میشود تا آنکه در نوم و
 یقظ ذکر قلب آن برنج واحد میشود و با وجود بلاغ باین رتبه اگر درک کنی شمس حقیقت را نفع
 نمیدهد تورا و اگر درک کنی و این نباشد نفع میدهد تورا و کثرت ذکر محبوب نیست چه جزاً
 و چه جبراً بلکه اگر کثرت ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و
 معیار آن را هر کس در نفس خود میداند غرض ذکر من نظمیده الله است و عبادی که در این
 ظهور بهم رسیده که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود
 الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء بلا حقیقت نگشته که همان
 عبادی که مدعی بودند در این ظهور محجب ماندند و آنصافی که ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم
 مراقبه را هم نشینده باقبال خود نجات یافتند فلنگه اقبلن الفسکم و لتذکرتن الله فی سرکم و
 جرکم و انتم بذكر الله تسکون و لا تدعون ما لا یفعلکم یوم القيمة عن ربکم الا و انتم بین یدی
 الله تسجدون ذلک بین یدی من نظمیده الله ان یا اولی الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التاسع

و لله علی کل نفس تعد عشر یوماً یحدم النقط فی رجبها و یعمل باذنها اذا یاذن و الا
 حل علی صاحبه و کان الله ذافضل عظیماً

مخلص این باب آنکه آنچه لفظ شیتت بر او اطلاق میشود من الله هست بشیتت ولی آنچه
 که منظم شیتت در هر یکی تسرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن کمتر
 اداست و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی

که در نفس اداست بین میدی الله باشد با مراد که ثمره اصل دین او عند الله ظاهر شود تا آنکه
 رسد بفرع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حئی از برای حرف حئی و از اول یوم قیامت
 تا آخر آن این حکم بر کل مؤمنین بیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیکرد
 الا آنکه اذن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع میگردد ولی غنهای آنچه مایمکن در امکان است
 در یوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه بیک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل
 تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز بسین چند در صوم
 امیر المؤمنین علیه السلام زیارت میکنند ولی خود امیر المؤمنین در ظهور رسول الله ص چگونه
 بود بالنسبه بآن حضرت آنچه دارا است از اداست از عز و علو حال بسین تو چگونه
 میتوانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از
 اعلی و ادنی خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف مینمایند بر اینک
 نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها در ایشان بواسطه
 امری است که از مبده بوده که قول رسول الله ص باشد حال بسین که تواند در آن محضر حاضر
 شد و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از اول بلا اول تا یوم ظهور آن سال
 بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه
 اذن برفع راس آن نمیداد شمس حقیقت چنان کینونیتی است که عظمت کل شیئی نزد آن
 اصغر از ذره است و با وجود این کلمات او را نظر کن بسین خلق خود را چگونه تربت میکند
 لعل کل مقطع شوند بسوی خالق او و خالق کل شیئی و رازق او رازق کل شیئی و میت آن میت
 کل شیئی و محیی آن و محیی کل شیئی اگر علم باطن باطن را در ک کنی و بان عمل کنی از روی
 یقین توانی لایق حضور منور نور گشت بفضل او نه باستحقاق خود والا اگر نزد او حاضر
 شوی

در مقام لا اشرك بالله شینا باشی توانی برضای واقع او یکت خلور نمود چگونه
 عمل و حال آنکه کل خلق بشونی که خود مابین خود عمل میکنند آن روز عمل کنند براینه محبوب
 ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الوف الوف صرف میکنند در راه بتی
 که نسبت بخود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق میشود بیت اگر نفسی تصاعد
 گردد بسوی او ظاهر است فلتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی
 بغیر استحقاق او براینه محجب خواهی بود از امر او و اگر عزیزان او را خواهی لایق بنوده
 که در باطن عزاد داخل شوی پس تو را که برگشکره عرش میزنند صغیر بلکه از این هم اعظم تر بدان
 بلکه قول او عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود باین وصف و مغوت
 کرد باین ذکر در صحنی که دون موقوف عزیزینی که از آن بظاهرا دنی مشاهیر کنی مثل آنکه در
 صرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده نازل
 شده سبحان من هو الاعلی و لیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادی و لیس دونه مثله چگونه
 لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در بل معارف و جواهر توحید است
 که ذکر میشود ولی در سبیل حدود ظاهره آنچه دأب آن ظهور است با علی مایمکن در امکان
 خود عمل کن که او قبول خواهد نمود اگر از حدود ظاهره تجاوز کنی ولی اگر بغیر از نظر توحید
 بر او نظر کنی حکم حیوانیت در حق تو خواهد کرد و اگر لم بجم العیاذ بالله گفشی مثل آنست که در
 حق خود او گفته زیرا که شبهی از برای او نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان
 ظهور او انظر است و اگر گویم ظهور بعد او نفس او همان ظهور بطن است مرا چه قدر
 که توان ذکر نمود او را و اعظم علو و ارفع سمو اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الا
 تقدیس کرده میشد از هر ذکر و تنزیه کرده از شنائی و آن باین علو عظمت و ارتفاع

و توجیلات و اتماع عند الله بوده و هست فعالی الله عما یصف الوصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیمایبغی للناس ان یعزّن طائفة التي یخرج نقطة الحقیقة عن بنیها اذا هم بهامون
 لمخص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الا آنکه محل ظهور میشود و همچنین
 هیچ اسمائی اقرب بخداوند نیست بعد از حرف واحد الا آنکه محال انس شجره حقیقت میشود
 ولی اگر بعد از خلق ایمان با آوردد اقرب خلق میگردد چنانچه در حرف واحد بخوابی نظر
 کن و اگر قبل بخوابی نظر کن در اقرب در فرمان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از آخر
 شود اقرب تر مثل آنکه از امیر المؤمنین در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است
 چنانچه در حرف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ آنکی که
 از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید هم اسمی که هیچ از آن بهتر نباشد خداوند از
 برای او اختیار میفرماید و همچنین گل شتون دیگر را ملاحظه کن که یکت وجود است و آن بجز
 وجود گل همان زنده و گل بهمان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الایست چه
 اهلاهی خلق باشد چه ادنی که نسبت او بگل اشیا و سواد است ولی خداوند نازل فرمود
 گل تجسّد و ضیاء خود را بر ابوبین او قبل از خلق ایشان و صلوات بر ایشان نازل فرمود
 قبل خلق سموات و ارض و ما بینها و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان
 نازل میشود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در
 ممکن ظهور مشیت اولیه است بطور ما نه بذاتها و او است کینونیت مشیت که در او دیده
 نمیشود الا الله جلّ و عزّ و محبوب ازل جلّ و عزّ هر کس از برای او است از برای خدا
 و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را نزد آن بجز وجود قطره از بحر

آن دان و درک کن اورا یا بحسب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع
 نشود و الا اگر بقدر تسع عشر تا تسع و بیست و بی گونی نخواهی بعد از موت او درک
 نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله است و محبت او نفس محبة الله است و در کتب و
 کلمات محسب ممان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول باو است و اگر آن باشد و کل
 نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شئی نبوده و نخواهد
 بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او بنور آیت نظر کنی قل
 یبغض من بغضی و لایبغض عن الله ربک من شیء لانی السموات و لانی الارض و لایبغضها
 انه کان علما کافیا قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعد از اسم قدیر مگر
 آنکه مشاهده اجابت نمائی از مبدا امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بود و قادر بود
 بر هر شئی و عالم بوده و هست بهر شئی که اسم شئیست بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از لسان کفایت
 خواندی اورا حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب میگردد که ظاهر نمایند اسباب
 اجابت را از قبل او ولی نظر کن الالهی الله که کل مادون او خلق او است و الله غنی

الباب السابع من الواحد التاسع فی المنیات من بیع الانعوزه والورق الزقوم

بدانکه اصل منیات حروف نفی اولی است و همین قسم هر چه در ظل او آید در نفی داخل میشود
 و بدانکه هر کس لمن نظیره الله نباشد لدون الله است و هر کس از برای او باشد الله است
 و همچنین در نقطه بیان مشاهد کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهور
 اگر ظهور است قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظر کن و نبی شده از تنباکو و اشباه آن
 و آنچه که از سمت خراسان حل میشود که رایحه غیر طیبه دارد و امثال آن بهر نوع که منتظر گردد

و اگر خواهی صد اول و ثانی را بینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع میشود
 باین دو و آنچه طیب است راجع میشود محمد و علی علیهما السلام اسبابی که متعلق میگردد باینها نمی شده
 لاجل آنها و پناه بر در هر حال بخداوند واحد عزوجل و اسماء و امثال آن که مثل دون مؤمن
 مثل همین است و بدانکه هر شیشی خبری که در علم الله بوده دست در ظل شجره اثبات است
 که من نطیسه الله باشد و دون آن در ظل نفی و این معنی را بکون آورده بعین ظاهر شاید
 کن در ظهور او لعل محجب نمائی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار
 کنی بآنچه من قبل الله نازل میفرماید و جسمع کنی آثار آن را با حسن خط و اطرز صنع که آنچه از
 قبل او نازل میگردد از کلمات ظهورات جنت از لیه است که بر هیاهل افنده کمکات
 مستشرق میگردد در هر ظهوری ابرار صدائق آن ظهور را اخذ کن و آنچه در امکان ممکن است
 نصرت و اطاعت لعل از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است حمت
 و اسد الهی که بر هر شیشی تعلق میگیرد و موهبه جامعا که بر هر شیشی احاطه نموده قل الله
 انما کم عن النفی و ما ینسب الیه و امر کم و کل شیئی بالاثبات و ما ینسب الیه لعلمکم بوم القیمه
 تتبعون الله ثم بامرهم تدون قل کل له ساجدون و بدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمیشود الا
 بذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل
 نفرماید و آنچه ذکر میشود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فحای نفی است نه دون آن
 مثلاً نهی از این دو شیشی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن و همچنین در
 کل مراتب وجود مشاهده کن بحسب جود را و انکال کن بر خداوند خود در هر شأن که اداست
 بهترین حافظین **الباب الثامن من الواحد التاسع**
فی حرمة التریاق و المسکرات و الداء مطلقاً

ملخص این باب آنکه گل نشون دادن حب از دون حق بوده و هست و گل نشون حب از حق
 بوده و هست و هنی شده از سکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقا تا آنکه مظهر کنی خود را از بهر
 نشی که لدون الله بر او ذکر شود و جل نمائی در مواقع ضرورت بالا، لطیفه و نعماء طیب که نشون
 شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احتسار از یک نفس دون
 نمون مثل کلی اداست ولی خداوند عالم عزوجل در هر حال بشائی تجلی فرموده که گل وجود
 ساجدند و گل حجب او را غلب و بطاعت او ماعده و هیچ ذره نه مگر آنکه بلنه کینونیت عابد است
 او را و مناطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیشی که از نشون شجره محبت نیست محبوب
 نبوده و نیست و هر شیشی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم و از اهل
 آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری
 اذن داده شده اهل آنرا که با دون مظاہر حق مدرا نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود
 بایمان سخن زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود نبضها محبت نشود و لتستعذن عمالا

بِحَبِّ اللَّهِ بِاللَّهِ رَبِّكَمُ الرَّحْمَنُ انِ اتَّمَّ تَجْمُونَ ان تَطْمُونَ

الباب التاسع من الواحد التاسع

في حرمة صلوة الجماعة الاصلوة الميتة فان لم تجتمعون ولكن

فراوی تقصدون ملخص این باب آنکه از آنجائی که در جماعت ثابت است آنکه امام
 محقق الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجا شیکه آخر هر ظهوری گل خود را
 چنین جلوه داده که منظر اثبات نه نفسی ولی به ظهور ظاهر میگرد که از نظر نفسی بوده از این جهت
 که هنی شده تا آنکه گل لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورد
 باشد با الله آیات آن و شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل از آن در آن نفسی که آن الان ظاهر

ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام و آ
 نفس الامریه زیرا که آن در آن روز بدون آنکه بوده که اگر نمی بود نمیشد و آنکه نماز کرده است
 بوده که اگر نبود امروز مومن نمیشد این است یکی از احکام داوودیه که باطن شده نظایر
 که اگر نظایر بود اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چه بصیر
 که بر نفسی مقتدی شود که بدون آنکه واقع شود ولی در صلوة بیست اذن داده شده زیرا
 که آن از اعزاز مومن است هر قدر که کثرت زیاد شود در صلوة او محبوب تر بوده و بیست
 نزد خداوند ولی کسی مقدم نیستند کل در صفوف خود قائماً نماز گذارند بر او بقصد فرادان
 ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر اسلام تا بطور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت
 بر باشد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدائی را که گذارد کسی را که با منظر نفس او نماز گذارد
 در ظهور اضرای او که بدون آنکه واقع شود و حال آنکه کل با اسم او مصلی بوده اند و
 بقول او صلی بین حد خلق را که با اینهمه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق گردد بر
 یک صلوة مثل آنکه با اذن خلق شب در روزی پنج مرتبه میکند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود آن
 مراقب بوده یوم ظهور من نظییره الله را که این قسم محجب نمائی که شب در روز بتنامی فکر
 او سر برید و با حکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن کنید و یک مرتبه بفته
 طالع گردد تا آنکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل رادد که آنوقت کل محروم مانند
 و از ثم وجود خود بی نصیب گردی اگر چه آن بجز وجود صابر است که اگر مایث نفسی در علم او با
 که وفا میکند بجهت خدا در یوم قیامت هر آینه صبر نماید تا آنکه آن اقامه عهد خود را کند
 ولی میشود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کند و خود محجب شوی
 چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عبادیکه در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار شدند و تا

امروز در خواب میبندد زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود و اقامت محبت فرماید بایاتی
 که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهوری که ب
 کرده نمیشد نظر کن در فرقان که یقین بآن داری که چقدر زنده است شده عباد که از رسول الله
 تمت نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفته ثانی بالکمال الملائکه قبلاً که از آن اعظم تر ذبی از برای
 ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند نثره بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است
 لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکون بهم رساند و تا حال هنوز
 منتظرین در انتظار مانده چه با قیامت من نظیره الله بر پا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند
 اگر خداوند مبعوث نفرماید مقدر همین را بر خلق خود از مؤمنین بیان و الا فضل کل وجود
 را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله صامی
 فرموده بود بلکه بر خود خلق است که نظایر امر واقع شوند و در نزد مبدء غیر از امر نیست
 مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از
 خلق ارتفاع آن ظاهر با طاعت ایشان امر خدا را و الا همان عزیزی که در امر الله بوده است
 نزد بصیر لطیف چه کل عمل کند و عمل نکند و لتصلین لله ربکم الرحمن بعلم بایات الله یوم القيمة
 الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس لمخص این باب آنکه از برای هر شیئی تطهیری است در علم
 خدا و کل بذکر الله ظاهر میگردد اگر مؤمن شوند بمن نظیره الله و تطهیر افند نمیشود الا بایان
 بحروف ثلاث و ارواح الابرار و انفس الابداس و اجساد ذاتی الا بثل آن و کل تطهیر
 در کله تجید است که ظاهر کنی این آیات و احدا از آیات در ظل آن از نار و همچنین در هر شیئی
 مشابه کنی اثبات و دون آنرا تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذره

سیاه شود تطهیر آن نمیشود الا با آنچه در حد آن مقدر شده و همچنین از ذروه وجود الی منتهای
 ذکر هر شینی نظر کن تا آنکه محبت نگردی از دوای هر داء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب
 قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله
 نشوی و عین خود را که نبینی و فوآد خود را که شاه نشوی و لسان خود را که ناطق نگردی
 وید خود را که نویسی و علم خود را که احاطه ندی و قلب خود را که بر او خطور ندی و همچنین
 کل شئون خود را تا آنکه در صرف حبت پرورش کنی نعل در کن کنی من نظره الله را با
 طهارت محبوب نزد آن که ظاهر باشی از دون من لم یؤمن به و من لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی
 بود بطهارتیکه نفع بخشد تورا و بدانکه بر سببی که کلمات او را شنود با ایمان با آنها داخل نمیشود
 یعنی چونکه می بیند علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را و داخل حبت نفسی که تصدیق
 او نمیکند نمیشود که آنچه در آخرت است ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او
 با ایمان بآن واجب میگردد بر آن حبت و هر فوآدی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان
 بآن در حبت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر سانی که ناطق گردد بکلمات او با ایمان
 خواهد در حبت بود و متکلم میگردد در آن بتقدیس و تسبیح لم یزل که زوال و نفاذ از برای
 ظهورات عزاد و نفعات قدس او نبوده و نیست و هریدی که بنویسد کلمات او را با
 ایمان با و مملو فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا و آخرت و برسد
 که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبت خود اگر مؤمن با او باشد و طبری
 که حبت کلمات او را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول
 اذا ذکر الله و حلت قلوبهم بر آینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آنرا خداوند
 در یوم قیامت با حسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس ز این است که کلماتی که خداوند نازل فرمود

تلاوت بکنی زیرا که اول دین تو بکلمه لا اله الا الله ثابت میگردد با ذکر مظاهر واحد اول و ذکر
 بیان و حال آنکه دون کلمات علیین در حرف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی
 از مظهرین ارض نفوس میداند بلکه مراد از طهارت نفوس ان است که آنچه لدون الله است
 ازان خود را ظاهر گردانی و آنچه لله است خود را بان فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور بیان
 که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات علیین تلاوت کنی اذن داده میشود
 اگر خواهی که در کل عمر خود در بجز حرف محبت و علیین سیر نمائی داری زاد سفر زیرا که اگر
 کل وجود پیکر کلمه الله اعظم سیر کنند کل میرسند بمقصه که ان من نظیره الله باشد که
 او است ظاهر ظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل میشود نه در نفس ظهور
 مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیه نه جزئیة و همچنین نفی بیان
 ظاهر نمیشود الا بطور من لطیف سره الله که کل ان روز مدعی اثباتند از برای او و قبری
 از نفی ولی خوش بود گر محاکم تجربه آید بیان که آنوقت چنین کل خالص شوند که
 سموات و ارض و ما بینها از عظمت ان خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر
 در آن روز هستی خواهی دید که کل با بیان بحر بیان بان ماء زنده ولی ازان محجب
 و تطهرن انفسکم علی حق ما انتم علیک مقدرون

این کتاب مقدس که اینک با فضل و عطای بزرگ خداوند متعال جل و عزت و فوق آن مرزوق شده
با همه مشکلات در دسترس خوانندگان گرامی واقع شود که از شنیدن استدلالات موافق و کذبیات مخالف
برای احتراز از انحراف بین و یسار افراط و تفریط از باب دستور در اینمانی بزرگ پیغمبر اکرم صلوات
علیه که فرموده است *المهی ارنی الحق حاشی ائبده وارنی الباطل باطلا حشی اجتنبه تشنه یا شن حق واقع*
بوده و بواسطه نایاب بودن نسخه های خطی دسترس بکشف این معنی نداشته اند سعی کافی در مطابقت بودن آن
با هر آنچه از منزل آن صادر شده بنزدول گشته است و همین جهت که موفق شوندگان بخواندن و در قیوت
کردن در بر آید این اطمینان کامل داشته باشند مگر میشود که این نسخه با پیش از ده جلد کتاب دست
که بعضی تحریر شده در نزد دیگر زمان نزول آن بوده است مقابل شده که این نسخ نفیس از قرار تشخیص
مطمینان از مومنین یکی که بخط نسخ خوانا و قطع کوچک بود خط آقای سید یوسف اصفهانی تحریر شده
افزای آن سال هزار و دویست و هشتاد و سه هجری و یکی بخط خوب سنگته نستعلیق ریز و بقطع کاغذ پستی با
کاغذ مرغوب و نازیب بود خط آقای نور که آفرین نوشته اند تمت کتاب البیان بعون الله الملك المنان
فی دار الاخلاق طهران علی یه اقل الخلیقه بل لایشی فی الحقیقه نور الله فی همدسم شهر محرم امحرام سنه هزار و
دویست و هشتاد و هشت من الهجرة النبویه صلی الله علیه و آله و یکی خط آقای میرزا محمد فاضل یعنی با خط
خوبی که نستعلیق آن بیش از سنگته بود که این دو نفر فرزندان حضرت ثمره از زلیه میرزا یحیی مسیح ازل
می باشند و یکی خط آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم زوج منظره فاطمه خانم خواهر حضرت ثمره بود
در پایان آن فراغ از کارش هزار و دویست و نود و دو ذکر شده و دیگر نسخه های خطوط مرغوع
میرزا محمد تقی اصفهانی و مرغوع میرزا مصطفی کاتب و مرغوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ
از تسوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قید نموده و نسخه خط آقای سید رحیم و غیر هم بوده و بعد
مقدور هم دقت در مقابله بعمل آمده است و بنا بر این مگر خط مبارک خود منزل آن یا کاتب های

انحضرت دست آمده و معلوم شود کلمه یا صر فی غیر از آن است که در این نسخه باشد و الا بطریق
دیگر قابل تردید نیست و نیز برای اگاهی خوانندگان بدین امر نازل ذات حروف السبع و دست
پیدا کنده اند و الا آنکه خوانده اند آنچه تذکر داده میشود خود یافته و تصدیق دارند چنانکه در مقدمه باب
اول از واحده اول اشاره شده است در باب اول از عدد کلشی امریکه خداوند عزوجل فرض نموده کلمه
آله الا الله حقا و نیز در جاهای دیگر از انا هم تصریح شده برای بیان سید و شصت و یکت
باب بعد کلشی در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی فقط یازده واحد که هر یک نوزده
باب است و از بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه میفرمایند تا باب دهم از واحده نهم از
نقطه بیان من نازل شده و حضرت ثمره از باب یازدهم از واحده نهم تا باب نوزدهم از واحده نهم
بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی شود نوشته اند که این قسمت هم در دسترس است و انشاء
در موقع امکان در دسترس طالبین گذارده خواهد شد ولی بهشت واحد دیگر را در لوح وصیت که
حاکمی از کمال تفضل و متضمن دستوراتی است بجزرت ثمره که مرات شمس حقیقت و ماور بحفظ بیان
دلیل آن بوده است امر با طهار فرموده باشد شرط طهور عزت با اینکه فرموده است
اذا انقطع عن ذلک العرش تلومن آیات ربک یا یقنی الله علی ذلک ذکر من عند الله
الله هو الیسمن الیقوم تا جائیکه فرموده فان یظنفس الله فی آیات مشکک هذا ما یورثن الامر
من عند الله الواحد الوحید فان لم یظن فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلتقوضن الامر الی
ربکم و رب العالمین جمیعاً و ابر الشهداء الذین یمتقون فی دینهم و هم عن حدود الله لای تجاوزون
تا میفرماید و ان ابواب البیان قد قدر علی عدد کلشی و کلنا ما اطرناه الا احدی عشر واحداً
تا جائیکه فرموده و ان اطر الله عزانی آیات فاطرنا بیع الثمانیه باذن الله بما کنتم علیه
من الاکرین تا میفرماید و ان لم یظنفس الله عزانی آیات فاصبر علی ما نزل

که چون چنین اثری از صبح ازل در دسترس نیست گمان این است اظهار فرموده و یا آنکه نشر
ان را مقتضی ندانسته اند و ظاهر از آثار سندرجه در بالامم این است که عدم اظهار را هم اجازه
فرموده است

فهرست

صفحه	من الواحد الثاني في	صفحة	من الواحد الاول في	الاجزاء
١٠	پان سرقة الحجّة والدليل	٣	رجوع پان بکلمه لا اله الا الله صحت وثمرت فقط پان است	١
٢٠	ان لا يحيط بعلم نازل الله في البيان من اعادة شانه	٤	رجوع محمد و نظا بن سوس او بدنيان	٢
٢١	پان ماني البيان بان فيه حکم کل ثبني	٨	علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	٣
٢٢	پان ذکر مردف القيسين و دودنسا	٨	فاطر راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	٤
٢٧	ان البراد من کل اسم خير في البيان من نظيره من کل شتر حرف النفي	٨	حسن راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	٥
٢٩	ان البيان ميزان من ابتداء نوک من بحرف عذر	٨	حسين راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	٦
٣٠	بيان يوم القيمة	٨	علي ابن الحسين راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	٧
٣٢	پان حقيقة الموت بائنه حق	٨	محمد ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	٨
٤١	پان حقيقة النسر	٩	جعفر ابن محمد راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	٩
٤٥	پان سؤال الملائكة في القبر	٩	موسی ابن جعفر راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	١٠
٤٦	پان ان البعث حق	٩	علي ابن موسی راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	١١
٤٨	پان الصراط و انه حق	٩	محمد ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	١٢
٥٠	حقيقة الميزان و انه حق	٩	علي ابن محمد راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	١٣
٥١	پان بحساب	٩	حسن ابن علي راجع شد بدنيا با مومنين با و دود	١٤
٥٤	پان کتاب الله حق	٩	حضرت محمد ظاهر شد بايات و نيات نظير نقطه پان	١٥
٥٧	پان ان الحجّة حق	١٠	باب اول رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	١٦
٦٥	پان ان السارح حق	١٠	باب ثاني رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	١٧
٧٢	پان ان الساعة آتية لا ريب فيها	١٠	باب ثالث رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	١٨
٧٢	ماني البيان تحته من الله لمن لم يفسره الله	١٠	باب رابع رجوع فرموده بدنيا با مومنين با و دود	١٩

فهرست

الآيات	من الواحد الثالث في	صفحة	من الواحد الرابع في	صفحة
١	ان ما ذكر به اسم الشئ مكمل	٧٤	ان لفظة تعاقب من غير ان الله تعالى من دون الله	١٠٣
٢	ان يقول يخلق ايشي	٧٥	ان كل يرجع الى الشئ يرجع الى الله	١١٠
٣	ان البيان وفيه ما نفع في قول من نظيره الله	٧٧	ان البسمة مقدم	١١٢
٤	ان ما نزل الله من الآيات عظمت على ما نزل الله من حديثه	٧٩	ان كل ذكر بعد رث له	١١٤
٥	ان مقاعد المقعد فوق الارض اذا اذن يرفع	٨٠	كل اولى له والى اياته	١١٦
٦	ان ما ذكر به اسم شئ ما خلا الله خلق	٨٠	انه لا ينزل ما ينزل ما اودعه يسئل عن كل شئ	١٢٠
٧	ان ما نزل الله من ذكر لقائه و لقاءه انما المراد به	٨١	ان البدء من الله به العود به الى الله	١٢٦
٨	ان ما في العالم الا كسبه في البيان	٨٢	ان ما في خلق ما يشاء كونه في شئ يوزن ويقيس ويحصى	١٢٧
٩	ما في البيان في آية البيان	٨٦	كل من خرج من البيان من ذلك فكيف يتبين ذكر اسمه	١٢٩
١٠	ما في تلك الآية في الآية الاولى شهد الله	٨٧	لا يجوز الله ريس في كتب غير البيان	١٣٠
١١	ما في تلك الآية في البسمة بسم الله الرحمن الرحيم	٨٩	من جاز به من البيان بما يحكم عليه حكم الايمان	١٣٢
١٢	ان مثل النقطه كمثل الشمس مثل سائر الحروف كمثل الراء	٨٩	في ارضاع كل بضع كانت في الارض	١٣٥
١٣	ان لا يجوز السؤال عن نظيره الله في الكتاب	٩٣	ارضاع بضع الواحد	١٣٧
١٤	مع حذف البيان باجزء ما يمكن عند كل نفس	٩٧	ان من يتغير تكلمت بضع باسمه	١٣٨
١٥	من آية من نظيره الله كانا من ابته و امر الله به في كل العالم	٩٨	لا يجوز الحمد في احد الا اذا كان يتغير تكلمت بضع	١٤١
١٦	لا يجوز اصل الالباب النقطه	١٠٠	ذكر بيت احرام	١٤١
١٧	لا يجوز كتابة امار النقطه كلها الا باسم النقطه	١٠١	حول البيت لا يجوز فيه	١٤٥
١٨	من ينسب شيئا من النقطه للجوزان في آية اذن من	١٠٢	لا يجوز التماجد الى ذلك البيت الا انما الذي يري بالعين	١٤٦
١٩	اذن لمن اذن يصرف ما ذكر الله في آية النقطه كيف يشاء	١٠٢	التماجد بالعين يدخل المسجد ويحضرن التماس	١٤٩

فهرست

الاجزاء	من الواحد الخامس في	صفحة	من الواحد السادس في	صفحة
١	بيان المسجد	١٥١	في تقسيم البيان	١٨٤
٢	ذكر الساجدة الثمانية من قبل العشر	١٥١	ان حكم البئر حكم الكدر	١٨٩
٣	بيان عرفان النبيين المشهور	١٥٢	حكم بان بنوا عباده في كل قرية من بيت حراء	١٩١
٤	حكم تسمية الاسماء بما شاء الله او باسم محمد او علي اوهما	١٥٤	ما اذن الله ان يسكن على قطع الخشب حرد في بيان	١٩٣
٥	حكم اخذ اموال الذين يدعون بالبيان	١٥٧	حكم التسميم	١٩٤
٦	حكم خاتم لم يكن له عدل	١٥٩	حكم محو الكتب	١٩٨
٧	بتعلق النسب من نون المومنين بطهيسير يسير و شيرى	١٦١	النجاح	٢٠٠
٨	لكل نفس ان تير يا البيان عدم انقصا عن الواجب	١٦٢	من استدل بغيره في اية الله في كل من كان له دليل	٢١٠
٩	ان يذكر في كل شيء اذا اراد ان يستخلص اسم من اسره او جبراً	١٦٤	ان لباس المحرم على في كل حال	٢١٣
١٠	ان الله قد قدر للميسر كل لربنا والدة و زلفاء	١٦٥	في القس على عتيق الامر	٢١٥
١١	صلوة المولود واليت	١٦٨	ان الحجر ضرب العلم ازيد من خمسة خيفة	٢١٧
١٢	وفن الاموات في الامم حجار	١٧٠	في الطلاق	٢١٨
١٣	بيان كتاب الوصية للاموات	١٧١	في ابواب بيت النقطه	٢١٩
١٤	المطرات	١٧٣	في حكم تهر حيين تحوّل الشمس	٢٢٨
١٥	ان المأذني اتم بتعلقه من طهره في الكتاب	١٧٤	بان تقيوا من شاةكم اذا سمعتم اتم من نظير سره الله	٢٣٠
١٦	ان الم لم يكن له عدل و اتمت الشمس و تيجر من بي اتم	١٧٧	ان لا يكمل السفر الا اذا اراد بيت الله و بيت النقطه	٢٣٣
١٧	ذكر الواجب في كل شهر	١٨٠	حكم لبارة ما يخرج من الفاره	٢٣٤
١٨	البيع والشري	١٨١	عدم جواز النظر لاعدالي كتاب احد	٢٣٧
١٩	بيان ان الثعال ثمة عشر حصص	١٨١	ان لكل نفس فرض ان يحيب اذا رسل عنه	٢٣٧

فهرست

صفحة	من الواحد التامع في	الابواب
٣١١	ان عر كل ارض لله مسر وكل من منه	١
٣١٤	من كمن رقت لم يكن له عدل في ايا شئ فليكن بين آيات الله وبرهين	٢
٣١٥	ولقد من كل ملك او سلطان بيت في ذلك الدين يمتحن	٣
٣١٨	كتب الله على اناس ذكرا تسر	٤
٣١٩	وقر على كل نفس تسعة عشر يوما يخدم الشيط	٥
٢٢٢	لناس ان يوزن طائفة التي يخرج الشيط عن منيها	٦
٣٢٣	النبات من يج انغوزه و الورق الزقوم	٧
٣٢٤	حرمة الرماق و المكرات و الداء مطلقا	٨
٣٢٥	حرمة صلوة الجاهة الاصلوة اليك	٩
٣٢٦	طهارت ارض النفوس	١٠

با توجه باینکه شرح زمین لغات و اصطلاحات بیان امر ساده و آسانی نبوده و جز منزل آن و
 مرایای مقدمه تجلی شده با شمس جود او حل این شکل نتواند نمود لیکن بقدریکه خود خوانندگان گرام
 عم از توجه بخود این کتاب مقدس و متع در آیات منزل آن عالم بان خواهند شد برای سهولت
 آسانی کسانیکه بدو بدون سابقه مراجعه نمایند با ذکر ابواب که دو عدد و جلد هر قسمت اولی اشاره
 بیابا و دومی اشاره بواحد است آنچه میسر شده بر دینف ابواب که پیدا کردن اهم آسان باشد
 ذیلا تذکره کرده میشود

لغات و اصطلاحات

مقدمه توحیدیه

مرکز که با خود حضرت نوزده میشود	همی - سرشت	کینوزیت
مشیت اولیه اشاره با اول تجلی و نظر کلی است که	نهاد پنجمانی	کنه
مجدد میشود در هر دور	خواتمن اشاره بظرف کلی	مشیت
عدد کلشی سید و شصت و یک میشود که	خالص طیب	کافور
نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا جمله بعد که	ساده	سافج
بذکر کلشی فرموده مراد بابهای بیانست که بیابست	کیکه آشکار یکند او را خدا موجود بیان	من نظیره اند
باین عده آشکار شود	کیکه ظاهر شد - مراد آورنده بیابست	من ظم
نقطه مرکز دایره محیط که در پان خود	یگانه	واحد
ارض اسم باسط اشاره بماه که واقع در اذربایجان	بناسبت نه و بجدی حرف داکه	واحد اول
غربی بالای رضائیه از محال کرد ستانست زیرا عدد حرف	نوزده میباشد مراد بجده نفر مومنین اولیه تجلی شده از نقطه	نوزده

هر دو همشماره دو میشود

نقطه اول از نامهای خود منزلت

باب اول از واحد اول

نقطه بیان از نامهای منزلت

نقی اشاره بلا اله و غیر مومن بیان

اثبات اشاره بلا الله و مومن بیان

ذات حروف السبع از نامهای خود نقطه پاست

بناسبت اینکه علی محمد هفت حرف است

نقطه القرآن محمد

مرآت الله ائینه خدا از نامهای خود نقطه

بیان و حافظین ائین او در هر زمان که مرآت اول

میرزا یحیی صبح ازل اقرار فرموده من نظیره الله

همس همین نام خوانده

حروف حقی میجده نفر مومنین اولیه

ابواب هدی شیخان کامل که واسطه پرن

و مادون هستند

شج مثالی که در آئینه دیده میشود

باب الله اول مقامی است که خود

حضرت اهلدار نموده تا چهار سال

باب دوم از واحد اول

اسماء ابواب اربعه چهار نفر تالیب منها

در غیبت صغری که عثمان ابن سعید و پسرش

محمد ابن عثمان و شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و

علی ابن محمد سیمری بوده اند

هد و حقی بناسبت عدد ابجدی میجده

نفر دور نقطه که آنها را حجت محمد و علی و فاطمه و

یازده امام و چهار نفر ابواب اربعه در همین واحد اول

ذکر و مجموع را که میجده نفر میشود حروف حقی خوانده

۳ - از - ۱

ثانی من امن بالنقطه بعد از نین چون حرف

بسم الله نوزده میباشد نظیر اینکه باء را فصل

نقطه گرفته و سین را اول من آمن و مقام محمدی و

میم بعد از نین را مقام علوی و دوم نون از رتبه

ایمانی حساب فرموده که در باب پنزده از واحد

اول هم اشاره فرموده نقطه بیان در اول ذکر

و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف

میشود در اینک تفصیل نقطه است رجوع شود به باب

هشتم از واحد سوم بجله چنانچه در بد کل از نقطه

طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور در دریا

باب اول از واحد دوم

شجره شیت حقیقت آورنده شریعت نظر کلی

دون علیین کنایه از تار و نبودن در پشت

زیرا در بیان دون بجای نسی آورده شده در جبهه

شمس حقیقت اسم نقطه و هر نظر کلی

تلاذه مرحوم سید استفاده کنندگان از مضمون

سید کاظم رشتی که او شیخ احمد احسانی را نقطه

پان با پن المقدّمین خوانده

هزار پست هزار طرد مقدار هر سطر را

بی اعراب سی حرف و با اینکه اعراب هم جزو

حروف شمار شود چهل حرف تعیین نموده رجوع

باب اول از واحد ششم

حروف علیین حروف اثبات از کتاب

که کنایه از مؤنن بزرگ و اهل جنت است

۲ - از ۲

مظاهر تسعه عشر نوزده نفر که آنها را واحد

۳ - از ۲

صین بطون موصی که صاحب طور شود

شهداء مرتبه بعد از مرایا است و

بجای اطلاق میشود که از حد و بیان تجاوز نماید

۴ - از ۲

اول و ثانی و ثالث و رابع و خامس

اشاره پنج حرف نفی و خلفا است

عدد واحد ۱۹ - نوزده

مبجین و مقدمین و مهملین و کلمبرین و مظلّمین

مراتب توحید و اشاره به مؤنن بزرگ است

شجره محبت نام صاحب ظهور

حروف الف اهل انجیل

۵ - از ۲

حقیقه الثانویه برای اینکه معمولاً حقیقت

و مجاز گفته میشود بیان حقیقت دوم و سوم و

چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد از مراتب

مرتبه قبل گرفته و اینکه مراتب بعد هم بحقیقت

مجلی را حکایت نماید در مرتبه خود رجوع باب

هفده هم از واحد سوم

۶ - از ۲

رهبان الف رهبانهای انجیل

باب هشتم از واحد دوم
 یوم قیامت از وقت ظهور شجره حقیقت
 تا غروب آن
 طول لیل مدت پن دو ظهور کلنی

۸ - از - ۲

شجره توحید نام صاحب ظهور
 نفی نفی اجتناب از دون مؤمن
 اثبات اثبات ایمان و اطاعت بحقی
 حقیقت و دستورات او

مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن اول
 کتاب هفت مرتبه حلقه و ایمان
 که در باب دوم از واحد هشتم هم تصریح شده
 اینجا یک مرتبه توحید در هر هفت حرف تمام میگردد
 اولوالافسده صاحبان فوآد اشاره

بر تبه اعلامی ایمان است

نسبت منقطعه نسبت بریده شده که تشبیه
 بشاخص جدا شده درخت است
 عرش در بیان بدن گفته میشود
 رجوع شود باب دوازده از واحد نهم در

مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهوری
 و از عرش بطون کسانی که بعد از تجلی حافظ
 امین او هستند

کاف مستدیره اشاره بکاف کن و
 اول تجلی از مجلی است که در باب شانزده
 از واحد دوم هم تصریح شده و او بنفسه
 تسلسل میشود اما بجلی خود که محل نقطه باشد و
 او کاف مستدیره است

۹ - از - ۲

کتاب الف انجیل
 کتاب فاف قرآن

۱۱ - از - ۲

بعث بر آن گنجهن نفوس ظهور پیش در ظهور بعد

۱۳ - از - ۲

شجره اولی نام منظر کلی - مجتهد

۱۴ - از - ۲

صقع حد - مرتبه
 لیل الیل فاصله از غروب شمس پان
 تا ظهور بعد است

دو آلف

دو هزار بیت

محمد ۳ و در بیان ذات حرف سج است

۱۵ - از - ۲

ماء غیر آسن آب تغیر نکرده وصف آیت

لبن لم تغیر شیر که مزه اش تغیر نکرده

مناجات

خمر حمر شراب قرمز وصف تغایر

آیات

عسل مصفی عسل صاف شده وصف

جوابهای باشخاص و تغایر مناجات

متحن آزمایش شده

کبریت احمر اکبر و کنایه از چریت که

یافت نشود

۱۶ - از - ۲

مقام عرش حقیقت متعلی شده حقیقت

و حکایت کردن از مبعی

مقام اراده یکی از مشیت جاکی که در اسلام از اول

بولایت کفیه و در بیان صبح ازل برای

کلید معنی شده اند

مشیت صاحب ظهور کلی که در قران

رجوع باب ششم از واحد سوم

جنت خاس اشاره بحضرت حسین

حرف میم اشاره بحرف آخر اسم الله

الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد بن یحیی

جنت سین اشاره بحرف آخر اسم الله الاصح

الاقدم

اسم رابع کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله

الامنع الاقدس واقع شده و امنع اسم سوم و الله

اسم دوم و بسم اسم اول و کنایه از چهار مرتبه

ایمانست که هر مرتبه پانزین مرتبه بالا و دیگری

برکن ثانی که محل حمد باشد حمد مرتبه

پس از تسبیح دوم میشود که با دقت در همین

باب ظاهراست متطور مقام مراقبت است

عدد اسم الله الاغیث بحباب ابجد عدد

اغیث یک هزار و پانصد و یازده میشود

عدد اسم الله المستغاث بحباب ابجد عدد

مستغاث دو هزار و یکست میشود

لا تقولن لم و بم نکوئید برای چه و چه چته چون

باب هفدهم از واحد دوم

ارض صاد
محل شهادت کلمه خامس
حضرت حسین

نقطه باء در بیان
شین اولیه
کسی که از ایمان خود داری کرد

ارض باء بار فروش بابل امروز
عدد غیث ۶ یک هزار و پانصد و یازده

قیراط
از خیلی کم است
یک بیت چهارم و نینار کتبه

دایمانه در مقام ندبه و فریاد می خوانند
از بیان که گفته شود ای بیان کجائی
بفرادرس

مقاعد المرتفعه جایگاههاست که قبه نامی افراشته
دارد

بروغ
اگر اذن بر ارتقا فرماید مرتفع - اگر اذن
برداشتن فرماید برداشته میشود
۲ - از - ۳

مرا یا
از مرتبه وصایت و مومنین رجوع یاب هشتم
از واحد سوم
ناظر بوجه خامس اشاره بکشد حضرت
حسین است

۸ - از - ۲
مستحبه در نار است نه ظاهر پنهان
شده در نار است نه انگار

۱۰ - از - ۳
قول فاء
میسیم
بطور کلی در اشاره با سماء حرف اول آورد
شده مگر جائی که اشتباه می شده است

تکون
ارواح کینونیات بان تکون میشود ادا
هستی دادن

بستی تا بان هست میشود

۱۲ - از - ۳

ذکر حاء حیوانیت

۱۳ - از - ۳

جواد و و نام هر دو از حیث حنا

ابجدی چهارده میباشد

کتاب الف و ماء و زاء انجیل - تورات

و زبور

طر از ان دارندگان زینت و اسباب

سرافازان

۱۴ - از - ۳

طرز زینت شده - سرافاز

طرز زینت و سرافازی

۱۶ - از - ۲

نهار خم آیات و مناجات خطب

و تفاسیر و صور علمیه یا شون علمیه و اینکه در

جمله بعد بجای خطب و صور علمیه کلمات و کلمات

فارسی یا نبوی که در باب بعد است ذکر شد

یا متبع در بیان معلوم میشود اختلاف ندارد و

مراجعه بکتاب بزرگ چهارشان و کتاب پنج شان

نظر دقیق را دست میدهم

۴ - از - ۴

کفل ذکر هر مرد

عبد ربق غلام خرید شده

اولی الیهما کل صاحبان بیکل و جناب

اینکه بیکل را برای مردان مقرر داشته اشاره

بمردان است

سجن زندان

۵ - از - ۴

اولی الدوائر صاحبان دو اثر چون ایزد

برای زنان مقرر داشته اشاره بزنان است

اماء کنیزان

اشمی گنهای

مصیبت اول و آخر مصائب حسین

باب الباب و لا محمد علی تدوینش

۶ - از - ۴

اشد الم از هر ذالمی سخت تر در د از هر درد

قبر آفر کیکه شون دین را آموخته

مظاہر تجرید و تہلیل و تجمید و تسبیح - چار مرتبہ
توحید است کہ مومنین بزرگ و انظار این
مقرر داشته

جسد ذاتی - هستی کہ در جسد عرضی دیگر
صوری پنهان است

جسد عرضی بدن عرضی دیگر مورد
۲ - از - ۲

بدء و عود - آغاز و برگشت بہر ظهور کئی
بدء ظهور بعد و عود ظهور قبل میباشد
اطلاق عبارت تفسیر نامی روا
۱۱ - از - ۴

حد بیان مقررات بیان
حد و بیان - ادامرد احکام مقررہ در
بیان است

تذنیب با طلا زینت نمودن
طرز زینت عالی کردن
دو د نو دیگر دو آیه نزد یک این آیه پستی
۱۲ - از - ۴

قبور مرتفع مرفوع میگردد - قبور فرشته برداشته
میشود

باب نینزدیم از واحد چہارم
بقاع الواحد - قبہ نامی نقطہ و حرف می اد
مقعد جایگاہ

۱۴ - از - ۴
انگشت درد نکو

۱۶ - از - ۴

ارض فاء
صرف شین
مدنی
ہبط پستی - پائین آمدن
کم شدن - نقصان

غیر اعظم خورشید و در این مورد
اشارہ بمن نظرہ اند است
۱۸ - از - ۴

وافد وارد شوند
۱۹ - از - ۴

سرا از اربعہ علیہا تسعہ عشر - چہار تخی کہ برای
ہیت مقرر شدہ کہ ۱۹ نفر ہم در آنجا ہستند
۱ - از - ۵

طین نهد احمد مدفن احمد فرزند کوچکت
حضرت که در چهل اشراک شیراز است
۲ - از - ۵

عدد - هاء
مالم کن له عدل
پنج خط
چیزهای بی مثل و

اکلفائی
ظلال
شعاع
دروغنائی
سایه
نور پرتو

هر الفی ماه برداشته
که یکت دهم میشود
از هر هزاری صد برداشته
۲ - از - ۵

۳ - از - ۵
نقطه تحویل محل
شمسی
اولین نقطه سالهای

عمساء
حدائق
نابیا
باغها بستانها
۹ - از - ۵

مستی الیه سیر او
چون دوازده ماه اول ان محل و اشراک
حوت نامیده میشود

انیت
صاحب انیتی اظهار انیت خود نکند
انها که بخود بالیده منم منم میکنند اظهارستی خود
نکند

تار الله - هواء ازل - ماء توحید - ترا
چهار مرتبه توحید و عرفان و اعداد ذکر
شده برای هر مرتبه بر عایت اعداد حرف
چهار کلمه بسم الله الامنع الاقدس است
و دقت در این باب لطافت توحید و عرفان
رایفهماند

۱۰ - از - ۵
هیکل
انیت در این شکل
که ظاهرش پنج خط و باطنش شش
خانه و نمایانده سر و دست و دو پای انسان
است از آیات داعیه وارده نوشته شود
دو اثر لوح جبهه است که شش دایره پنج



۶ - از - ۵

خانه متساوی را متضمن و با خطوطی که از محیط
 دایره اولیه اولیه بقعر دایره وسط خانه نای دور
 را بنورده قسمت متساوی تقسیم نماید آنچه در
 باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه
 نویسد ولی خود حضرت دایره هفت خانه
 با نوعی با مربعاتی عددی و غیره با نوعی
 وسط آن نوشته است

مطابق بر بابه اشاره بنیات و خانهها
 خطوط خمس یا ست یا هفت واحد -
 اشاره به پنج خط بیکل و شش خط دایره و نوزده
 خانه آن است

ه پنج
 و شش
 پنج واحد پنج نوزده تا که نود و پنج
 و بعد در حرف لانه میشود
 خمس محیط بر او و پنج خط بیکل شش خانه
 تکمیل میدهد
 و او حافظ نام در لوح جنبه شش دایره پنج
 خانه را تکمیل میدهد

باب یازدهم از واحد پنجم
 عدد اسم رحمن عدد ابجدی حرف
 رحمن دو بیست و نود و هشت میشود
 ۱۲ - از - ۵

خاتم عقیق و ایه منقوشه بر آن روی
 نگین عقیق انگشته آیه مذکور در باب یازدهم از
 واحد ششم حکاکی شود با فرنگی که برای مردان
 و زنان دارد

۱۳ از ۵
 منقتر گول خوردا
 اغترار فریب خوردن بطبع باطل اثنان
 بیاء نشورا غبار پرالنده

۱۴ از ۵
 بعضی پشیر
 کور قرآن اشاره بمدت جریان قرآن

۱۷ - از - ۵
 غلو زیاد از حد ستودن
 هر چه دنو کنند کنایه از ستودن بجز
 از حد آنها است

باب دوم از واحد ششم

بهر کمر
 چاه مقدار آبی که از حیث طول و عرض و عمق بر یکت سه وجب و نیم باشد آنچه قبل در بشر مایع فی عمل میبودند مرتفع فرموده چون بکنند چیزی از نجاسات یا حیوانی در چاه میافکند احکامی برای تطهیر آن بوده که در بعضی احوال میبایست تمام آب چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام برداشته و آب را خواه کم یا زیاد پاک و پاک کننده مقرر فرموده مگر آنکه رنگت یا بو یا مزه آن تغییر نماید و یا نفس لطیف از استعمال آن کراهت داشته باشد

۳ - از - ۶

بیت قر
 حد باب مقام بابیت که حسب آثار تا چهار سال بیش از آنرا اظهار نفرموده و برای اینکه در همین مقام هم مراتب بعد از او را بوده باب ششم از واحد ششم و دیگر آثار مراجع شود

باب نوزدهم از واحد پنجم

المقال تسعة عشر حمص بکثقال
 در بیان نوزده نخود است بهاء تسعة عشر حمص من الذهب عشرة الف وینار و من الفضة الف وینار - سکه نقره در آن زمان در شش بیت و شت نخود و بارز شش هزار وینار و سکه طلا بیت نخود و بارز شش ده هزار وینار بوده در بیان قیمت سکه نوزده نخودی طلا ده هزار وینار و نقره هزار وینار مقرر شده که از حیث ارزش همان یکت دهم طلا است و بار سیدن نصاب هر یک پانصد و چهل مثقال کال صدی پنج ظاهر المایات مقرر فرموده

قاف عدد ابجدی آن صد است

۱ - از - ۶

واحد بلا عدد اشاره بنیب نقطه
 همدست علم تعیین مقدار است از حیث اندازه گیری
 اندازه گیری

باب چهارم از واحد ششم
 ظهور حرف ناء اشارت پنج قطعه زیر است

حدود ناء	حدود پنج قطعه
ارض فاء	فارس
» عین	عراق
» الف	آذربایجان
» خاء	خراسان
» میم	مازندران

۵ - از - ۶

نازل بفاء بیان فاء ساحت جدوختا
 است کنایه از ورود در استان بیان
 منظر کجیر اشاره بقام شید و جناب
 باب الباب

۷ - از - ۶

انقطاع صیغه گزین که از دواج برای
 مدت معین بوده نمی شده

اقران ازدواج
 مرایمی ثمانیه عشر بیحد و غیر حرف حتی
 جوهر کل وجود اشاره باول کسبی نمون شکر

باب دهم از واحد ششم
 دایره معروفه لوح جنات که در نوزده

خانه بردایره آن بشرحی که دستورات نوشته
 شود که دستور نوشتن هفت دایره را خود حضرت
 مفضلاً در جای دیگر نوشته و برای اسماء
 دایره چون در لوح هفت دایره این شکل
 ☆ ا ا ا ا ا ا ا ا ☆ در دایره سوم

و اسکالی که ادنی آن اینست صحابه
 و بقیه با تغییراتی در دایره چهارم نوشته
 شده و هر دو شکل در پنج دایره وارد
 از امیرالمؤمنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف بسمله نوزده حرف بهم آمده
 اسماء استه فرد حتی تویم حکم
 عدل تدوس است که حرف آن در پنج نوشته

۱۳ - از - ۶

صعق یوم قیامت صعق رعد شدید
 غش نمودن - مرگ - و در اینجا کنایه از بیداری
 و غشی میباشد که از بزرگی روز ظهور پیش میاید

۱۵ - از - ۶

اسم باطن باطن شاید اشاره شیخ احمد حائمی باشد
بابت خود حضرت ۱۶ - از - ۶

ما خلق عنه عیال
۱۹ - از - ۶

محبین اجابت کنندگان - مومنین
صامتین سکوت کنندگان - غیر مومنین

۱ - از - ۲

قوم اسماء تفسیر سوره یوسف
قوم و یوسف - هر دو از حیث عدد
یکصد و پنجاه شش میباشد

۶ - از - ۲

منظر کشتن از هم پاشیده شدن
۱۰ - از - ۷

عدد مستغاث دو هزار و یک
عدد الکم - یکصد و شش میشود و قتیکه نوزده مرتبه

عدد اللهم حساب شود دو هزار و چهارده میشود
که بعد از عدد ۱۳ مستغاث کمتر از آن است

و اگر المستغاث حساب شود چون دو هزار
سی و دو میشود بعد از آن یکصد و پنجاه شش
بیشتر است

بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد نقص
عدد اسم هو اغفر یکبار و دویست

و هشتاد و یک و با کم کردن عدد هو که یازده
است یکبار و دویست و هشتاد و باقی میباشد
که سالهای فاصله از بعثت محمد ص تا ظهور نوح
بیان است

۱۳ - از - ۷

حروف سین و باء و میم حروف
یسم که اشاره تخیلی بر حرف بعد از
حرف پیش از آن است

۱۵ - از - ۷

مدینه فاء شیراز
حصن معروف - بیت مبارک

شن سینت پسر وی از رفقا و مظاهر
امر و سنن جمع سنت است

تجاسس با هم نشستن
۱ - از - ۸

نجوم انجلیه دانشندان
حق از اهل انجیل

فصل صرف حاء هشت روز

۷- از ۸

در بیان کل ارواح علیین اوراج میگردد
باب اول که من مطهره الله باشد

در بیان ازجهت توحیدیکه منظور داشته

جمع اسماء علیین که برای خود ذکر نموده

بمن نظر راجع نموده و حتی برای مرات خود

هم جاری فرموده چنانکه در اینجا باب اول

را هم تصریح فرموده اوست

۱۱- از ۸

قبر اول و آخر مدفن اسم الله اول

لاحین باب اباب - قدور - نازع

ازجیت تطابق عدوی باحین که در طبرستان

واقع شده و مدفن اسم الله آخر جناب علامه علی

قدوس که در بار فرزندش بابل نقلی

واقع شده است

۱۲- از ۸

محل ضرب تبریز خانہ شیخ الاسلام

که حضرت را چوب زد

صعود بجای وفات و کنایه از

اینست که پس از بزرگ مقام بالا ارتفاع حال

بنیاید که بهین جبت هم بجای مرحوم مرفوع

استمال شود

۲- از ۸

ارت بند از میت تبرحقیق الایهت

نفس برای تقیین سهام در ش رجوع شود

باب سوم از واحد دهم

عدد قاف صد مرتبه

مرحوم شیخ شیخ احمد احسانی شوش

شیخیه

ذکر کاف کفر

۳- از ۸

حروف وجه قرآن اشاره بچهار

نفس مقدس چون عدد وجه چهارده میباشد

حروف وجه بیان اشاره بنوزده

نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد

وجه نوزده میباشد

۶- از ۸

باب چهاردهم از واحد ششم

حرف ذال عدد ایشصد میشود

و اشاره بر تبه پنجم توحید مذکور در باب

یازدهم از واحد ششم که لا اله الا الله می ذکر شده

بهشت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید

گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و حضرت

نمره جواب داده اند در شان ظهور است

در این ایام تطبیق بظاهر نمیشود

۱۵ از ۸

تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن بیاید بود

سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب

باب اباب است و باء حرف اول

بسم الله و مراد خود حضرت است

۱۶ از ۸

بعد از آنکه شیء بهیاء صد مثقال طلا رسد

نوزده مثقال بجزوف واحد و یک مثقال

لاجل ناز که صدی پست میشود که یک پنجم است

ظاهر در این باب نصاب خمس و مصارف

انرا بیان فرموده

باب هفدهم از واحد ششم

عدد ذهیب و فضه بعد کل حروف رسد

با عشر غیبیه ۶۰۰۵ میشود

حروف

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ق
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰
ق	ر	س	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	ع

ع ۱۰۰۰ عشر غیبیه ۱۰

جمع اعداد از ۱ تا ۹ ۴۵

جمع اعداد از ۱ تا ۹۰ ۴۵۰

جمع اعداد از ۱ تا ۹۰۰ ۴۵۰۰

ع ۱۰۰۰

عشر غیبیه ۱۰

جمع کل ۶۰۰۵

ارض فارس را دارالعلم میگویند

سابقا برای شمر با وصفی ذکر نموده در رو

سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر میشد

چنانکه فارس را دارالعلم و سمرقند را دارالخلافه

و کرمان را دارالامان میگفتند